در زمن زمان سعید بفضل ایزد خالق مجید

انشای طاهر وحید

در مطبع مصطفائی واقع کانپور باهتمام [illegible] طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب که مصحوب کلب علی سلطان بخوندکار روم در تهنیت و تعزیت نوشته شد

از انامل تقدیم محمدت مفتاح گنجینهٔ مقال تواند بود که مانند انفاس جدیده که بسبیل تعاقب
دعائم کاخ وجود انسان خاکی بنیان میگردد ذوات اخلاف سلاطین والا مقام را
اسلاف کرام منشای انتظام نظام مهام انام میگرداند و نسیم ثنای معلی مالک الملکی پردهٔ اختفا از نقاب
از جمال مخدرات آثار اظهار مطلب تواند گشود که فصل بهشتی اعقاب پادشاهان سلطنت قباب
بر خاتم فرمانروائی آبای عظام می نشاند و روائح جان بخش گلهای محمدی حدیقهٔ نعت
سروری مهر خاموشی از زبان بیان عندلیب خوش الحان خامهٔ داستان طراز تواند
برداشت که رشتهٔ شناسائی یکتائی بی همتا گلدستهٔ اتحاد مذاهب مختلفه گردید و تتق
تباین از چهره آرای شتی بزبردستی معجزات باهرات کشید صلوات الله علیه و علی ابن
عمه و اخیه اسد الله الغالب علی کل غالب المطلوب لکل طالب مظهر العجائب و
مفرق الکتائب امیر المؤمنین امام المتقین یعسوب الدین علی بن ابیطالب و آله و اصحابه
اجمعین الی یوم الدین بعد از طی طریق محمدت کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا
بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر پادشاه والاجاه اسلام پناه بالقابه منطبع میگرداند که
در گلشن امکان و حدیقهٔ کن فکان که ملال و شادمانی و اندوه و کامرانی چون
گلهای رعنا از شاخسار زندگانی باهم شگفته و شدت و رخا مانند بادام دو مغز
در آغوش هم خفته بمقتضای حکم مختوم قضا و فحوای حکمت بالغهٔ خالق ارض و سما
برگ ریز خزانی فراش [illegible] سلطان [illegible] گریه سر جانی شاهدان چمن را سرمایه

۳

خنده سرشار است گلهای آرزوی تهنیت از لعل شتاب دراتش است که بجا بجهت اشارگشایند و قدم

شمول بهاری از قطره زدن آبله دار است که سرمایه نشو و نمای نونهالان افزایند و از اینجاست که

بینایان رموز انفس و آفاق که پیوسته در مرآت رضا تماشای حسن وقوع احکام قضا نمایند

از ناگواری مقدمات ذائقه مضائقه را مزه آموز ساخته بحلاوت نتایج شیرین کام

شکر الهی می باشند لله الحمد والمنة که اگرچه از رهگذر وقوع قضیه جانگزای و سلطان خلد آشیان

جنت مکان نخست تراکم غمام عموم صبح تعیش دوستان صاف اعتقاد را تیره گردانید

اما از استوای آن شمس سپهر عظمت و کامگاری و مهر سمای برتری و والاتباری بر وسط السماء

دولت جاوید دیده شوق روشن و ریاض آمرزو گلشن شد هرچند شایسته شیوه دوستی

وولا و مناسب شیمه صدق و صفا آن بود که بعد از اصغای این قضیه نامرضیه و ارتقای آن اختر

برج بیمثالی بذروه والائی و برتری ذریعه یکتادلی و رقیمه یکجهتی مشتمل بر تهنیت و تعزیت ارسال مجلس

سامی و محفل گرامی گردد اما بشرحیکه سامعه افروز محرمان سرادق عظمت و جلال شده باشد

درین مدت بوسیله انتزاع ملک موروثی از ایادی فیه متغلبه که قبل از ایام جلوس این دوست صافی الولا

بر اورنگ سلطنت ایران بسبب عدم ریمی از نمک حرامان تصرف والی هندوستان درآمده بود و یبوسته

بانگروه مخذول در نزاع و پرخاش همواره مشغول محاربه و تلاش میبود و در سنه سابقه که از حجابات

پی در پی که مکرر آزموده و بناکامی جهان جهان بدنامی مراجعت نموده بودند مجددا بانگروه بدستور بهوس

استرداد دار القرار قندهار آتش افروز هنگامه گیرودار گردیدند بعون عنایت خضر رحمان و نیروی

الطاف نعمایات ملک منان در صدد محاربه آنگروه ندامت پژوه دامده بفحوای فما النصر الا من عند الله صرصر

حرمین جمعیت آن لشکر بیحد و مر گردید درین ایام که بمیامن توفیقات سبحانی جمعی از نقد دیان جلاوت شعار

بتنبیه و تادیب آن قوم لعین تعیین نموده از جانب مجادله محاربه تیره روزان هندوستان فراغت حاصل شد چون

تیقن بود که احراز توفیقات یکجهتیان نشاء ابتهاج دوستان میگردد و از عالم رسوخ محبت و صدق استحکام قوا عد

الثیام و موالفت لازم دید که اعلام این عطیه را نیز علاوه آن امر واجب الرعایت ساخته معتمد روانه

بزم والا و جناب معلی نماید و چون فرستادن نموداری از اشعه کشور فتوحات لازم بود یک زنجیر فیل که

تماشای آن رموز آثار در حقیقت مطالعه نسخه غرایب صنع الهی است با بعضی از اجناس ملک فسیح الفضای ایران

... حالند مشاکل گردیده باقی شده وح یگانگی و صداقت و مصافات

و مودت تکلف علی سلطان افشار بالقابه که حامل صحیفة الوداد است در بزم ارم نظیر

بزبانی گزارش میدهد نقش نگار الواح آفرینش و روشنائی بخش دیده بینش همیشه

آیات اعمال صحیفه اقبال آن زینت افزای وساده جاه و جلال را تا تحصیل حصول مآرب

و سرور و شمع تلون الخیر و عدیم الاهمال را از اقتباس نور مشکوة فیها مصباح منور دارد

والسلام

در جواب نامه سلطان دارا شکوه در حینیکه اراده ایران داشته

نو باوه حدیقه دوستی و اتحاد ... نونهال یکتا دلی

و وداد در حدیقه همکده ایتلاف و اتفاق ... و وفاق اعنی گرامی مکتوب بدایع

اسلوب اعلی حضرت فلان بالقابه ساعتی مسعود و زمانی محمود که شاهد کامجوئی را پیرایه تمامی

و بر ساقی آمال را باده وصول حصول در ساغر بود فیض وصول ارزانی داشته ذائقه

نشاط و انبساط را شیرین و محفل خلد شاکل شگفتگی را رنگین گردانید و کیفیت باده رشید

رسیدن آن زینت بخش دیهیم و گاه بحوالی ممالک ... دوستان هواخواه دبع

انتعاش را وبالا گردانید

بیت

از آن افزاید از مکتوب شادی * دوستداران را

که نسیم فیض صحبت یاران ... و بیماران را ... انچه از تقالید ... و از زبان و شوق

احوال و اوضاع هندوستان و نیرنگی چرخ گردان زبان ... نامه

فصیح البیان بشرح ... مضمون ... عیان نموده بر خاطر

خطیر والا که مرآت حقایق نمای اشیا است روشن است که ... را

وقوع ... استجاب ... که بعضی اوقات احتمال آن بمقتضا

... موجب نقصان ضیا و بها و نشان زوال

... جهان آرائی شود و ازین گونه عارض ... رنگ ... اقتدار ...

... بعنایت خالق ارض و سماوات ... دوستان ... الولا

مطمئن داشته مشرب عذب توکل و اعتبار آلود کلفت نگردانند

که بعون الطاف الهی طلوع صبح پرنور از شبهای دیجور ناچار و پراگندگی ابرهای تیرگی آنند وزا چهره مهر

عالم افروزبی اختیار است شرحیکه درباب فرستادن عنبا کهر و تصرف ملک بهکر بزبان خامه سلطان مدار جاری

شده بود بمسامع اطلاع وآگهی رسید چون فیوق ملاقات فائض الانوار و دیدن دیدار فرخنده آثار فوق الغایه

ست مناسبت شیمه وداد وملائم طریق دوستی واتحاد چنان می نماید که در بزم افروزی مجلس انس

دهشان تا سی سنت سنیه جد امجد والا شان خجسته نمایند که بعد از نشاء یابی کیفیت ملاقات سعادت

وسیر تنزهات ملک بیکران ایران وقوع محاوره ومشاوره بعون عنایت خالق انس و جان متمنیات خاطر

بطریق احسن بحصول پیوندد و با آوردن بعضی اسباب از الکای مذبوره که خاطر متعلق آوردن

آنها باشد رقم اشرف باسم ذوالفقار خان صادر شد که دران باب انچه لازم داند بعمل آورد انشاء الله

تعالی بعد از تاسیس اساس یکجهتی خاطر همایون بگوشه مختصر بهکر راضی نشده درباب انواقف

رموز سلطنت وجلادت امور عظیمه منظور نظر کیمیا اثر خواهد بود و بجهت سرانجام اسباب سلطنت

ونگاهداری سررشته رسوم وآداب خدمت فلان بالقابه که یکی از طرزدانان بزم جاه

وجلال است تعیین شده متعاقب احراز این سعادت خواهد بود ضمیر انور وطبع ضیا گستر

را بی شوائب وقوع حوادث مکدر نداشته خوشوقت خواهند بود آفتاب حصول آمال

مصون از اختلال طالع ولامع باد **جواب نامه خواندکار روم که**

مصحوب اسمعیل آقا فرستاده شد گلدسته بهارستان

یگانگی والتیام وشمامه جامع روائح حسن آغاز ونیکو انجام منتخب مجموعه دوستی و ولا ثمره

شجره همیشه بهار حدیقه صدق وصفا اعنی نامه مؤالفت عنوان مؤدت ختامه

والا علی حضرت آسمان رفعت قضا قدرت خورشید طلعت مشتری درایت طراز وساده

سعادت جهانبانی زینت بخش اریکه والای سلطنت خاقانی تیزی تیغ ظلم زدای

غزوات وجهاد حافظ وناصر بلاد وعباد مصقل زنگ زدای آئینه حقیقت نمای ملت چمن

پیرای حدیقه همیشه بهار دین ودولت بهار عالم افروز بوستان عدالت هژبر دشمن

شکار رغابات شهامت وبسالت حارس گوهر مخزن اوامر حضرت خالق حارث

تخم مطالب و آمال افراد خلائق سلطان البحرین وخاقان البرین تا نے

اسکندر رتبه والقرنین خادم الحرمین الشریفین باسط بساط عدل و احسان ناشر الویه بر و
امتنان لازال کالشمس محمداً و ساعیاً لسعادات الطمأنینة و سماوی شیون و زمانی بفیوضات الهی مقرون
که ابواب بیت المعمور حصول مقاصد و مآرب بمقالید الطاف خالق آسمان و زمین بر روی اولیای
دولت ابد قرین گشوده و زنگار غوائق و موانع بالکلیه بصیقل توفیقات گوناگون از مرات حال
ملتمس مرام زدوده و دورگردان بساط دوستی از دست عجز و انکسار ره رابه طالب جهت بار و بادهٔ کشان
محفل اطاعت از مدام دوام تبعگی باده گسار بوده اند تو ساطت رباندان رموز وداد و ساقی
رحیق یکتادلی و اتحاد زبدة الاماثل و عمدة الاقران اسمعیل آقا زید قدره نشر روائح مصادقت
و موالفت نموده مشام تحجتی را بعنبر لکین و بزم دوستی و ولا را از رقم تزئین گردانید و بگذارش
کلمات محبت آمیز و احوال صداقت انگیز باعث تشئید صداقت محکم بنا و ترصیص اساس
دوستی و ولا گردید چون از روائح از اهیت آن گلستان خلت و منبت تخم محبت
و مودت چنین استشمام شد که حامل الصحیفه اعجاز طراز از لازم الاعزاز بعلت کثرت
نشیب و فراز طریق دوری و صعوبت آن فج عمیق بدتیست که از خدمت والا و از
حریم خورشید ضیای آسمان ساجد اگشته و پسند خاطر دوستی ذخائر آن بود که از
کیفیت صحت ذات کامل الصفات مرضیه السجیات باقرب ازمنه استخبار کرده شود لهذا
مقرب الحضرت لی هتا محمدی خان بیگ یساول بجهت استعلام این مطلب تعیین یافت
که مقید به زیادتی احمال و اثقال نشده باحضر وجوه که شاغل و مانع نگردد با مر مزبور قیام
نماید و چون سر رشته قبض و بسط امور و وقوع حوادث و سوانح نزدیک و دور در قبضه اختیار
واقتدار مدبر سنین و شهور و کارپرداز مصالح جمهور ست در اثنای روانه شدن مقرب الحضره
مزبور خبر رحلت مسافر راه دور یوم الکشور اعجز والی هندوستان از این تنگنای
پر شر و شور و اختلاف و دواعی اولاد پادشاه مزبور و شیوع فتور در ممالک بیکران
هندوستان بمسامع جاه و جلال رسید چون اخبار ره معرض صدق و کذب میباشد
بقدر انجه غبار آن بمحک وقوع رسد مقرب الحضرت مزبور را توقف فرموده و درین
ایام که شاهد اخبار پیرایه صدق پوشیده شایستگی بزم اعلام بهم رسانیده عساکر

نصرت توامان بیاری و مددگاری سلطان مرادبخش بالقابه که از مریدان و معتقدان این
دودمان خلافت نشانست بمقتضای عهد و پیمان سابق چشم امید در رافزامداد و اعانت
این نیازمند درگاه بی نیاز دارد تعیین یافته روانه گردید و از رهگذر اعانت مشارالیه و فوز
و ارسال لشکر سیلاب سرعت و دریا شور اطمینان حاصل شد مقرب آنحضرت مذکور بتوجه حرم
والا گشت همواره کوکب سعادت و افق آفتاب عنایت ملک متعال مستضی و مستنیر باد

جواب مکتوب سلطان مرادبخش

شمیم بهارستان حدائق دوستی جادو دا
شمع انجمن افروز اید فروغ الفاظ و معانی خلف الصدق آبای آتش و امهات فرهنگ
فروغ بخش دیده هفت اورنگ اعنی نامه مودت ختامه در وقتیکه ابواب فیوضات الهی
بر چهره آمانی و آمال بازو آزهار حدائق کامجوئی در اهتزاز بود فیض ورود ارزانی داشته بزم
یکجهتی را عنبر شمیم و محفل یگانگی را غالیه نسیم گردانید آنچه درباب قضیه ناگزیر پادشاه غفران پناه خلد آرامگاه
زبان زد خامه مطلب نگار شده بود موجب ملال ضمیر آسمان اساس قلم رشناس گردید آری بنای
کاخ مردم خاک نشین هستی را بر آب روان عمر گذران نهاده اند و افراد موجودات و احاد مکونات
را بعلاوی عام ارتحال و انتقال داده هرگاه بنظر تحقیق و دیده تامل ملاحظه کرده شود این امور رکه بروده
درکارخانه همت بالغه مصلحت سنج چندین فلاح خیر و محض صواب و صلاح چه تا گریبان اکمام بدست اسام
بهاری چاک نگردد و دولت از اوج عزت بمیانجی حارثان در مغاک نرود شگوفه را اکلیل اعتبار بر سر
گذاشته و سبزه را علم سبز از خاک بر افراشته نمیگردد و تا ارواح رفته انفاس گرامی پیدا است که گرد وجود
بسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که برشته بی بقائی و بی ثباتی دوخته شده و متمزق
میگردد و درین حال شیوه بیداردلان دانش اندوز آنست که در چنین وقوع اینقسم امور منهل عذب
تسلیم و رضا را بسبب اضطراب و شوریدگی گل آلود و کدورت اندوز نساخته فرمان حضرت
یزدان را بدل و جان قبول نمایند و زبان بحمد و سپاس از جناب کبریا گشایند اشعار رنگه در باب
مراعات مبانی صداقت و تعیین کمک و مدد نوشته بود بعون عنایت الهی نوعیکه همت والا
متکفل آن گردیده اند مدعا عنقریب کسوت وقوع می پوشد قبل از ورود والا
رقیمه عنوان جمعی از اعیان نصرت نشان بسرکردگی فدویان جانفشان

در ممالک خراسان جمعیت داشتند و سوای جماعت مزبور نیز قریب بسی هزار نفر خود جان نثار در ازای قندهار
چنانچه بواجبی مطلع اند توقف دارند در حینی که ذو الاقتدار لازم الاعزاز مناشیر و فرامین باطراف
و اکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرموده ایم که کل عساکر منصوره در الکای خراسان جمعیت
نمایند که بتوفیق الله تعالی در حینیکه موکب مسعود متوجه آنحدود گردد حاضر و مهیا بوده باشند
و بهیچوجه خاطر آسمان پیوند را مطمئن و خورسند خواهند داشت که بهیچ وجه من الوجوه خود دلمدی
نخواهد شد و ایلچی رابانداز نیز جهت تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت تعیین فرموده ایم که علی
اسرع الحال احراز سعادت ملاقات نموده از چگونگی احوال اطلاع حاصل کرده مراجعت
نماید که آنچه لوازم مراتب یگانگی بوده باشد بعمل آید متعاقب وارد بزم حضور سراسر سرور خواهد
گردید مرادات موافق خواهش دوستان حاصل و طلسم نیرنگ حاسدان بچهره دستی اقبال
بزوال شکسته و باطل باد

مکتوبیکه بوالی بیجاپور نوشته شد

سلاطین بلند اقبال و
خسروان همایون فال را در ارض مقدسه نوع انسان حال کواکب درخشان در آسمان مینا شده و
چنانچه مهر فروزان را دوری بقاع مانع و عایق رسیدن شعاع نیست و انیمعنی بدون اقامت بینه و
برهان بر دیده وران روشن است همچنین شمائل صداقت مخائل سلطنت پناه فلان با وجود بعد
مسافت و وقوع بینونت پیوسته منظور نظر فیض گستر خورشید اثر دوستی و ائتلاف بوده و لحظه از
پیش دیده دقیقه شناس اکسیر خواص دور ننموده همگی همت والا نهمت و خاطر خطیر آسمان رفعت با وجود
اشتغال اشتغال گیتی ستانی و جهانبانی بتخصیص در نیمگاهیکه آن سلطنت پناه بپایمردی غیرت و مظاهر
و معاضدت فتوت رشته مردی از رقبه اطاعت خصم تغالب جد بیعت کشیده بقلم تیغ زمرد فام جوهر
خود را بر اوراق خلود و دوام لیالی و ایام و شهور و اعوام ثبت و مرقوم گردانیدند مصروف و معطوف
بانتظام امور سلطنت آن والا تبار و تدمیر سرنگونساری دشمنان بدکردار عدا میبود و خاطر حقیقت منلطر
بالطاف بیکران کثرت و عدت کمات ملک حمات ایران خجسته شوکت ساخته درینوقت که اورنگ
سلطنت داری هندوستان مانند کشتی طوفان رسیده و بنای ملک دارش از
اوهام از مطار تعاقب حوادث کل بنمدیده است فرصت را که گوهری گران بها بل نا
اثنین کیمیاست مغتنم شمرده چنانچه ابای کرام انوالامقام در تحصیل کام و جنس عم شهر ثالم

بافرمانروایان دکن بانند او تار رسانده هم آهنگ از قبیل مخالب شاهین و چهبار رفیق جنگ بودند اتحاد و یگانگی
را شعار و دثار ساخته دست همت را از دامن احباب الله دای تلافی و تدارک سبکبار سازند چون در پیوند
سلطنت پناه مومی الیه محرک سلسله دوستی قدیم گردیده بودند و فلان از طرف قرین الشرف
کامیاب همایون بجهت ترصیص و تزئین آن بنیان رشید بافزایش نسبتی مجدد و مدلل آن حدود شکل بنیان
تصور نمایند که از طریق دوستی یکتائی سلطنت پناه مومی الیه سالک شاهراه اتحاد و ائتلاف این مقصود
انظار عنایات کردگار گردیده اند و حلاوت اثمار دواری حدیقه سلطنت و بوستان خلافت که کام
روانی اکثر سلاطین از آن شیرین گردید بر پیر و جوان نهان و پوشیده نیست یقین حاصل است که نیز
عنایات حاصل از صیمن و سموات بخشنده مقاصد و مرادات عساکر بیشمار نیز ازین جانب در الطاف
شراره دولت اشرار خاکسار کار ابر بدرار و سیلاب بهار خواهند نمود و پیوسته ابواب خواهش و عنایات
را بمفتاح السنه اقلام عنبر فام و واقفان موزر رسالت و پیغام مفتوح داشته مکنونات ضمیر
محبت تخمیر و مخزونات خاطر دوستی ذخایر را موقوف ابلاغ و اعلام در اورند که ایستادگان پایه
سریر گردون نظیر بانجاح و اسعاف آن مبادرت نمایند همواره لباس کامجوئی تازه و صیت
نیکنامی بلند آوازه باد

مسوده مکتوبیکه بوالی دکن نوشته شد

از بار اظهار موافقت و مخالصت و انوار اعتصام یگانگی و مرافقت اعنی نامه
محبت آغاز مودت انجام و مکتوب اتحاد اسلوب بلاغت نظام فلان که پیرایه بخش عز السر
مهاد سابق رشید مبانی معاضدت و یکتادلی انجحیست در حینیکه باده کامیابی و کامرانی
بوساطت ساقی عنایت سبحانی در جام و زیور شاهد مطلب و امانی تمام بود نشر روایح
مطالب نموده سلسله جنبان دوستی قدیم و اهتزاز بخش گلهای بستان سرای
خاطر عنایت شمیم گردید چون از گلهای حروف نقوش انگلستان حقایق روایح
استقامت مزاج و بلج استشمام شد موجب انبساط خاطر معلی و طبع والا آسمان اساس گشت
از انجا که زمان حاجتمندی دوستان محک عیار نقود دوستی میباشد مناسب اینمعنی چنان
مینمود که در اوقاتیکه اعادی بناء و بنیاد تهییج غبار فتنه و فساد نموده بندبست و قباحت پرده از رخسار
پردگیان فعال شنیع کشیده بودند بزلال استمداد و اعانت منسوبان دودمان خلافت نشان گرد و نسان عمل ر

کدورت و بیداری و قلت و حمایت عساکر نصرت مآثر پرده پوش رخسار آن ناخوش منظران
کریه الهیئت گردند بلکه نیستی زاید بر مواد الفت و یکجهتی سلاطین سلف که در حقیقت تأسیس اساس تبری و تبرّی
اجتناب جویند که معاندان را بالکلیه دست جرأت کشیده و بساط جسارت نوردیده گردد و بار
چون تدارک مافات مسوز و تدارک ناکرده مقدور نهمت مظاهرت الطاف بیکران حیا نیرو و قوی بازو
باشند درین ایام که قوائم سریر سلطنت فرمانروائی هندوستان متزلزل و لباس دارائی
والی آن دیار متغیر و متبدل است شایسته همت غیرت اندیش و ناموس سلطنت حمیت کیش آنست که بنیروی
اعتقاد راسخ دست در حبل المتین الطاف جاعل آسمان و زمین و خالق ما و طین اعجاز والای عقده کشای
حضرت سدره مرتبات ائمه معصومین زده به تیغ مکافات دمار از روزگار آن گروه غدار که بعض
شیعیان آل اطهار را نصب العین خاطر عداوت ذخایر ساخته اند برآورند و ضمیر مودت تخمیر
را بهمه ابواب از غائله ایشان مطمئن و آسوده دارند که بعون عنایت الهی از منتسبان دولت گردون مدار
فیروزی شعار و تدبیر و نگونساری اعادی خدیعت دثار آنچه لازمه امداد و اعانت باشد بعمل 10
آمده تهاون و تساهل واقع نخواهد شد و یکی از آثار میلان خاطر اقدس و طبع مقدس باستحکام
قوائم سلطنت آن شایسته صنوف عنایت که حکم ثمر شیرین دارد آنکه درینوقت نامهٔ همایون
که چون آیت قضا واجب الامتثال است باسم والی بیجاپور شرف صدور یافت که بآن سلطنت پناه
بعنوان پادشاهان سلف طریقه دوستی و محبت مسلوک داشته در رفع اعادی خدیعت نهاد
و ترصیص مبانی ائتلاف و اتحاد مانند زبان بهم قلم و خطوات قدم متحد القول و موافق الفعل باشند
که بمعاضدت این اتحاد در زمانی که تسلط اعادی باتمام رود و تلافی بزودی بانجام رسد و انشاء الله تعالی
از ثمرات گوناگون این بوستان علی مر الزمان شیرین کام خواهند گردید چون خاطر همایون و ضمیر
عنایت مشحون متوجه آن میباشد که از حقیقت حال سعادت اشتمال کماهی مطلع بوده اساس آسمان
کریاس دوستی سلاطین سلف به پیوند اتحادی مجدد و مشید و بساط گسترده انبساط مسافران حظائر قدسی
باسلوبی خاص ممهد شود لهذا فلان را روانه حضور امیر اسیر سرور فرمودیم که بکیفیت سلامت مزاج
و باج اطلاع یافته برسانیدن مژده دوستکامی خاطر والا اثر بین مسرت گرداند چون طبع آسمان پیوند و ضمیر ارجمند
خواهشمند سرعت ورود مژده خوشنودی و قرب العجاله میباشد علی اسرع الحال رخصت انصراف خواهد یافت همواره فتوح مرتبات

مدعوات خصوص و انکار را اعلام نمایند که کارگزاران دولت ابد قرین بانجام آن مامور گردند همواره پیوسته سایه
تشیید عظمت حضرت سبحانی و معاون موجبات سعادت دو جهانی باشند

در جواب مکتوب سلطان مظفر بخش نوشته شد

نثر شکر نهال پیوند دوستی جاوید جامعان ...
محبت شد بد چمن آرای بهارستان دلی بحار و الهام طراوت بخش گلبن اسلام آغاز و انجام
تلمسانی که مبانی بعض شرح خصص حکمت و سفارت و انجمن نقود غش پیغام دوستی
شایسته سلاطین و خاقان نصر عنوان رسالت بود در ساعتی مسعود که بشاملی الطاف حضرت
ذو الجلال و مجلس آرای اقبال بی زوال شاهد کامیابی پر رفعت کمال نموده ابواب هشت بهشت طلب روا
بموافقت هفت اختر ارشمس جهت بر روی ملتزمان بساط سلطنت و الا شکوه گشوده و پرتو فیض رو
ارزانی فرموده کام موافقت و یکجهتی شیرین و بستان سرای یکتادلی رنگین بنموده حضور نمود ار
دامن گلچین گردانید از آن حدیقه سراسر بهار که نسخه منتخب عجائب سراسر نگار ست بدست فرت و ریاست
و الا گلچین ریاحین مضامین گردید از گلهای یگانه آن ریاض آشنائی بوی بهار یکجهتی و
یگانگی شنیده شرحیکه درباب فرستادن سپاه ظفر توامان زبان خامه اعجاز بیان شده بود در
صفحه بار خمیر آسمان پیوند خیت اقامت گشود چون قبل از ورود رقیمه مودت عنوان
از مبانی مفاوضات صداقت رسوم این معنی مفهوم و معلوم شده بود بمفتوای مقتضی عهد قدیم
و میثاق متین بینی در ذهن مستقیم عزم درست اندیش مصمم و بنای ملت مظاهرت و معاضدت محکم گشته
ارقام جهان مطاع و مناشیر لازم الاتباع باسم بیگلربیگیان و امرای ممالک بیکران و عساکر
نصرت نشان مشتمل بر تاکیدات بیپایان صادر گردیده بود که تهیه تدارک خود نموده
گوش بر آواز فرمان و منتظر حکم قدر توامان باشند که هرگاه بدین امر مامور گردند تهیه سبیل انجام
سفر سنگ راه سرعت امتثال فرمان واجب الاذعان نگردد و درین ایام سعادت فرجام
که مجددا از فحاوی نامه صداقت انتظام او لهذا این امر اهم شد بنابر وسعت و نسبت ممالک
ایران که سد ار و منتهای آن از سر حد روم الی ممالک هند و ستان است و لازم بود که
تدارک اسباب چندین ساله سفر که طی این راه دور و دراز بسهولت تواند شد مجددا ارقام
مطاعه شرف صدور یافت که هر یک از افراد لشکر و امراء این سپهر رفعت اثر فکر احتیاج مهیا بنجا کم

جوق گروه بطریق استعجال روانه سفر خیر اثر گردیده و چنان نماید که در این صفحات حاصل و در حدود کابل حاضر باشند

که بنا بر ازدحام و کثرت و زیادتی عدت و استعداد اگر آذوقه مذخوره با وفا بعساکر ینصب نهایت نباید

از جهة تنگی معاش و فقدان اسباب انتعاش تعب نکشند با وجود دلبستگی سبازان عرصه هیجا و

هنر بران هنگامه و غا چندین هزار راس اسپان از دواب خاصه الیفهای خاصه شریفه بحر الفراه

بسیع دار القرار قندهار فرستاده شد اگر بسبب قطع این راه دور و دراز و طی تلال و تپه و تعب

و فراز مراکب جنود مسعود را سستی و زبونی عارض شده باشد بدل آن حاضر موجود که احتیاج

باجمام مراکب و موجب تاخیر و تراخی در تحصیل مطالب نگردد و سردار عساکر نصرت مآثر تاریخ

فلان بپای بوس حضرت سرافراز گشته نصرت مثال پس و پیش موکب مسعود روانه میگردد ۱۲

و رایات نصرت آیات نیز طابق النعل بالنعل بنا بر سپاه نصرت پناه روانه است و بموجب

فرمان واجب الاذعان عساکر نصرت نشان عراق و آذربایجان و قراباغ ایروان و گیلان و مازندران

با تمامی لشکر لرستان و کردستان و فارس و کوه کیلویه و عربستان و شوشتر و دزفول و دورق

و بنادر و کرمان و خراسان و سیستان و سائر ممالک بیکران نزد سردار فیروزی شعار جمعیت

نموده از راه دار القرار قندهار هنگام نشستن فرمانفرمای فلک چهارم بر کرسی جوزا سنه قوی ئیل

و برخاستن حاصل در حدود کابل بعون عنایت الهی حاضر خواهد بود و فوجی از تفنگچیان آتش بار

شکار انداز که مهره تفنگ شان را در رجم شیاطین اعادی خاصیت نجوم است بقدر بر تافتن ظرف و

بروج اعلی افلاک فلک در یا سیر از راه بندر عباس روانه خدمت گردیدند بعون عنایت الهی و

اقبال مضمون انه اختلال اسباب حصول مطالب آن طراز نده تخت و نگین و منظور انظار عنایت خالق

آسمان و زمین مهیا و آماده و ابواب حصول آن مدعا را از اطراف و جوانب گشاده است اگر اندک تاخیر

در ورود سپاه محتشم بران حدود واقع شود چنانچه بیرایه نگارش پیوسته شد از راه دوری آن فتح عمیق بعید

تا کید و توجه همت بتعجیل از این که تهیه اسباب سفر و [illegible] مسافت و ایام توقف کرده شود دیگر جهتی ندارد چون

مدت [illegible] کیفیت حال سعادت اشتمال و چگونگی بعضی امور که بعد از سانحات اتحاد بنیاد مومی الیه وقوع یافته

اطلاع حاصل نیست شایسته اطوار یگانگی آنکه چگونگی سوانح و وقایع را در مقام ابلاغ و اعلان در اوزده

گشوف دارند بعد از ورود سپاه کشورستان بممالک هند و تسخیر ممالک آن و ظفر قرین آن

... ماند گرد یابد ... انفراد ... در جامه ... جاوید شید ... جهان آرای ...

در هر باب ... عبارات انداز با سایر مرغوبات ... والالی ... بود هنوز جاوید ... دولت ...

مامول شاهد ... حصول پوشد گو اکمل مراد از افق حصول طالع ...

در خشان ... بنام ... [illegible] ... والاحباء ... ریب

... شده ... گهر روا هر بنا ... بیش از قیاس لآلی متلالی ستایش لا تناهی

اساس ... بی پایان ... آن ... و بازوی توان از تعقل آن قاصر باشد نثار سرا

کبریای مالک الملکی که مقرنس چرخ کبود از شهرستان عظمت و جلال او کاخی و شجره بدیع الازهار وجود

از گلشن وسیع الفضای قدرت او شاخیست دیده دقیقه شناس رموز آفرینش و زینت صحرای

بی منتهای قدرتش گشاده و روشنی اذهان دانشمندان چراغیست در راه عرفانش نهاده دور گردان

افند ادوار از جامه خانه صنعتش لباس اتحاد تألیفی خلعتی ست شایسته بر دوش و میگساران میکده

عرفان را فروغ مهر منیر معرفتش باده ایست مدام در جوش و زبان شیرین سخنان شکرستان

شکر طرازی از خوان نوالش انگشت شهدیست بکام کشیده و نگاه سرمستان آگاهی باده ایست

مدعا رسیده **نظم** ساخته از لطف پی خاکیان ٭ چار حد باغچه کن فکان ٭ دیده ام این باغ

پر از رنگ و بو ٭ یک گل رعناست شب و روز او ٭ نقود درود نامعدود و صلوات

نامحدود هدیه جناب سید کونین و سرور ثقلین و شهریار خافقین اعنی ثمر شجر گلشن ایجاد نتیجه صغرای کبرای

مبدا و معاد آفتاب جهان تاب آسمان ... آب بقای چشمه سار لطف عنایت محراب مسجد عبادت

ملائکه مقربین سحر خیز لیلة القدر کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین درخشان گوهر صدف برتری آفتاب آسمان

رفیع الارکان رسالت و پیغمبری سوار گردون جنیبت سفر خجسته اثر ... الاسرا ... صفوف ارواح متعبدان

مسجد اقصی **نظم** مصطفی بادشاه هر دو سرا ٭ آفتاب جهان عز و علا ٭ حکمت حق چو گنجینه ساز جهان

بود دانش خمیر مایه آن ٭ جمله هستی تن ... ست ... ازکیست ... ثنای بی منتها

پا انداز نام برگزیده حضرت صحیح من کنت مولاه از دفتر جلالش ... است و فرو ...

از دواستان ... منزلتش حکایتی امیر البررة قاتل الکفرة الفجرة امام المتقین قامع المشرکین

... العجائب و الغرائب ... فی الکتاب علی انه ...

١٣

حلیم و بستیاری دو عالم و لطف کریم و سنت بصلوات الله و سلامه علیهما و الیهما اجمعین الی یوم الدین
از حمد جناب کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا و منقبت زبده اصفیا بر مرات ضمیر قدسی تخمیر اعلی
رفیع منزلت گردون بسطت مشتری سخاوت خورشید طلعت عطارد فطنت کیوان وقار سپهر اقتدار
زیب رنگ جلالت بختیاری آرایش دیهیم ابهت و کامگاری زینت بخش وساده جاه و جلال [illegible] ارکان
فرخندگی و اقبال مستقل مرات مطالب نمایی دولت خداداد شیرازه بند اوراق پریشان امور بلاد و عباد
فارس مضمار خصم افگنی و دشمن شکاری منظور انظار الطاف خسروانه [illegible] و سالک مسالک شرایط [illegible]
وصول نظر یافته مقربان پیشگاه قبول فروردین ریاض همیشه بهار سلطنت گورگانی حدیقه طراز گلستان
خلد نشان جهانبانی سیراب منهل عدل انتباه و آگاهی دقیقه شناس خبایای اسرار کماهی شهاب
ثاقب سپهر جرات و جلادت نهنگ لجج بحر شهامت و بسالت المؤید بعنایات الملک الحبیب نظام
للسلطنة والنصفة والمعدلة والشهامة والبسالة والجلادة الرفعة والعزة والامتنان سلطان
اورنگ زیب منطبع میگرداند که در وقت ارجمند و زمان سعادت پیوند که نیروی خالق البشر و
جان و [illegible] تمکین و امکان اسباب کامیابی و خوشدلی من جمیع الوجوه آماده و ابواب فتوحات
از شش جهت بر چهره اقبال گشاده است بمیانجی مخبران صدق آیین مژده جلوس آن گوهر فروزان
بحر بسالت و شجاعت و جوهر تیغ دشمن شکار جرات و جسارت بر سریر والای سلطنت
موروثی گورکانی و وساده لازم السعادت و جهانبانی که بفحوای صدق انتمای
تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء
بمقتضای آیه وافی الهدایه ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده
والعاقبة للمتقین و به نیروی اصالت پذیرد و موافقت کارگزاران تقدیر پیرایه حسن وقوع
پوشیده سامعه افروز گشته مسرت بر مسرت و خوشدلی بر خوشدلی افزوده همواره بر سر گردن
بلند دولت متمکن باشند از انجا که مبانی صداقت و الفت قیام فیمابین برگزیدگان این دو سلسله والامقام
سپهر احتشام استحکام تمام پذیرفته در عالم دوستی و همدمی [illegible] آن [illegible] اقبال و چراغ
افروز دودمان مجد و اجلال را هرگونه مهمی که در باب استقرار جهانبانی درکار باشد مقام اعلام
در آیند کارگزاران [illegible] بانجام آن مامور گردند [illegible]

14

15

آفات شیوه ستوده دوستی پیوسته منظور نظر بدستور هر گونه مطالبی که بخاطر والا خطور

باشد زبان به اظهار خواهند نمود **نامه که بعبد العزیز خان والی بلخ نوشته شد** زنگار کلفت

از صفحه ضمیر بهارستان صداقت مود که نخل تمنای مشام اتحاد یگانگی و گلستان بستانسرای

[illegible] یکجهتی [illegible] نعت اسلوب سلطنت پناه عبد العزیز خان بوساطت [illegible]

[illegible] در ساعتی با صنف عادات مشحون و زمانی باقسام برکات مقرون

[illegible] بچهره [illegible] اسباب حصول کام و نیل مرام آماده بود نشر روایح

یکجهتی نموده باعث اهتزاز گلهای بستانسرای دل و دماغ و منضمن خاطر همایون شد و چون از رو تو

گلشن مینو نظام استشمام شمائم صحت ذات کامل الصفات فرموده گلهای رنگارنگ انتعاش در

باغ خاطر فردوس مظاهر کشوده و زبدة الاشباه مومی الیه احراز سعادت مجالست مجلس اقدس

کرده رخصت انصراف حاصل نمود بنا بر میلان خاطر ارجمند و طبع آسمان پیوند بتحقیق چگونگی حال

سعادت اشتمال آن مرکز دایره جاه و جلال یکی از باریافتگان کریاس آسمان اساس عنقریب

متعاقب زبدة الاشباه مومی الیه روانه بزم حضور بهر اسر سرور خواهد گردید که برسانیدن

مژده استقامت مزاج وهاج دوستان دیگر باره مبتهج و مسرور گرداند پیوسته مکنونات

ضمیر والا و مرغوبات خاطر خطیر معلی المقام را اعلام و اعلان فرمایند آورند که کارگزاران

دولت ابد مدت دوران عدت بساختن و پرداختن آن مامور گردند همواره ساغر کامروایی

از باده الطاف آمال و کوکب بخت اعادی قرین وبال و نکال باد **در جواب نامه عبد العزیز**

خان نوشته شد نامه بهارستان صداقت و لالای چشمه سار [illegible] صدق و صفا شیرازه قلوب قدرشناسان

مرتب اتحاد چنانکه دور نماشاهدان یکتادلی و وداد [illegible] نامه والا مکتوب معلی خان والاشان عبد العزیز خان

که مصحوب زبدة ان کشور سفارت و شیرین کلامی حاجی جامی مشتمل بر تشیید مبانی دوستی ارسال یافته در ساعتی مسعود و

زمانی محمود که اسباب حصول مرام آماده و ابواب اطمینان بر روی دل صداقت منزل گشاده بود و باغ الفت

نشر روایح مودت [illegible] اتحاد [illegible] خوشی مودت [illegible] بقای عهد [illegible]

[illegible] بصوب کابل [illegible] العزائم [illegible] الفت [illegible]

[illegible] اطلاع [illegible] دوحه امکان [illegible] سحاب [illegible] آن

[illegible] و بلوغ ... آن گفتار و کردار [illegible] بیرون گشته از پیمانهٔ دوستی خیره و ظلم نام جنگ [illegible]

[illegible] نمایند داشناهد الجمعی قبل از ورود و الا [illegible] بود و عنوان میانجی سر و دین سیح الیه

[illegible] بود و [illegible] صدت یقین را به بیت المعمور قلب محبت اساس تر خیل شکوک و شبهات مسدود

چون ظاهر است که [illegible] که سالی بر نه نقص در [illegible] سعید مندی به هم [illegible] انشاالله

بر وقت که این تخم محبت با بیاری سحاب لطف الهی به بار آید حلاوت [illegible] نیاف صداقت

در باب آشنای با دشمنان که بیگانه رسم آشنائی [illegible] نگاشته [illegible] بوده

ممتاز اقلیم دقیقه شناسی پوشیده نخواهد بود که در آغاز سال حال که سلطنت پناه موصی الیه وارد

ممالک محروسه گردیدند بنا بر رعایت خاطر مهمان که بر ذمت میزبان فرض عین و عین فرض است

آنچه شایان رسوم و آداب مهمان پروری باشد بتقدیم رسید و با وجود آن اراده [illegible] خاطر دانشمند

بنا بر خاطر آن والاجاه که محرک سلسلهٔ دوستی شده بودند عطف عنان عزیمت از آن وادی نموده

سالک طریق اسعاف آن نگردید بعد از آن که نوشته والا که از روی خواهش تمام سلطنت پناه

مزبور مشتمل بر توجه آن حدود در سلک تحریر آمده بود منظور نظر صداقت اثر گشته بطاهرت آن والاجاه

موصی الیه را متمم مراتب دوستی آن والامکان شمرده روانه آن حدود گردانیدند با آنکه خدام معلی

مکان موصی علیه بعد از نهضت مکرر ایلچی فرستاده طالب مطالب گردیدند بنا بر استشمام روایح عدم

رضای آن والاجاه فرستادند جواب نامهٔ سلطنت پناه مزبور در عقده تراخی و تعویق ماند مرقوم

ساختن ایل و ایماقات که سامعه افروز شده این جهت دارد که بعد از ورود ایل و ایماقات و

رسیدن اعیان و سرخیلان الجماعت [illegible] شده والا بنا بر مراعات شیوه مهمان نوازی که

سرشته طینت کریمان میباشد مقرر فرموده ایم که هیچ فردی از افراد متعرض حال جماعت

مزبور که بمقتضای نیرنگی سپهر بوقلمون ترک وطن مالوف خود نموده اند اندیشیده و اگذارند که مرفه الحال

در ظل عدالت باشند و اگر اراده توطن آن حدود داشته باشند به هر محل که خواهش خاطر

ایشان تا بعزلت نشان شود روانه گردند و اگر جمعی از [illegible] و انبا آن حدود شده باشد

[illegible] آنچه سیارهٔ صداقت غبار پوشیده و جهی ندارد و حکایت خصم دوستان در کیش ائتلاف

والتیام چنانچه در طی [illegible] تحریر یافته بود [illegible]

١٩

و ابواب بیگانگی که تا انقراض زمان بنیان شدید الارکان آن از تطرق اختلال مصون خواهد بود

آفتاب دولت از کسوف نقصان در امان و کوکب امید از افق حصول در خشان باد صلحنامه

که نزد عبد العزیز خان فرستاده که موافق آن قلمی

نمایند منت بیرون از قیاس مقلب القلوب را سزاست که زنگ ابهام و حرف کین بیگانگان

اضداد از آئینه رای سپهر داشتمار خانه صنع لباس آشنائی پوشیده و به تریاق الصلح

ملین ... آن ... که ای د حشت سموم بود با صلاح آورده آراستگی

... بود و نمود با قصی الغایت کوشیده و در رشته متین شرع مبین علت غائی بر وجود انسان

و مایه حصول ایجاد زمین و آسمان رسول الثقلین و سید الخافقین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

وسلم ... ایشانی اعتقادات دارای فرق مختلفه انسانی را شیرازه اتحاد بست

١٧ و به نیروی یگانگی و موافقت غزات مسلمین بنیان ثبات و قرار مخالفان دین مبین و معاندان

ملت متین را در هم شکست مفرح روح افزای عدالت سلاطین ذی شان را که از اجزای رضا

جوئی خالق و خلایق ترکیب یافته جان داروی مزاج فاسد ایام گردانید و از این شهد روح

افزا مذاق خواهش لذت شناسان موائد احسان را بحلاوت راحت و استراحت رسانید

نظم مراورا رسد سروری بر جهان * که آراست از عدل باغ جهان + زهی عادل پرور

حکیم علیم + که روشن کند شمع گل از نسیم + ببین شاهد لاله را در چمن * که از شعله دارد

بسر پیرهن + ز عدلش جهان شد جهان بی خلل + که آتش کند ابر را در بغل + له الحمد

والثناء و منه الابتداء و الیه الانتهاء و بیده ازمة الاشیاء و الصلوة و السلام

علی محمد رسوله ما دامت الارض و السماء و علی آله و اصحابه الذین هم شموس الضحی

و بدور الدجی و بعد بر ضمیر واقفان دقایق عوالم امکان و سواد خوانان نقوش

پیچیده اوراق آفرینش مخفی و مستور نخواهد بود که بنای ثبات و قرار این کارگاه رفیع

اساس را کارکنان پیشگاه امکان بر الفت و اتحاد نهاده اند و باین مفتاح

ابواب نجاح و فلاح بر روی اهالی و اهال عالم و عالمیان گشاده چندین هزار قافله

... که هر ساله از راه دور عدم بعالم ناسوت آمد و شد مینما

وبار اقامت در کمال انشراح بال و شگفته روئی در صحن گلستان بگشایند لهذا بحسن ارتباط
و التیام است که اتفاق خاک و آب باعث بهاین گردیده هر گاه بالیف این دو جزو ولی
بجهت بحقیقت صفت الفعال نشین بزم هستی اند نتیجه چندین آثار عظیمه و امور گردیده که
موافق اساطین سلاطین سکندر نشینیان بزم برتری برگزیده کاخ اقلیم بلند اختری اند شمه از
جمیله و امور نبیله خواهد بود لهذا درین ایام خجسته آثار فرخنده انجام که اورنگ با شاهی ایران
بوجود وافر الجود مانعجز و مباهیست بمقتضای امور پیرو انجام و صدق انتماء
و اصلح اولوات بنگی همگی همت والا نهمت مصروف و معطوف بران است که امور مرسه با وفاق و
از غبار نفاق و زنگار و حشت مبرا و معرا بوده عموم ناس باهم در مقام استیناس باشند و چهره آسایش
و اطمینان را که شاهد جهانیان و معشوق پیر و جوانست درین آئینه جهان نما تماشا فرمایند و علاوه
الاقران حسن و خوشی را که یکی از طرز دانان موز و صادقت و مساهمت است جهت تشیید ارکان
و تشیید مبانی ائتلاف و التیام روانه بزم والا محفل معلی اعلی حضرت والا رتبت سپهر منزلت
پادشاه جمجاه فرموده طالب این مدعا که باعث رفاه حال و تیمار رب بیگانه است گردیده
بودیم و آن سلطان الاشان سکندر سریر سلیمان مکان نیز اقتدا بسنت سنیه آبای عظام و اجداد
کرام خود نموده جهت انشراح بال و حصول امانی و آمال عموم خلائق و رضا جوئی حضرت خالق
قبول این خیر اتم و نیت اهم نموده امارت پناه مهدیخان سلطان حاکم ترند را جهت ترشیح این
بیت الامان جهانیان که معماری عدالت سلاطین ذیشان سر رفعت باوج کیوان فراشته روانه
ساخته اند در وقتیکه منتخب ادوار و قرون و حاصل حرکات سپهر زنگار گون تواند بود و شاهد
و اثار الیقان و امرا و اعیان و صاحبان اختیار این دولت در پایه سریر سلطنت و اورنگ حشمت و شوکت
جمعیت داشتند شاهد این مدعا بر حصول پوشیده این وثیقه انیقه نگاشته خامه وثوق و رسوخ
گردید که تا انقراض زمان و انصرام دوران دستور العمل سلاطین ذیشان توران و ایران بوده باشد
تا باهم در مقام توالف و تصادق باشند و در تخریب بنیان معاندان این دو دولت عظمی و دو ملک
فسیح الفضا از عالم الخوف دشمنان خاکسار را دیپایاشند تا معاضدت و مظاهرت یکدیگر کوشش
نمایند و در اوان دولت و زمان سلطنت این دو والاجاه قدر رتبه الی آخر الزمان این

۱۸

در ممالک سبع از آفت و آسیب قتل و غارت و نهب و یغمای یکدیگر در امان و در فراهم رعایا و برایا همت گمارند
و اگر کسی از فریقین راه دشمنی روی نماید را امداد و اعانت او بقدر توان و طاقت جور و اعتساف ندانند و آن طایفه را بشر
الاولاد و سو... متعرض محال متعلقه نگردند و هر کسیکه در نقض عهد و پیمان سعی نماید در زمره
والذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه داخل بوده مورد لعنت الهی باشد و بنابراین جبر و تقد...
وایس ... قرار داد فرخنده ایلدار و برگزیده حضرت پروردگار و اولاد و احفاد صغار و کبار
... فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه و احفظوه
والصلوة علی محمد و آله الطاهرین ظاهرا و باطنا

نامه که بعبد العزیز خان نوشته شده سوم

سلسله دوستی کامی و پیمانه خوشدلی عبد العزیز خان از خزانه الطاف بی پایان الهی بهره مند و کامیاب
بهجت وصول ... آب و ... بعد از طی ... فیض الله بنمای اظهار دوستی و الاکه
ضمیر خورشید ضیاء ... نقش پذیر می نماید که علم حضور را از خیریات آن دارد و بر لوح بلاغ
می نگارد که دوستان فطری و آشنایان روحانی را که روابط یکرنگی و علائق یکجهتی بفحوای
الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف از بدو فطرت مشید و
مستحکم بوده باشد و در هر حالی از احوال و هر وقتی از اوقات خصوصا اوان انشاط
و ازمان انبساط خاطر دوستی و خاطر خواهان آن میباشد که از مستلذاتیکه بران جمع اند
دوستان گرامی را نیز بهره حاصل آید و حالتیکه قرب ظاهر مطابق قرب باطن بوده پرده
مرتفع و شمل دوستی مجتمع باشد باتفاق از حلاوت صحبت شیرینکام و از کاس کامیابی می آشام
میگردند و اگر بجهت موانع صوری در عدم گذشت محبت مهجوری آن نعمت عدیم البدل
مفقود باشد شایسته آیین اتحاد آنست که از کیفیت آن عشرت و چگونگی آن صحبت بمقتضای
ما لا یدرک کله لا یترک کله بارسال انموذجی دوستان را با خود شریک سازند
لهذا درینوقت که روضه مینونشان بازندران که از کثرت گلهای رنگارنگ و فور
ریاحین نمودار روان گلچین بل عرصه خلد برین بدیده نظارگیان شکل پسند در می آید
مضرب سرادقات جاه و جلال و مهبط خیام دولت و اقبال گردیده هر روز بشرب
بیابانهای کرانی زان شکار ... و اصناف طیور و سباع و گوزن و ملاحظه اشجار موزون

سرادقات بضم جمع سرادق یعنی سراپرده و خیمه ... سباع باکسر ... درندگان

سرود و مارچ و مطالعه بساتین مشحونه بازاهیر و ترنج تحصیل خوشدلی نموده باین چراغهای حور
ضیا شمع زبانع می افروزد مناسب چنان نمود که چند راس اسپ تازی و چند قرابه شیرانی
کشمکش گزیده صید افگنی را از آن آئین و بزم عیش و خوشدلی را از یاقوت رنگین این زرین جست در عالم
مصحوب فلان ارسال دارد که آن صدرنشین بزم دریا نزد دین منعی این دولت یگانگی و دوست
سهیم باشند و چون فرستادن یا دو تلخ بهره های خوشگوار در طلیعه اینست ناگوار دو بهره
می نمود از هر سه مزه لازم میباشد چند دقر فرستاده شد امید که
عیش و خوشدلی و کامیابی و کامرانی باشد نامه که بوالی ملک
نوشته شد جوهر سپاس بیکران نقود درود بی پایان نثار جناب و هابی توان
بود که بآب روان حکم جاری ریاحین غرائب آئین اصناف انسان و انواع حیوان و اقسام
و جماد را از زمین عدم صرف و پستی بخت شگفانیده باغ وسیع الفضای واسع الاجاری
امکان را رونق و بهار و نشو و نما کرامت فرموده بقلم قدرت بالغه تقدیر هزاران هزار
صورت بدیع که یک رقم از آن فصل شتا و بهار و موسم تموز و امارست بر لوح هستی نقش نموده
گوهر شب چراغ ثوابت و سیار را از بحر ذخار حکمت بغواصی قدرت برآورده چراغ راه سالکان
طریق خدادانی گردانید و مذاق هر یک از تشنه لبان منهل عذب شناخت را از چاشنی معرفت
انگشت شهدی چشانیده و صلواة بی منتها بر سید و سرور انبیا و سید اصفیا و هادی
الاتقیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که انوار باصرهٔ ایمان و چراغ خلوت عرفان و
علت غائی ایجاد و نتیجه صغری و کبرای مبدا و معاد است باد بعد از گلدسته بندی بهار
محمدت و منقبت برای مهر ضیای صداقت انتمای بادشاه والاجاه روشن ضمیر مستور نماند که
نامه مودت ختامه که درین وقت مصحوب ایلچیان بجهت ترصیص مبانی مصادقت و موالفت
که اباً عن جد فیمابین سلاطین ذیشان برگزیدگان این دو دولت محکم ... استحکام
داشته ارسال نموده بودند در وقتی مرغوب و زمانی مطلوب که حافظ دوستی و خمار
از تعلیم ... ملک و ملت و دین و دولت فراغت حاصل نموده و در ... حصول
امانی و امال بمفاتیح عنایات الهی بر روی روزگار گشوده و شمه ای در ادای مضامین

۲۱

انجامی متواری بودند و رایات نصرت آیات به نزهات خطه جنت عنوان بالا آمدند ازآن

وسکان اشتغال بود چون شعر بر دوستی قدیم و یگانگی بر موالات جدیده ازدیاد و استحکام

مبانی داد و بر بنیاد شد و آنچه در هر باب ایلچیان کاروان بوساطت ارکان دولت ابد مدت معروض

داشتند بر جواب بشرف حصول مقرون گردید چون ایلچیان مزبور دیر بود که از خدمت

حضور محفل پر نور مهجور شده بودند جهت استعلام چگونگی ذات

خاندان ... سلطان ... ایلچی گری روانه نمودن صواب فرمودیم شایسته آیین یکجهتی آنکه باعلام

چگونگی ذات بهجت سمات و اظهار مکنونات خاطر بهجت ذخایر موسس مبانی یکتادلی گردند

... دولت و اقبال از افق عظمت اجلال طالع و لامع باد نامه که بعبدالعزیز خان

پرسش قضیه نذر محمد خان والد او نوشته شد

تا اساس سامی ابای عظام از وجود اخلاف کرام پایدار و صلابت آثار موجب استظهار

شجار میباشد بنای سلسله چنگیزخانی و خاندان عظیم الشان قاآنی از وجود سلطنت پناه عبدالعزیزخان

استوار و اساس این دولت والا ابد قائم اقبال انحضرت والاتبار پایدار باد بعد از طی طریق

اظهار محبت بیکران و مودت بی پایان که مکاتیب و دستان اعنوان بدان آراستگی میدارد

بر لوح ابلاغ و اعلام مینگارد که از انجا که بنیان ابدان انسان از معمار وجود انس و جان بر آب ...

عمر گذران گذاشته و خیمه هستی ابدان را فراش صنع بطناب شریان و ستون استخوان بر افراشته

پیوسته این بنای رفیع اساس از تردد انفاس در تزلزل و این خیمه گردون تماس از هبوب نسیم

حوادث بانتقال میباشد اگر با فگندن لنگر اندیشه اطبای حذاقت پیشه کشتی ثبات حیات انسانی

از صدمه چار موجه این بحر طوفانی ایمن توانستی شد متاع هستی انبیا و مرسلین و ائمه راشدین و سلاطین

ماضین غریق بحر خار نیستی نمیگردید و فردی از افراد این کاشانه گوار[ا] بر نمی کشید و چون این منزل

دلنشین جای توقف و شایسته تصرف نیست پسندیده ارباب هوش آن تواند بود که از اطناب

... کاین ... منزل مردم فردل خود را که ... تحفه ... بیابان ان منزل ... بر دارند

... احسان ... لطف ... نموده برفوت ...

... دیده شربت مرارت ... نیستی ... حیات ...

بیت: از رشته نفس باره پاره معلوم شد + که دل بهستی ناپایدار نتوان بست • دگر دهیکه معلی لطف یزدانی

شرح کهن اوراق ایام را خوانده و غبار ملال اندیشهای باطل از دامن ضمیر افشانده اندازگرانی

آیه دنیا بر دل باری و از تمهر آبای علوی بر خاطر غباری ندارد و یقین حاصلست که این گرده از ارباب

درایت نیز از وقوع قضیه ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه نذر محمد خان که در حقیقت و دیعه احیای ابدی

حیات را بدامن محصلان لیالی و ایام شمرده گوهر خورشید فروغ نفس شریف را از زمین ترکیب عنصری

برآورده اند آیینه خاطر را غبار آلود کلفت نخواهند گردانید و مثل عزیز که قدر آن شناختنی سپارند

روی آگاهی بتحصیل مرضیات الهی نه صرف نموده ایام حیات را بخوشدلی و کامرانی خواهند گذرانید

و دوستان را در وقوع این قضیه شریک غالب خود نشمرده خواهند فرمود چون در هنگامی که آنسرور گزین

ملک بقا را کارکنان قضا عطف عنان از دار غرور بسرای سرور میفرمودند خواهش آن داشتند

که نعش مطهر ایشان نقل بمدینه منوره مطهره مشرفه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه کرده شود و قیام

بتقدیم وصایا بمقتضای قوانین شریعت غرا موقوف برضا اولیا و اوصیا می باشد بر ذمت همت لازم

نمود که شخصی را که بصفت زباندانی موصوف باشد برفاقت متعلقان منسوبان سلطنت پناه مرحوم برد

آن زبده او رنگ سلطنت فرستد که تحقیق و تفتیش میلان خاطر والا در نقل نعش آن مسافر ملک بقا

نماید لهذا زبدة الاشباه فلان را روانه خدمت سامی نمود که بدانچه رای آفتاب ضیا آن قدر دانند

مقرر فرمائیم که پیشکاران دولت و الاجلال آورند کوکب آمال از افق اقبال و اجلال طالع و لامع باد

نامه که در طلب قندهار بپادشاه هندوستان نوشته

تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم

ایکم احسن عملا و هو العزیز الغفور جواهر زواهر ثنایش بیرون از قیاس و لآلی

متلالی محمدت لامتناهی اساس که در مقیاس نظر خرده بین دقیقه شناس بر لعل

و یاقوت آفتاب و ماه راجح آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود که دور گردان اضداد را از

جامه خانه تالیف و ترکیب لباس اتحاد و التیام پوشانیده گنجور اسرار و خازن مخزن

استار گردانیده و اوراق پریشان وجود انسان را که صحائف کتابت حکمت آلهی

والواح طلسم خداشناسی و آگاهی اند از رشته التیام شهریاری بند

بشیرازه امنیت و عافیت رسانید و سالکان ظلمتکده امکان را که سرگشتگان تیه حیرت اند بمصابیح

ضیاء شموع عقول انبیا و سلاطین بصراط مستقیم اطمینان و اسالش دلالت نمود و بناخن تدبیر ما نیز دوا یابن

خیر انیش گره کلفت و حیرت از خاطر عموم خلائق گشود بعضی از سلاطین بشائر السعادت امتثال ان الله

یامر بالعدل و الاحسان شادان و مسرور و بمضمون و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و

یهلک الحرث و النسل والله لا یحب الفساد از شمول رحمت بیغایت دور گردانید نکهت ریاحین

بستان را که هر یک لباس امتیاز جدا در بر دارند از گردش پیمانه نسیم بهاری در ساحت گلستان وجد

ایجاد آموخت و آتش گل و لاله را بجهت گرمی هنگامه خوش نشینان چمن از زلال حکمت بالغه فحوای

الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا در صحن بستان افروخت **ابیات** ساخته از لطف بی غایتش

هر چه در نگارخانه کن فکان + دیده ام این باغ پر از رنگ و بو + یک گل رعنا شب روز او + قدر بهار

آورده بیرون بی تعب + یوسف روز از چه تاریک شب + یک گل خود در وست زباغش بهار +

یکورق از دفتر ادوار روزگار + درود نامحدود بر حدیقه طراز گلشن ایجاد شمع شبستان سعادت

واسطه نزول رحمت الهی محک عیار دانش و آگاهی بهین ثمره و صدر مسند گلستان شهود

گوهر اصداف کون و فساد سپهر کبود مسبغ آیه کریمه و اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء

فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا سید ثقلین و پیشوای خافقین **بیت** محمد کز ازل تا ابد هر چه هست

بآرایش نام او نقش بست + و بر آل و اولاد اطهار و اصحاب کبار او مادام اللیالی و النهار و بعد بر ضمایر

والا و آیینه ضمیر معلی محجوب و مستور نخواهد بود که نعمتی از نعمتهای نامتناهی الهی را شکر حاصلست که بدان تبیان

از عهده شکر گذاری و سپاسداری آن احسان بر آمدن متعسر بل متعذر مینماید چنانچه شکر اعطای نعمت ثروت و مکنت

بتبدل انفاق و نوازش ارباب حاجت صورت می بندد و شکر بیرون از قیاس سلطنت عظمی و دارایی که مقصود ازان

که باوجود اشتغال اشتغال جهانبانی و توفیر دوا ملک از ترویش احوال سپاهی و رعیت نموده ساکنین قاطنین هر ملک را

بدیده بینایی تفقد و نوازش ملاحظه فرموده در انتظام حال انشراح مآل آنگروه که مستحقین رعیت و رعایت مر آن اند

اهتمام بتقدیم رسانند رتبه جهانبانی را از شعله ملامت این الهی سکسار ساز نداز و زیرکه کار فرمایان بارگاه کبریا و قبض و بسط

نهایت و قدرت بکف کفایت این محتاج عنایت الهی گذاشته اند بنابر و سعت و فسحت مما لک محروسه مشغولی اسباب

انتظام و تنسیق ملک خراسان بحسب دلخواه صورت انجام نیافته بود درین ایام خجسته

۲۲

آغاز فرخنده فرجام شوق زیارت آستانه مقدسه منوره مطهره رضیه رضویه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه
سلسله جنبان گشته اوریه دولت و اعلام نصرت از مقر اقبال و موطن جاه و جلال بقصد احراز این سعادت
در حرکت آمد که هم دیده شوق از کحل الجواهر خاکهای آستان عرش نشان نور ضیا بر فزاید و هم
غنچه آمال ساکنان آن دیار را از هبوب نسیم عنایت شامله بر وجه دلخواه کشاید و بنابر قرب جوار و تاسیس
مبانی ایتلاف و اتحاد آبا و اجداد عالی تبار والا مقدار بر ذمت همت حق شناس واجب و لازم
نمود که استعلام احوال آن بهجت ارای اریکه سلطنت عظمی و جالس سریر دارائی کبری نموده در ترصیص
مبانی خلت و صداقت قدیم کوشش نماید و تشیید این بنای گردون اساس که بمحض اتفاق تاسی
نسبت سینه سلاطین سلف و روابط دوستی آبای خلف از متفرضات و متحتمات بود بنابر تجلی ذات
ستوده صفات آن پادشاه والا تبار زیور صفات حمیده زیاده بر آنچه مرکوز خاطر بود واجب
و یکی از جمله صفات خجسته اطوار پسندیده آن محی مراسم صاحبقرانی که مخمر همگنان و محسود خلائق
پیر و جوان گشته نوازش سلطنت پناه ندر محمد خان تفویض ملک بلخ و سایر ممالک ترکستان است
با آنکه آن ملک دلکشا بارتکاب محنت و مشقت حیطه تصرف و تسخیر جنود مسعود درآمده بنابر رعایت
سلطنت پناه مشار الیه در اطفای نوایر فتنه و فساد از مطلب عظمی به نیروی همت والا برخاسته آن
ملک وسیع را بسلطنت پناه فرمودیم مسلم داشتند لهذا زبدة الاقران و الاماثل ... قلی بیگ را که
معصود بیک ناظر سابق بیوتات را که از طرز دانان رسوم ... است روانه خدمت والا محفل
معلی فرمودیم که سندی از مراتب دوستی و یکتادلی که پیش نهاد باطن صدق اطلس بانی گذارش
و سلسله جنبان موالات و مصافات قدیمه که از بدو طلوع و ظهور این دو دولت عظمی مانند خورشید
و ماه جهانی را به نیروی معاضدت یکدیگر قرین ضیا و بها داشته اند گردد و چون حجب مغایرت
و تتق منافرت به تحریک نسیم وفاق و اتفاق بالکلیه مرتفع گردید و بهمه جهت طریق مباینت و بیگانگی
مسدود است و درین مدت همیشه همت الابر استفاد استدامت این معنی که استرضای خالق خلائق و ضمیر
آن منزه است مصروف و معطوف و پیوسته مراعات این مراتب که موجب رفاه حال کافه رعایا و برایاست
نظر خیریت اساس ... مناسب حال این سیاد که شطری از مخدرات خاطر معرض اظهار ...
خاطر دریا مقاطر که مطلع اشعه لمعات قدسیت و افق ... خواهد بود که بطور ...

۲۵

در تعمیر بیت المعمور دو دولت مقصود پدید باشد و دیده دوربین همت بلند و نیت ارجمند از امعان جزئیات بوده شده
در تاکید و تشیید این مبانی آلهی جهت القای ذکر جمیل کوشش مبذول فرمودند اگر نظر بر روابط
و فرزندی نموده خزانهٔ قندهار را باین فرزند صدق کیش صدق اندیش تفویض نمایند و در تسخیر ملک
فسیح الفضای دوستی جاوید که بمرور دهور و تصاریف ایام از تطرق خلل و نقصان مصون و مامون
خواهد بود کوشش چنان کنند که معماری رای رزین آنحضرت و عدالت آئین این بنای رفیع اساس
صورت تشیید و ترصیص یافته ساکنین ممالک طرفین در بیت الامان باشند علی مر الدهور والازمان
قرین الطاف ملک منان و مورد دعای خیر و جوانح خواهند بود **نامه که بعد فتح قلعهٔ قندهار**
بپادشاه مزبور نوشته شد گوهر الفاظیکه جوهری اندیشه از آن زیور اکلیل مقال و اند
و لعل آبدار معانی که صیرفی ادراک نکته سنجان نقود شاباش و آفرین ستاند شایستهٔ آن تواند بود که کرسی
بلند پایهٔ سخن را بدان جواهر زواهر ترصیع داده نام نامی و اسم سامی فلان را بر آن مسند والا انشا تند و
ازهار همیشه بهار یکتادلی را بمشک اندود ساختن آن سر بر گرد و نظیر از نسیم اعلان و اظهار
بر اطراف بزم دوستی و ولا فشانند که از شمیم عنبر آگین این ریاحین دماغ نکهت شناسان گلشن وداد
تازه و سفینهٔ عندلیب اتحاد و ارتباط قدم بلند آوازه گردد بحمد الله والمنه که اگرچه بحسب ظاهر فاصلهٔ مسافت
عدیم البدل مجالست و ادراک صحبت است اما پیوسته در عالم معنی ابواب این بوستان بر چهرهٔ قلوب
دوستان گشاده و اسباب مکالمهٔ غایبانه که بسفارت نامه و زبان دوانی خامه حاصل میگردد
آماده است امید که همواره شاهراه ائتلاف و اتحاد باز و دست حصول ثمر برین بوستان
باد و بعد از انطباع نقوش مودت و ولا بر مرات ضمیر خورشید ضیا که از اشراقات غیبی مستضیٔ و
مستنیر است بر لوح ابلاغ می نگارد چون از آغاز عروج معارج دارائی ایران و ارتقای مدارج
عنایات حضرت رحمن پیوسته در خاطر حق شناس و ضمیر حقانیت اساس مرکوز بود که دیدهٔ
شوق را از خاک آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ عرش درجه رضیه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه
روشن سازد بنا بر کثرت مشاغل جهانبانی و شواغل کشورستانی از احراز این سعادت عظمی
میسر نبود درین ایام سعادت انجام که از مهام کلی و جزوی آنحدود بالکلیه
... مناسب چنان نمود که رقبهٔ همت والا نهمت را از ربقهٔ این ...

واجب الاداء آزاد ساخته تا این تقریب باعث پرسش احوال ساکنان حریم امان که بسبب بُعد مسافت از مستقر
خلافت از استفاضه انوار عنایت شامله چنانچه شاید بهره ور نگردیده بودند بنوعیکه مقتضی عدالت
کامله باشد کرده شود و درضمن رد واین یار بجهت رعایت قرب جوار و ارتباط والتیام ابای آن والا
لازم دانست که بارسال صحیفه که مذکر شیوه ستوده دوستی و اتحاد قدیم باشد محرک سلسله ارتباط گردد
چون مبین و معین ست که والیان ممالک موروثی را بعد از تشیید قواعد صداقت و الفت و ارتفاع
حجت مباینت و منافرت در ثبوت و نبود ویرانه که گذرگاه سیلاب حوادث ست باهم مضایقه
نخواهد بود دران تذکره یکجهتی و یکتادلی اشعاری بخواهش قندهار شده بود و مظنون بل متیقن بود
که بنظر بر روابط مذکوره نموده همت والای آن عم بزرگوار در انجاح مامول بقدم قبول پیش
می آید بناء علی هذا باخاصان و ملتزمان رکاب ظفر انتساب متوجه آنحدود گردید چون بعد از ورود
الویه دولت باین ولایت منسوبان آن دولت والا از سیر نسبت ابا و اتحاد این دو دولت محکم بنا
اغماض نموده چنانچه با بیگانگان سلوک نمایند سد ابواب اطاعت نمودند بتصور فاسد آنکه جدای در میان
این صدیق اندیش صداقت کیش و آن عم بزرگوار والا تبار است در حسب نافرمانی مخفی گردیدند و معارضه
با این دوست صادق الولاء در آئینه اتحاد صورت نافرمانی آن والاجاه عظیم الشان دانست بر ذمت همت
فرض گردیده که سپاه نصرت توامان را بتادیب آن گروه خذلان شتاق مامور فرماید لهذا حکم
نافذ بصدور پیوست که اطراف آن قلاع محکم بنا را مرکز آسا بدائره احاطه درآورده بمفاتیح جلادت کشایش
ابواب مغلقه آن سعی نمایند غازیان ظفر توامان که تشنه امتثال فرمان بودند در اندک فرصتی بمقابله
و سنان اقفال دربهای انقلاع گردون توامان را از هم کشودند بعد از ظهور استیلا و اقتدار بر آن
اقلاع گردون آثار گروهی از محصورین که در حین محاصره سالک مسالک ادب و آداب بوده از
صراط مستقیم خود شناسی عدول ننموده بودند بکشادگی جبهه عفو و اغماض مشمول عنایات
بیغایات گردانیده رخصت انصراف ارزانی فرمودیم یقین جامع حقایق آنست که حصول
از غایت اتحاد و نهایت ارتباط صورت وقوع یافته غبار رانگیز مرات ضمیر خورشید نظیر نخواهد بود ... ارض
فرزنه و سائر محال ممالک محروسه متعلق بخود دانسته جدائی منظور نخواهند داشت چون
ابواب گفتگوی حاسدان بن التیام و ائتلاف ابد توامان بعون ربانی مسدود گردید

۳۶

٢٧

...رمودیم که حقیقت صدق اندیشی واخلاص کیشی این مخلص با آن عم بزرگوار خاطر نشان نماید خورشید

در جواب نامه عبدالعزیز خان نوشته

...اقبال از افق جاه وجمال طالع ولامع باد

...رات بی غبار چهره حسن مصافات عینک دوربینای شاهد ملاقات گلبرگ دوحه دوستی و صداقت آن

...سحاب نیسان یکتادلی ومودت اعنی نامه عنبرین شمامه سلطنت پناه عبدالعزیز خان وقتیکه دوشیزگان

...حصول آمال بآرایش هر هفت در حجله اقبال وگلزار فراغبال انجمن افروز ومجلس طراز بودند

...فروغ ورود بخشیده دماغ یگانگی واتحاد وشامه صداقت ووداد را عنبرآگین گردانید شرحیکه

...درباب سلطنت پناه ابوالغازی خان والی اورگنج پیرایه اعلان واظهار پوشیده بود که چون بدم سردی

...صرصر فریب همه بوب پژمردگی گلشن مواخات آن برگزین قرون اداروبرادر والاتبار آن بلند قدر

رفیع مقدار گردیده وهم در تخریب بعضی از اقطاع واربابه ونهیب وتصنیع عقار وصیناع محکان ملک

...پوشیده جمعی از منتسبان دودمان ولایت نشان بتادیب او مامور گردند در نظر ایقان جلوه عیان

...مود برآئینه ضمیر منیر که از مصقل عنایات الهی مصفا ست منطبع خواهد بود که سلطنت پناه مذکور

...مدتی در سلک راتبه خواران این دودمان ابدتوامان انتظام داشت وبه نیروی استظهار

...سلاطین این دولت دیر بنیاد به نیل حکومت موروثی آباواجداد استسعاد یافته واز تاریخیکه

...بمرافقت عنایات کارکنان این دولت براوج حکومت از ترقی نموده الی یومنا هذا در احکام

...سر رشته نیکو خدمتی ساعی وسلوک طریق رضاجوئی را مراقب ومرعی است ودر کیش مروت

...آزار واضرار شخصیکه همواره سر برخط فرمان وچشم متیقظ بر پاسداری عهود و پیمان داشته باشد

...نسند ودر حیز مخطور از قاعده مرحمت ذاتی ومروت جبلی دور است لیکن بنابر مراعات مبانی

دوستی آن ناظم مناظم سلطنت وبانی مبانی صداقت که بصحت پیوسته که بی موجبی مکرر در

...نهیب ویغما واضرار وجفای ساکنین آن دیار دو نمده یکی از بندگان درگاه خلایق پناه را

تعیین فرمودیم که سلطنت پناه موی الیه را از ارتکاب اینقسم امور ممنوع ومتقاعد سازد

...ست که بعد از ورود منهی نهی دیگر پا از دائره خود برون

...این نیت است مقتضای امتثال فرمان ضبط عنان کمیت

...رد هاسے چنان خواهد نمود احتیاج تعیین توره دویای

گرده ترکمان نخواهد بود و ریاض همیشه بهار طبیعت را از خس و خاشاک طلبان این امور مصفا خواهند داشت

که من بعد این قسم حرکات از مشار الیه صادر نخواهد شد شرحیکه در ذیل انهاء عاد رباب [illegible] تجار آن ملک بایز

دیباچه القضا بر زبان خامه بلاغت ترجمان گذشته بود پیدا ست که در صدد نقصان و منع جلب نفع انگلیز

که در حقیقت انفتاح طریق آمد و شد مفتاح ابواب روزی ایشان ست در آمدن شدن سودی در دیده

والای جمعی که انظار ایشان بملاحظه کلیات امور مقصور ست نمودی نه دارد و انچه در باب عدم تعرض

جمعی بجهت تحصیل این مطالب بملاحظه انیکه موجب تصنیع مواشی و مراعی و اغنام سالکان ممالک محروسه

خواهد شد گزارش یافته بود درگاه نامورین سر از ربقه اطاعت پیچیده برخلاف فرموده آن

قاعده دان رموز سلطنت اراده ارتکاب این امور نموده عمل بمضمون آیه کریمه لا تلقوا

بایدیکم الی التهلکه نمایند بدار از دستی عنایات جناب کبریا و معاضدت دولت والا

منسوبان این دولت محکم بنیاد تقصیر ابادی دستهای ایشان تقصیر نخواهند نمود سلطنت

وجلالت پناه در طی نامه مودت عنوان اشعاری بامدن فرستاده والی هندوستان شده بود

که طالب وفاق و اتفاق از آن یگانه آفاق شده و بنابر پاسداری عهود دوستی دوستان

بی نیل مامول راجع گردیده مشاهده دیده دریافت والا خواهد بود که جزو اخیر علت تامه استرداد

ملک دار القرار قندهار سلوک آن تیره روزگار بدکردار با مستغرق بحار رحمت حضرت

آفریدگار یعنی سرچشمه مجد و برتری آن منظور انظار الطاف کردگار بود که بعد از وقوع دوستی

فیمابین خان عظیم الشان والا مکان و این نیازمند درگاه بی نیاز که ریاض دلگشای ایران

را از فیض قدوم رشک گلشن جنان ساخته خبر نقصان آن خان والا شان بنیو مکان

برین امر سلسله جنبان گردید بعد از انتزاع ملک تتمه الارباع سررشته آمد و شد فرود

خورد چنانچه فیمابین نور و ظلمت شب و روز قایم ست تا غایت گشته حالا که آن ملک راه تدبیر اندیشه

را بناه دوست امید از چاره کار کوتاه دیده کردهای ناسنجیده خود در نسبت بان دودمان والا شان

بر کنار گذاشته و انچه در اوان سیاه مستی اقتدار تحریر کرده بود دستاویز [illegible]

باب بگل بر آورده دوستی ادعائی میکوشند و فروغ افعال خود را که مانند [illegible]

نمایان ست به پرده تدبیر میپوشد در دیده خرده بین بدیع و بعید می نماید که [illegible]

۲۸

شوریدگی چنان دیگرباره صفاء طبع الای تجربه اند فرنفحوای حدیث لا یلدغ المؤمن من جحر واحد
مرتین فرا نفته لاف وگزاف تواند شد اموال مرحوم بندگی گوش پلنگتوش که زبان خامه
باسترجاع آن گویا شده بود مصحوب بلازمان آن سفر گزین ملک بقا من حیث لا یشعر
منه شیء من الاشیاء ارسال شد چون یکی از ادای حقوق حضرت یزدان و خدمات
بیکران ایراث مواریث اولاد ایشانست یقین که اموال مذکوره کما فرض الله بورثه
مرحوم مزبور خواهد رسید پیوسته مرکب کام وسمند حصول مرام خوش عنان و در
مضمار بی انتهای عمر دوام در جولان باد

نامه که بابو الغازی خان والی اورگنج نوشته شد

پیوسته کوکب مطالب واختر مآرب
ابوالغازی خان از افق حصول طالع ولامع باد بعد از تشیید مبانی اتحاد و وفاق مکشوف
ضمیر منیر خورشید اشراق میگرداند که بنابرانکه سلاطین مالک رقاب وخواقین کامیاب راکه
اسباب حصول مآرب مجموع و علل تفرقه خاطر والا مرفوع است همواره استعلام چگونگی حال
سعادت اشتمال دوستان صداقت نشان که در حقیقت متمم اسباب کامرانی ونشاط و
موجب ازدیاد مواد ابتهاج وانبساط است منظور نظر والا می باشد ومدتی بود که آنکاهی احوال
واوضاع السلطنت پناه اطلاع حاصل نبود لهذا درین اوقات فرخنده ساعات که از نیروی عنایات
حضرت واهب العطیات اسباب جهانبانی منتظم وغنچهای حدائق کامجویی وکامیابی از نسیم الطاف
الهی متبسم است بجهت استعلام این مرام وحصول این کام بدین تذکره موالات سلسله جنبان مصادقت و
مصافات شد وچنانچه در کیش وداد وائتلاف انتظام امور دنیویه دوستان منظور نظر است همچنین
معموری سرا آخرویه ایشان نیز در آئینه ضمیر منیر جلوه گر و چون مکرر بمسامع پایندگان سرادقات
جاه وجلال رسید که آن سلاله سلسله چنگیزخانی بکرات در صدد نهیب ویغمای سکان دیار ایران بر
بی آنکه از سکان و والی و ارباب و اهالی آن ولایت امری دیگر داعی برین حرکت صادر شده باشد
نموده اند پیوسته بنابرین صدور محظور احداث شورش و فتور باعث ناخوشنودی رب غفور و بازخواست
مواخذه یوم النشور می گردد و بمقتضای ظلیت حضرت رحمن که مومن و مشرک در
... اوندگاری آنحضرت یکسانند رفاه حال افراد ناس در نظر والای

یله تساوی دارد و متعهد امدی شد که والی والاقدر آن ولایت نیز سالک طریق دوستی و یکجهتی والفت ست لازم نبود که باظهار امری که در حقیقت خیر اندیشی آن عالی جاه و مضمون آن مندرج و رفاه حال جانبین در تمت آن مندرج ست مبادرت نماید و چون تفرقه و انکسار بال شتی پریشان احوال غیر از ناخشنودی حضرت رب متعال و وبال شمر و نتیجه اثری نمیگرد دیقین حاصل ست که بعد از تعمق و اذعان این مقدمات که در حقیقت باعث بران دوستی آلعالیجاه مرضیة السجیات ست مراعی امری که موجب استرضای خالق و ترفیه حال خلائق ست خواهند بود و همواره سمند دولت در زیر زین و بوستان سلطنت از گلهای حصول مآرب رنگین باد جواب نامه عبدالعزیز خان نوشته شد گلزار دوستی و مولات و بوستان موالفت و مصافات اعنی نامه صداقت ختامه عبدالعزیز خان که سیراب از چشمه سار مودت و داد پرورده سحاب دوستی و اتحاد ست در وقتیکه بعون عنایت حضرت یزدان جهان بکام و دهر بخواهش طالب و رائی تمام بود نکهت یگانگی و یکتا دلی بمشام اتحاد رسانید و ضمیر انور و خاطر فیض گستر را سیر آن بهار دوستی از ها بتهج و مسرور گردانید چون درکیش صداقت نظر در جوهر رنگین الفت پسندیده دیده دریافت جوهر این دانش و ضمیر فیان بیش میباشد و همواره مطمح نظر حق بین مرکوز خاطر حقیقت گزین آنست که رعایت این امر ستوده نسبت باصناف امم بر وجه اتم کرده شود نقد کامل عیار این معامله محک قبول طبع معلی رسید پیوسته سلسله جنبان دوستی و یکجهتی بوده مطالبی که در خاطر محبت ذخائر داشته باشند موقوف ابلاغ رسانند که کار دولت ابد مابت دوران عدت بانجام آن مامور گردند نامه که بعبدالعزیز خان نوشته تا از نتایج اتصالات اجرام علوی و امتزاجات امهات سفلی خوش نشینان موالید راحوال منتظم و شیرازه کتاب وجود افراد مکونات بسبب این اتصال و التیام و احکم ملتئم ست ارکان بنیان دولت اعلی حضرت سلطنت و عدالت و شوکت پناه شهنشاه بسالت و جلالت دستگاه نصفت و معدلت انتباه والاجاه زیبنده مسند بلند بالا چنگیز خانی طراز نده تخت رفیع الارکان قاآنی عبدالعزیز خان از تشتت و تفرق مصون و محفوظ

۳۱

[illegible] آن [illegible] خلاف [illegible] اتفاقات [illegible]

[illegible] بیگانه [illegible] سال [illegible]

[illegible] اصلی و مطالب کلیه [illegible] آئین [illegible]

[illegible] یگانگی [illegible] آنست که کافه جمهور [illegible]

[illegible] آفتاب جهانتاب [illegible]

[illegible]

[illegible] ما

[illegible]

[illegible]

[illegible] عاقبت این امر [illegible]

[illegible] آن گروه [illegible] را مقرون بعفو و اغماض فرموده [illegible]

[illegible] اشتغال [illegible] رخصت [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] الثانیه [illegible]

[illegible] مراعات دوستی بیرون

نهاده اند چون [illegible] که این امر [illegible] بدون اطلاع و آگاهی آن والاجاه

حقیقت آگاه صورت وقوع یافته لازم نمود که حقیقت این امر بمنصه اعلام و اظهار رسد که

[illegible] آن گروه [illegible] بدون اذن و رضای سلطنت و جلالت پناه مومی الیه ارتکاب

[illegible] دارد که [illegible] و تنبیه آن گروه در آمده من بعد ایشان را بنوعی

ضبط [illegible] و اگر سلطنت پناه [illegible] الالقاب

[illegible] آن گروه [illegible] نموده

[illegible] پناه [illegible] فرصت [illegible] بطریق [illegible] و راهنمائی

[illegible] ابواب الامکان جلی الشان [illegible] راهنمائی دوستی و یگانگی

[illegible] بنای استوار یکتائی [illegible]

باقی حالات رجوع به تقریر فلان حسب اعتماد خواهند نمود **نامه که به عبد العزیز خان نوشته شد** چمن پیرای گلشن ائتلاف و محبت و حدیقه طراز گلزار دوستی و الفت رنگ آمیز بهارستان اتحاد و یگانگی مقتقل (مصقل) زنگار وحشت و بیگانگی اعنی نامه مودت ختامه و مکتوب عنبرین شمامه عبد العزیز خان که رشک افزای نقوش بدیعه ریاض خلوت و دوستان ارثانی اثنین برنیسان (نیسانست) مصحوب عمدة الاماثل و زبدة الاشباه فارس مضمار سخندانی یکه تاز عرصه دقیقه یابی و فصیح بیانی چین پوری حاجی میرآخور در حینیکه ابواب فتوحات بهار از رخ یاسمین و ازهار بر روی روزگار گشاده و ساقی فروردین صلای جام میگسار ارغوان لاله و گل در داده اسباب حصول مرام آماده بود از ورود مسعود چهره گشای بهاری تازه و طرح نگار عشرتی بی اندازه گردیده باعث ازدیاد مواد خوشدلی شد شرحیکه در باب استیصال اهل ضلال که برهنمائی گمکرده راهی سالک طریق نکال بوده سر از ربقه اطاعت پیچیده بودند و متابعت و عطاء عموم جنود او زبکیه رقمزده قلم موالات شده بود چون مشتمل بر تشیید مبانی دولت و اعتلای مدارج سلطنت آن ممتاز شیوه ستوده بود باعث ابتهاج لاتتناهی و مسرت لاتعد و لاتحصی شد یقین ست که بنای عهود اهل کذب و نفاق مانند ضیای صبح نخستین زیاده بر یک نفس نخواهد بود و چراغ اقبال مبدئی و نیک سرانجامی ارباب وفاق استداد فروغ خورشید عالم افروز خواهد داشت آنچه در باب نهضت بصوب کابل زبان زد خامه صادق البیان شده بود متیقن شخص تصدیق و اذعانست که تخم به و مندی سخن سلاطین که مطرز بطراز کلام الملوک ملوک الکلام ست از آبیاری سحاب ابدی عهود سرسبز و پایدار خواهد گردید ملائم شیوه اتحاد و مناسب شیمه وداد آنکه پیوسته فاتح ابواب مراسلات بوده باعلام فتوحات تازه و ترقیات بی اندازه مسرت افزای قلوب دوستان گردند پیوسته گلشن دولت و اقبال را بهار وانهار حصول مقاصد شاداب باد **نامه که بابوالغازی خان والی اورگنج نوشته شده** نامه دوستی طراز و مکتوب لازم الاعزاز سلطنت پناه ابوالغازی خان که مشتمل بر مبین و نگونساری کفره فجره قلماق بیدین رقمزده خامه موالات ختامه شده بود در زمانی که مسعود گرد ابواب فیوضات غیبی بر چهره بخت ظفر فرجام باز و دست اقبال بر سایه گلبرگ آمال دراز

بود مصحوب فلان فیض ورود ارزانی داشته چون مبنی از صدق اعدای آن دولت مرصوصة البنیا
منبی بر ترصیص مبانی مودت و ولا بود باعث مزید ابتهاج خاطر محبت ذخایر گردید بنابر شیوه مراعات
ارتباط دوستی و ائتلاف آبای کرام سلطنت پناه آلی بومناند نسبت باین دودمان والا پیوسته
همت والا نهمت بران مصروف است که سلالهٔ سلسله جنگیز خانی را تشدید و فیروزی و قاصدان
آن دولت والا را مذلت و تیره روزی نصیب باد و شایسته شیوه اتحاد و ملایم شیمه کریمه وداد
آنکه همواره با علام فتوحات مسرت افزای ضمیر دوستی تخمیر گردیده فاتح ابواب مکاتبات و
مراسلات باشند لایزال کواکب اقبال بر افق کمال باد

نامه که به قطب شاه والی دکن نوشته شده

اغصان شجره ریاض الفت و داد و ثمره خنده
اثر یکتا دلی و اتحاد اعنی صحیفه مودت طراز و مفاوضه صداقت انجام مخالصت آغاز حضرت سلطنت
و جلالت پناه ابهت و نصفت دستگاه شهامت و بسالت انتباه عالیجاه نقاوه دودمان سلاطین
کامگار خلاصه خاندان خواقین نامدار زینت سریر سلطنت و جهانبانی جالس اورنگ ابهت و کامرانی
المخصوص بعنایت الملک الاله نظاما للسلطنة والجلالة والعدالة و شوکة والابهة والنصفة والعز
والامتنان سلطان محمد قطب شاه که مظهر آثار اتحاد قدیم و مصدر اطوار عهد قدیم است درینولا
ترین زمانی که ساغر صهبای کامرانی در کف ساقی الطاف سبحانی لبریز مدعا و شاهد کامیابی و مطلب
روانی در خواشی بزم دولت روز افزون بدل کس متنزین صورت جلوه نما بود دستشمیم الفت
پیموده انبساط بخش خاطر مهر گزین و موجب انتعاش طبع سپهر قرین گردید و از شهد شراب
عبارات دوستی آیات کام خواهش را شهد آلود روابط و التیام گردانید آنچه از صادرات احوال
فرخنده مآل و بدعهدی و ناستودگی اعمال والی هندوستان و اتباع رویه الاونسایم او برایه
ابلاغ و اعلام پوشیده بود در خلوتکده ضمیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب بر آمده جلوه ظهور نمود مقتضی
اطوار خیرخواهان دولت و اخلاص کیشان خالص عقیدت آن بود که در هنگامیکه آنگروه
بدگوهر سست پیمان در مقام تسلط و فتنه انگیزی و طغیان در آمده بدبخت بیشرمی بر وی آن خسارت
قبولی و قرار مبدا زخوی برمی داشتند تمهید انهار این امر الازم الاعلام را ضمیمه مراتب
دولتخواهی و محبت و مودت قدیم شاهنشاهی ساخته به نیروی استمداد و اعانت

۳۲

اولیای دولت فیروزی آیت نوائر فساد و عنان گروه مخذول العاقبه را که بغض و عداوت
شیعیان آل اطهار پیوسته پیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته اند تسکین بخشیدند تا اثر معاضدت و موالات
منسوبان دودمان الاطهار عالمیان ظهور یافته دست جرأت و پای جسارت معاندان کشیده و بریده
میگردید باری چون ایام تلافی و انتقام باقی و اسباب کدورت و منافرت ضدیت بمیامن الطاف
سبحانی بر حسب مرام آماده و دافعیست بامداد بواطن قدسی مواطن حضرات عالیات سدره مرتبات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین قوی دل و مطمئن خاطر باشند که عنقریب با نصرت و فیروزی
قرین با شاهد کامیابی و مطلب روائی همنشین خواهند بود و درین ایام که اساس دولت
دودمان گورکانی در اختلال و قوائم سریر سلطنت آن سلسله مستغرق البیان [illegible] وارث اعتبار
و زوال است بنابر غیرت دینداری و مقتضی ناموس سلطنت و نامداری چنان می نماید که باعث نشیمن
ایوان سلطنت عادل شاهی که در هر باب سفارشات اشفاق آمیز بآن ممهد قواعد آداب دانی
نگارش یافته بر سم و آئینیکه آبای عظام والا مقام عمل نموده اند شیوه مرضیه اتفاق و حسن
یکجهتی و اتفاق بجدی و وضعی مسلوک دارند که بمیامن برکات آن مخالفان کمال رعب و هراس
حاصل و راه خیال تسلط و اقتدار چون ابواب کامیابی مسدود و باطل گردد و بموافقت ایام در تحصیل
نام و تدمیر اعادی بد فرجام کوشیده بمشعله تیغ بیدریغ تدارک و تلافی عرصه اقبال و ساحت آمال
ضیا و صفا بخشند و از آنجا که شمائل اخلاص و اوضاع آن زبده محبان عقیدت کیش با وجود بعد ظاهری
پیوسته منظور نظر ملاطفت اثر میباشد خاطر مهر گزین اشرف را با انتظام اسباب کامرانی و دوام
سلطنت و جهانبانی باعلی مراتب متصور نموده در تحصیل مطالبی که شایسته اعلام دانند
بر سر اچه اظهار آورند که در هر باب شرائط معاونت بمنصه ظهور رسد درینوقت بجهت تشیید مبانی
الفت و وداد بنده زاده قدیم میرزا احمد مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه آن صوب صواب انجام
فرمودیم که در خلوتسرای حضور نشر روایح گلزار محبت و داد نموده بعد از ادراک حقیقت حالات و ملفوظات
خاطر که حواله باعتماد است گفتار اوست مراجعت نموده مژده دوستکامی آن عالیمرتبت خاطر مهر
اثر را قرین انبساط گرداند مشار الیه [illegible] توجه ضمیر انور بدریا استفسار احوال گرامی در رخصت انصراف داده
و مرجو از عنایات خاطر شریف [illegible] شایسته انها و اعلام خواهند بود شد که بعون عنایت الهی کارگزار آن

دولت ابد مقرون شرف حصول بخشد گلهای آمال از نسیم تاییدات شگفته و خندان و ریاض کامرانی همیشه سرسبز

دیگر نامه که بپادشاه بیجاپور نوشته شد تا گلهای غنچه شمیم حدائق وداد و یاسمین

دسته ریاض سابقه الفت و اتحاد در بهارستان اتفاق التیام الحجت شمشام و بستان شناخت آن

و نهال گلبن دولت ارجمند حضرت سلطنت و جلالت پناه ابهت و حشمت دستگاه شهامت و بسالت

انتباه معالی جاه ابقاه دودمان سلاطین کامگار خلاصه خاندان خواقین عالیمقدار زینت سریر سلطنت و جهانبانی

جالس اورنگ ابهت و کامرانی المختص بمزید لطف الملک الاله ادام الله اقباله و منیاله تا همیشه در گلشن

سلطنت و فرماندهی از شگفتن گلهای کامرانی و اقبال خرم و خندان و از رشحات زلال تاییدات

و عنایات الهی طراوت پذیر باد بعد از طی طریق اظهار محبت و بیان اوج بلاغت جلوه نگارش می‌یابد

که بر اوراق شهور و اعوام صفحات لیالی و ایام ثبت و مرقوم است که آبای عالیمقام آن نقاوه دودمان

عز و علا و سلاطین سابقه ممالک دکن غفر الله لهم از طریق انقیاد و فرمانبرداری و کمال حسن عقیدت و اخلاص همیشه

مشرف و کامیاب بوده کشایش عقده‌های خاندان ولایت و امامت همواره دست توسل باعتصام اذیال فیروز

اشتمال دولت و اقبال ابد الاتصال این دودمان والا که در حقیقت موجب برتری و علو شان

ملجا و امیدگاه اعاظم سلاطین الاسلام است استوار ساخته بزلال حمایت و رعایت اولیای

دولت ابد قرین گلشن سلطنت و فرماندهی گلچین مراد و بمساعدت همت عالی نهمت سبحان این آستان

خلافت مکان مطلب و کامیاب بوده اساس مصادقت و موافقت هریک از آن مسافران

عالم قدس بکمال خلوص عقیدت و اخلاص مندی محکم و بنیان موده شان بانتظام اسباب آمیزش

و التیام دائمی مشید و محکم بوده بجهت فیمابین آن دو سلسله رفیعه نیز شیوه شایسته وفاق و طریق

یکجهتی و حسن اتفاق بجدی مسلوک و مرعی بباشد که یاجوج فتنه را در عرصه مملکت سر بکلی از انشا

خیال مرور و عبور محال و خصم بداندیش را ابدالآباد نسبت شطاب اندیشه تسلط و اقتدار در جبلت

چون نقش بر آب بیفزود و با وجود ظهور و شیوع این معانی حقیقت طراز چون یکچندی آن محبت کیش عقیدت اندیش

از شاهراه الفت و ارتباط قدیم تقاعد ورزیده سالک مسالک بیگانگی گردیده مراسم اتحاد و یگانگی بود

و ابواب رسل و رسائل از جانب مواقع نامرغوب مسدود و گذشته مراتب حسن عقیدت و

یکجهتی قدیم غبارآلود و خاطر گشته بیگانگی در نظر عالمیان جلوه ظهور نمود لهذا احادیثم فرصت را

۳۵

که تدبیرهای مدید به نیروی موافقت و معاضدت این دو دولت علیه دست جرأت از دامان احوال خیر مآل

ایشان بریده و پای جسارت از تنصیب آن ممالک برکشیده بود و مجال تسلط و استیلا اتفاق افتاده بهمه

و غارت اموال مسلمانان و شیعیان سرگرم باده بلندی و دلیری ساخت اکنون که بفرمان

ممالک کن پرده کشای سلطنت آن حدود شده بود بتوسل رسائل مرحومه مجدد اساس روابط قدیم

گردیده انداز آنجا که خاطر مهر آئین حقیقت گزین متوجه انتظام احوال خیر مآل و افزونی اسباب کامرانی

و کامروائی و اقبال ایشان میباشد بجهت تشیید مبانی عهود و تحقیق احوال فتوحات محمود آن زبده

اخلاص کیشان بنده زاده قدیم میرزا محمد مقیم کتابدار خاصه شریفه را روانه الصوب صواب مآثر

فرموده ایم که در خلوت سرای حضور از شگفتگی گلهای راز و رسانیدن توجهات باطن فیاض پیرایه

بخش بهجت و دلداده گشته بعد از ادراک مطالب و مکنونات ضمائر علی اسرع الحال مراجعت نموده

مژده رسانی استقامت احوال فیروزی اشتمال آن عالیجاه خاطر مهر فروغ اشرف را قرین

انبساط و اطمینان گرداند چون قضیه ناگزیر سلطان مبرور مغفور بسمع اشرف همایون رسید

ادای مراسم تعزیت و تهنیت بر ذمت همت دوست نواز لازم مینمود لهذا مشارالیه را بدین

امر لازم الاداء مأمور فرمودیم که زنگ کدورت مرآت ضمیر اقدس که از وقوع این قضیه ملال آمیز

روی داده بود بصیقل ادای تهنیت مسند آرائی آن شایسته اورنگ فرماندهی و سلطنت مصفا سازد از آنجا که

جنس عزیز گرانبهای حیات در منزل بی بقای جهان فانی گذاشتنی و شربت مرارت آمود زوال

و فنا چشیدنی است پیداست که آن آگاه دل خداشناس از حدوث این واقعه عام که فردی از افراد

انسان را گریز نیست خود را در الغم و اندوه آشنا نساخته طریق رضا و تسلیم مسلوک خواهند داشت در نحو که

بنای دولت دودمان گورکانی از سیلاب مکافات اعمال قرین اختلال و قوائم سریر جهانداری و فرماندهی سلطنت

بدعهدی شکست بنیاد همنشین بی ثباتی و زوال است مقتضی ناموس سلطنت و دینداری شان جمعیت سلطنت شعار

چنان می نماید که بر رسم و آئین آبای عظام با سلطنت پناه مشارالیه متفق و همراز و برکات موافقت و یکجهتی صاحب

نیرو بوده چون ایام متلاقی و انصرام باقی اسباب مظاهرت این دو دولت الا بعنایات قادر توانا حسب المرام

آماده و مهیاست از غائله امنیتی اهلی خاطر جمع باشند و در تحصیل ناموس مقصد نموده بدرجات فر

کدورت از آئینه اقبال زدوده بنوعی نمایند که آهنگ مقصود ... عید ارجی از شامه ...

٣٦

۳۷

گشته بیاس حسن ... الیوم مخالفین را امکان عشر عشیر از حاصل در راه خیال تسلط و استیلای نجوم
ابواب اقتدار مسدود و باطل گردد استحکام روابط و توافق طرفین اعلاوه مواد محبت و اعتقاد
این نیازمند درگاه احدیت تصور نموده ... طی طریق کامجوئی مطلب روائی مطالب لازم الاظهار را
بامر عومات و مکنونات ضمیر مخالصت تخمیر را آنها و اعلام نوشند که کارکنان درگاه سلطنت همایون
بقیم الحکم مقرون گردانند درین سواد بود الاجاه مشارالیه نیز سفارشات مشفقانه رقم پذیر خامه
التفات گشته ظاهر است که لآلی مضامین حقیقت آئین را زیور حسن قبول خواهند ساخت همواره بقایم دولت
و مقر سلطنت کامرانی و زیور نصرت و شادمانی آراسته و محلی باد

نامه که بعبدالعزیز خان نوشته

تماشائیان بستان سرای سرائر نهان و سیاران خیابان حدائق پر نور رموز جهان
که باده کشان میکده راز و لذت شناسان رسائی حقیقت و مجاز اند در گلشن نشاة عنصری و گلستان
عالم هیولائی گلیله رنگ ثبات و بوی دوام داشته باشند بغیر از موالفت و مصادقت نشان نداده اند
و گروهی را که بوی بهار آشنائی بمشام قدر دانی رسیده همواره از باده بی خمار یکرنگی سرشار و با نهایت
مستی مانند عندلیب از دقایق سر رشته محبت خبر دار میباشند لهذا همگی خاطر محبت مآثر و ضمیر صداقت
مآثر مصروف پاسداری این امر والا و گنجوری این گوهر گران بها است و تقریبات حسنه و وسائل
مستحسنه سلسله جنبان این امر واجب الرعایت می گردد درین ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام
که به نیروی عنایت بیغایت مبدع انس و جان و الطاف بی نهایت خالق زمین و آسمان ابواب
کامرانی و خوشدلی بر چهره آمال و امانی گشاده و اسباب حصول مآرب آماده است فلانی را از
متابعان آئین احتیاط روانه بزم قدسی ارتباط نموده همواره شاهد مطلب روائی بکام و باده
اهتزاز مطالب در جام باد

نامه که بعبدالعزیز خان نوشته شد

پیوسته ساغر سلطنت و اقبال و پیمانه جهانبانی و اجلال از باده مطلب روائی امانی بوده
نشاء یاب کامرانی جاوید باشند بعد از طی بساط خواهش ضمیر آسمان پیوند با حراز ملاقات
ارجمند بر لوح ابلاغ و صحیفه اظهار می نگارد که چون تنسیق گونگی گزارش حال سعادت اشتمال
دوستان بر ذمت همت آشنایان فطری فرض و ادای آن بلند فرائض ... فرض است
درین وقت ... [illegible] ... سلامت حال و خوشوقتی اقوال اخبار

بیفیع المقدار نیست لازم دانست که با رسال این نگره دوستی محمد ... نقش بقی ... دیده اعلام چگونگی دا

مرضیه السبحانی نماید و قدری از شراب لعل که قفل ابهار اکسیر لبت در روح مدالسیر جان اقوت ست

چراغ راه یگانگی نموده بعد از تریاک ما زین صیاف سلد و یگانگی با تمام رشاد کامی مزاج و باج که باده بی خمار

مخموران محفل دوربیت دماغ آشنائی آشنا بخش ... بی اندازه خواهند ساخت **نامه که بسلطان**

مرادبخش نوشته تازه گلبرگ بهارستان دوستی و ... شیرین گویان محبت ... قات

بلبل دستان ... از صداقت و مودت طوطی مرآت صفای طویت و صداقت اعنی مکتوب الانام

معلی در دقیقتکه شواهد مرام و عرائس کام در خلوتسرای حصول ... قرب وصول از سفیت تمامی

آراسته پیرایه تحریر مژده ذات در کار نداشتند مانند بهار بچمن و شمع بانجمن فیض ورود دارزانی داشته

روائح خلت چاشنی حلاوت ربط اخوت و یکتا دلی و محبت و ادای سخنان دلاویز صداقت مشام دو

ودوالفه یکجهتی و سامعه گوش بر آوازی را عنبرآمود و شکرانه و دو مجمع سرور گردانیدند اشاخسار دو

کنج اثمار آبدار ارتباط بستی اهتزاز آمد و غنچه دل محبت منزل که از آتش نو بهار یگانگی ست شگفتن آغاز نهاد

و حامل صحیفه وداد و رقیمه اتحاد با آئینکه شیوه پاسداران کنوز رموز باشد در حریم عزت که از غبار وجود اغیار

معرا و از غش نامحرمان مخدارت راز مصفا بود ودائع رموز مکنونه را که تبلیغ آن حواله بزبان سخن طراز ان

قابل امانت وار جواهر زواهر اسرار شده بود موقوف عرض سانید و بدستور حامل سخنان بوده است

اساس شد که در بزم ائتلاف و اتحاد گزارش دهد **نامه که بابوالغازیخان**

نوشته روائح بوستان حسن عقیدت اخلاص و شمائم بهارستان یکجهتی و اختصاص

اعنی نامه مخالصت نشان صداقت عنوان ابوالغازیخان در حینیکه ابواب بیت المعمور کامیابی

و کامرانی بمفاتیح عنایات سبحانی بر چهره امانی و آمال گشوده و شاهد مطالب و مآرب در مرآت

حصول چهره وقوع نموده منظور نظر دقیقه شناس و مطرح اشعه دریافت خاطر قدس اقتباس

گردید شگفتگی که از روی یکجهتی و دولتخواهی زبان خامه عنبرین شمامه شرح آن بادای آن ناطق

گردیده بود بنظر کیمیا اثر رسید انشاء الله تعالی دران ابواب بهر عملیکه مقرون بصلاح

دولت روز افزون و سلطنت ابد مقرون باشد بندگان درگاه خلافت پناه ... ستادگان

بارگاه فلک اشتباه حسب الفرمان قضا جریان بتقدیم خواهند رسانید ...

۳۸

خان عنایت نشان [illegible] مضمون [illegible] بر ملال شده اعتماد نموده انچه السلطنت و شوکت
پناه عالیجاه را نیز در هر باب مجال اخلاص فرمایند رسد تنبو لیسند یا باو بگویند پیوسته بخاطر دریا مقاطر خورشید
ضیاء ضمیر منیر سپهر اعتلا را متوجه انتقام احوال و حصول مهمات جاه و جلال خود داشته مطالبی تاریکه
داشته باشند معروض دارند که صورت حصول پیرایه قبول یابد آفتاب سلطنت و اقبال از افق سعادت

گلرجلال طالع باد و منوال فتحنامه قلعه قندهار چون سلطان دار الملک ایجاد و تکوین

شهریار عرصه فسیح الفضای شهور و سنین پیوسته نواب همایون ما را بآئین حضرت خیر البشر و مبعوث
برا سود و احمر خاتم النبیین سید المرسلین خلاصة المار و الطین که مشکوه چراغ این دولت ابد ضیا و معدن
این گوهر عالم آراست بمقتضای آیه کریمه و ایده بجنود لم تروها بسپاه آسمانی و جنود مسعود نهان مظاهر
و سعادت مند مظفر مانید لهذا از بدو جلوس اقدس بر اورنگ سلطنت والا و خلافت کبری که حدیقه همیشه بهار
ایران بآب تیغ درخشان با طراوت دارد اکثر اوقات اثمار فتوحات عظمی قبل از شکفتن ازاهیر اعلام
نصرت فرجام ببار آمده و رئوس اعادی چون میوه های رسیده پیش از جلوه کمیت باد
رفتار در پای افتاده هر کس از تیره روزان را که اراده دامن افشانی برین شمع ابد فروغ
بوده پروانه وار خرمن هستی بآتش نیستی سوخته و نهال زندگی بشر از خصومت شعار مانند چنار
از شرار مکنونات خاطر خود افروخته مبین این حال و مقوی این مقال که درین اوان رکمین خفا
به پیشگاه ظهور رسیده و باعث عبرت نظارگیان گردیده آنست که والی خذلان توامان هند و سلطان
از آنجا که نواب همایون ما ابواب مغلقه قلعه دار القرار قندهار را بمقالید سیوف جهان کشا باز نموده اند
مضطرب و پیچ اردو فکر تلافی و اندیشه تدارک نموده قبل ازین نیز اورنگ زیب ولد رشید و سعد الله خان
اعتماد الدوله را با جمعی کثیر و جمی غفیر و فیلان کوه بنیان بقصد استرداد قندهار فرستاده
بی نیل مقصود و کمال رسوائی و فضیحت مراجعت نموده بودند دیگر باره به تسویل خیال محال
اورنگ زیب و سعد الله خان را با گروه انبوه و فیلان کوه شکوه و توپهای اژدر خروش و مبارزان
آهن پوش تعیین نموده خود نیز با دارا شکوه ولیعهد و سائر اولاد خود بکابل آمده بجان و جنان در
سگالش ... ساعی بوده و چون بعد از رفتن چنانکه رسوائی جهانیان و انگشت نمای
پیر و جوان ... شده بودند مجدداً نخستین نادان ... باتش تیز مغزی خام و پژوهش

۳۹

۴۰

اینکار دشوار و ناتمام منمود بمحض خبر آمدن ایشان بلکه انکه بحر زخار حیاط [illegible] و لشکر قیامت آثار بعث

تخریب بلاد و تنگی معاش و پریشانی عباد میشد بصر حکم نافذ این بحر بیکران بجوش و این دریای بیپایان

در خروش نیامده بود و بعد از انکه متیقن گردید که آشفتگی و ناخوشی سوای تدبیر مرضی نیست که بسیقم بنای سودای

علاج پذیرد دولت هندوستان لامحاله بمقتضای جهل مرکب ذاتی بحالت خود را متین خواهد نمود که مجمع عساکر

منصوره کرده مقرر فرمودیم که جمعی بیشتر از سپه‌سالار بسرکردگی قپان بیک برهنمائی عنایات الهی و پیشوائی

اقبال بیزوال شاهنشاهی بر جناح استعجال بجهت دفع آن گروه مخذول روانه شد سپه‌سالار بنام امرا و عساکر

عراق و آذربایجان و شروان و قراباغ و چخور سعد و دارالمرز قلمرو علی‌شکر و فارس و کوه گیلویه و کرمانات و سایر

عساکر نصرت توامان متعاقب روانه شود الویه دولت و اعلام اقبال نیز از مقر دولت و مستقر خلافت

در حرکت آید آن گروه تیره روز بسبب آنکه طول و عرض ممالک محروسه بیکران هر یک از عساکر در قطری از

اقطار آن میباشد و جمعیت ایشان علی الفور در زمانی اندک هر چند در آن باب اهتمام کرده شود میسر

نیست بقدر مدتیکه عساکر جمع نمایند حسب المقدور در بردن سنبه و جبر و انداختن توپ یورش لشکر نصرت اثر

حشم سعی نموده و تارخان و سایر مستحفظان جانفشانی نیز داد جلادت و مردانگی داده بسیاری از آن قوم لئام

را آواره ظلمت آباد عدم گردانیدند و بعد از اصغای توجه رایات منصوره مانند شام دیجور که از طلیعه صبح عالم

افروز قبل از طلوع نیر ظلمت سوز رخت هستی بعالم نیستی میکشد بمحض آوازه توجه رایات جاه و جلال بمضمون

حدیث نبوی علیه السلام که نصرت بالرعب مسیرة شهر آواره دشت وبال و نکال گشته بانهایت پریشانی

و کمال بیسامانی سالک طریق فرار گردیدند میباید که چون بر مضمون رقم اشرف مطلع گردند بشکرانه این فتح

مبین سجدات شکر بتقدیم رسانند

نامه فتح که بعد از استیصال اوزبک اشکوه نوشته شده

انکه سلطنت پناه فلان بجوار رایات خسروانه عز و امتیاز و شرف افتخار یافته بداند که بر سواد

خوانان رموز صحیفه امکان و تماشائیان عجایب هفت کرده آسمان ظاهر است که چراغی را که دست

حضرت عزت بلند شانه برافروخته باشد از بال و پر افشاندن پروانه طینتان که ظلمه تیغ فروغ این چراغ اند

از پای نشیند و از گداختن سیه دیده و روغن دل حاسدان گزندی نبیند و ثمرات صافی دل و قوی

که مصقل حکمت بالغه جناب کبریائی کدورت زدائی آن نموده باشد هر کس معارضه نماید بیرایه آن از راه نادانی

با خویشتن در مقام پرخاش و ستیز [illegible] آمده باشد [illegible] انکه [illegible]

۴۱

دو نوبت در مقام ... ذوالفقار قندهار درآمده بود تقصیر و بدنامی بر جبین احوال خود کشیده

خائب و خاسر چون بخت سیاه خود برگردیده بود تکلیف خشک مغزی و پریشان دماغی که در سیت

بید داد دیگر باره هوس این معنی نموده دارا شکوه ولیعهد خود را که از سایر اولاد بزعم آن پادشاه حسرت

دستگاه امتیاز دارد با کثرتی تمام و عدلی مالاکلام و فیلان کوه شعار و توپهای اژدر آثار بصوب

صواب قندهار فرستاده خائب کلام و طالب نام گردید چون بعد از ارتکاب خفت و خجالتی

چنان در نظر نکته دانان غریب و بعید نمود که بفحوای من جرب المجرب حلت به الندامة

از کار خود متنبه نگردیده دیگرباره در صدد این امر مستبعد درآید فرمان همایون بجمعیت عساکر

منصوره که در اطراف و اکناف ولایات معموره سکنی دارند نشده بود این معنی را فوز عظیم

شمرده در بردن نقب و حفر و سیبه و سائر لوازم قلعه گیری سعی بلیغ نموده دقیقه فوت

و فرو گذاشت ننمودند و چون گوشمال آن قوم نادان که در تیه جهل مرکب خود حیران و

سرگردان مانده اند بر ذمه همت شاهانه فرض عین و عین فرض بود قپان بیگ و حاجی

منوچهر را با جمعی از مردان کارزار و غازیان ظفرشعار مقرر فرمودیم که بر سم منقلای بطریق

ایلغار و استعجال روانه شده اطراف آن مخاذیل را بدائره احاطه درآورده در سد طریق و

مسالک ایشان کما ینبغی اهتمام نمایند و مقرر شد که علی قلی خان سلاح زیر با سایر عساکر که بسرعت

پرجوش روانه شده اگر بمحض آوازه لشکر نصرت اثر آن گروه حیرت پژوه فرار بر قرار اختیار ننموده

باشند بمصقل تیغ درخشان زنگ زدای وجود آن ظلمت سرشتان گرداند و رایات نصرت انتظام نیز

تا بلده طیبه بسطام در حرکت آمده آن تیره بختان بد مآل بهوس خیال محال تا رسیدن لشکر خصم افکن

عدو مال شش ماه متوالی در بردن سیبه و نقب خاک ادبار بر فرق اعتبار بیختند و ذوالفقار خان

بیگلربیگی و سائر غازیان ظفرنشان و مستحفظان قلعه رفیع البنیان منیع الارکان هر روزه بر سر

سیبه ایشان ریخته جمعی کثیر و جمی غفیر از آن بی عاقبتان را آواره دیار عدم میگردانیدند تا مدت شش ماه

که عساکر نصرت مآثر از اطراف و اکناف ولایات ممالک محروسه که بکثرت بیکران و وفور بیست

با عدو پایان بجمعیت نمایند آن قوم پریشان کردار مشغول این کار بودند بعد از اصغای

نزدیک رسیدن لشکر ... است اثر بجمعیت تمام ... نموده از طلوع فجر تا زمان استوا

تشمیع نزم فلک چهارم برگین بسط السما نایره جدال و قتال اشتعال داشت تا آنکه قریب بیست هزار نفر از آن
مدبران طعمه تیغ بی‌دریغ تعب افاعی تفنگ و نهنگان تیغهای آبدار بحر کردار گردیدند و بناکامی و مجلب ادبار
از ننگ و نام بار ادبار بر مطایای رهوانی بسته بشیوه نخست و رسم سابق آواره دشت فرار گشتند
و نظر علیخان و قتان بیگ و جمعی از عساکر فیروزی اثر تعاقب آن گروه مخذول نموده جمعی کثیر از آن
بی‌عاقبتان را طعمه تیغ اژدها کردار و سنان اژدر شعار نموده بودند و فیل و زنجیر فیل آورده همه نعمت
نهد بعیت را آواره صحاری فرار و ادبار نمودند لله الحمد و المنه که مجدداً فتحی چنین مبین قرین حال اولیای
دولت و دین گردید نوای کوس بلندی قدر و الا مسامع سکان صوامع گردون رسید چون
بر مضمون رقم اشرف مطلع گردد مژده این فتح مبین بسجدات شکر الهی تقدیم رسانیده بدعای
استدامت دولت ابد مدت مواظبت نماید

فتحنامه که بعد از استیصال چغتائی نوشته

سلطنت پناه فلان الشفقت شاهانه و مرحمت بی‌نهایت خسروانه مستوثق
و امیدوار و مستظهر و مستمال بوده بداند که از روزیکه رایض قضا توسن دولت را رام نواب همایون ما
نموده ابواب انجاح مطالب و مآرب بر روی آمال ما گشوده پیوسته شاهد مقصود در آغوش
حصول و وصول مقاصد ثمر بشیرین حدیقه آمال ماست و از آغاز ابتسام صبح دولت و اهتزاز
روائح روح افزای سلطنت که مشام عالمی از نسیم عنبر شمیم او عنبر آگین و دماغ جهانی از شمائم آن
مشکین است همواره گلستان همیشه بهار نصرت از رشحات غمائم فیوضات الهی تازه و صفیر
عندلیب فتوحات جاوید بانتشار مضمون بلاغت مشحون وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
بلند آوازه است و معاندان این دولت والا مانند معارضان مرآت صافی بتشغل افنا
و اعدام خود گرفتار و از مکائد خود در آزار اند در نیوقت که مقالید فتوح در خزائن غازیان
ظفر نشان بفحوای اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ یُورِثُهَا مَنْ یَشَآءُ مِنْ عِبَادِهٖ از کشایش ابواب
مغلقه قلاع دار القرار قندهار و بست و زمین داور و توابع و سایر حصون و قلاع آن حدود
که هر یک در متانت و حصانت با قلاع سبع شداد لاف مساهمت و مساوات میزد فراغت
حاصل نموده دار السلطنه هرات مقر رایات جاه و جلال گردید و داهندوستان که با ممالک بی‌پایان هر
بند توام زاده از صنعای انجم در قیلبند اندیشه ثابت و متحیر گشته بخیال محال در تصور فاسد یکه

لازم متکفل خان بمغز پیماشها و زنگ زدای آینه خورشید خود را با سعدالله خان و بهادر خان و رستم خان و کنی و قلیچ خان و سحابت خان و خنجر خان و الله قلیخان با عدتی تمام و کثرتی مالاکلام بقصد استرداد دارالقرار مزبور روانه گردانید و چون در حکمرو دالویه دولت و اعلام فتح و نصرت بدارالسلطنه مزبور حکم باتشار سپاه نصرت پناه فرموده هر یک از امرا با سپاه خود مقرر فرموده که بیکی از ییلاقات که در آن جمعیت مردم ایشان توانند نمود رفته به تسمین دواب و آراستگی اسباب جنگ اشتغال نمایند تا حین جمعیت عساکر منصوره آن گروه بی شکوه مانند خیل ذباب که بر شهد هجوم آرند احاطه قلعه دارالقرار مزبور نموده بمحاصره اشتغال نمودند و قلیچ خان را با دوازده هزار نفر روانه بست گردانیدند که بمحاصره قلعه مزبور قیام نمایند و در ایام محاصره که من اوله الی آخره چهار ماه امتداد داشت در بردن حجر و نقب و سیبه انداختن توپ و تفنگ و لوازم قلعه گیری قیام نموده بذل جهد مینمودند و ایالت پناه محراب خان بیگلربیگی در دارالقرار قندهار پای ثبات و قرار فشرده هر روز جمعی از غازیان نصرت توامان را بر سر آنگروه خسران پژوه فرستاده خرمن حیات آن تیره کوکبان را باتش تیغ درخشان بباد فنا میداد و بضرب توپهای صاعقه کردار دوزخ شرار ثعبان آثار که زمین از خروش ایشان در تزلزل و جبال از صدمات شان در تحول و تبدل بود مضمون صدق مشحون فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین در منازل و مضاجع کالفراش المبثوث مشغول خواب بد مسکر دلند تا آنکه سپاه نصرت شعار و لشکر قیامت آثار بسرکردگی قورچی باشی و قوللر آقاسی بجمعیت و آراستگی که خورشید را از کثرت و ازدحام تابیدن بر کره زمین میسر نمیگردید و خرده بین از ملاحظه آن سپاه تنگ از این ابیات مشغول بود

مثنوی

گرفته با قبال صاحبقران ✦ زمین را سپاه آسمان را سنان ✦ نه آن لشکر نیزه و تیر بود ✦ جهان نیستانی پر از شیر بود ✦ بدفع و رفع آن جماعت بعافیت در حرکت آمده مقرر فرمودیم که سر انجام و نظر علیخان سرگروه جنود مسعود بوده بر سبیل ایلغار روانه گردند و قبل از ورود سپاه منصور جمعی از سپاه تاجیک بنای غفلت که پا از گلیم احتیاط بیرون نهاده با موال و اسباب رعایا و فقرا دست درازی نموده باشند و تقصیر ایشان تقصیر نمایند و تقرب

۴۳

انخان مشار الیه و نظر علیخان مع نور با جمعی از غازیان ظفر توامان تقرر نموده عمل نموده بر سبیل ایلغار روانه شده
در حوالی کرشنک با نجم خان و الله قلیخان و قباد خان که با موازی سه هزار نفر بتاخت زمین داور رفته
با غنائم بسیار مراجعت نموده بودند ملاقات نموده بسیلاب حملات مردانه بنای ثبات و قرار آن قوم
با خراب و ویران نموده قلیچ خان بعد از وقوع اینچنین فتحی مبین مجال توقف در بست ندیده سالک طریق هزیمت
گردید و امیر آخور باشی و نظر علیخان مانند شعله که پیوسته گلگون خوش عنان از دنبال دخان باد جولان
میسازد قلیچ خان را تا اردوی نکبت اثر اورنگ زیب تعاقب نمودند و بعد از تلافی فئتین چند دفعه
جمعی از سبازان دشمن شکار و مردان کارزار علانیه باردو و خیام آن جماعت ریخته بسیاری از آن
قوم بد اختر را سالک طریق سقر گردانیدند و بعد از ورود امرای عظام عساکر نصرت فرجام اورنگ
زیب بگمان آنکه شاید جبر این نقصان تواند نمود رستم خان دکنی و قلیچ خان و سایر امرای خود را که
بمزید جرات امتیاز داشتند با فیلان کوه تمثال باستقبال محاربه و مجادله و مقاتله جنود مسعود مقرر
نموده بعد از تلاقی جانبین و تقارب فریقین و تسویه صفوف بهادران صف شکن و دلیران مرد افکن
که روز هیجا را بوصل شاهدان رعنا ترجیح میدهند دست جرات از آستین جلادت بر آورده بر آن قوم
بی وجود حمله آور گردیدند و بفحوای صدق انتمای قال عسی ربکم ان یهلک عدوکم و یستخلفکم فی الارض
فینظر کیف تعملون صدای فتح و نصرت از ملهمان غیبی بگوش هوش شنیدند رستم خان
و قلیچ خان و سایر خوانین آن گروه مانند خیل زاغ که تاب صدمه شاهین تیز چنگال نیاورده
ببال عجز و اضطرار در پرواز آید هراسان و لرزان داخل اردوی اورنگ زیب گردیدند
اورنگ زیب از ملاحظه آن حال در غرقاب اندیشه شآمت عاقبت و سوء مآل افتاده مخلصی بجز از
شیوه ستوده هندوستان که عبارت از فرار باشد ندیده با کل اسباب و عساکر خائب و
خاسر دست خواهش از ذیل مطلب کوتاه ساخته بفحوای جاء الحق و زهق الباطل بتاریخ هشتم
شهر رمضان المبارک آواره دیار گمنامی گردید چون بر مضمون رقم اشرف مطلع
گردد سجدات شکر تقدیم رسانیده نقاره شادی بلند آوازه گرداند رقمیکه بدولتخان

در ایام محاصره قندهار نوشته شده

آنکه ایالت پناه دولتخان بداند که چون از روزیکه معمار قضا و قدر قلعه ذات بدرجه عمر ...

نگهبان هستی نخته واللیل والنهار در دو لخت برین حصار استوار آویخته نقش ابواب مغلقه این حصار را بدست

کارکنان کشور شهود و برگزیدگان ملک فسیح الفضای وجود یعنی رسول مختار و حیدر کرار و آل اطهار

او گذاشته اند چنانچه گشایش دریچه ها بکلید انامل اعجاز کامل خیر البشر دیده وران دوربین را بر صدق

این معنی شاهدیست روشن و برتافتن قفل آفتاب از باب وضع مقرر بدست قدرت قاهره ساقی کوثر

برین مدعا دلیلیست مبرهن لله الحمد والمنه که این مفتاح جهانگشائی از ابای عظام واسلاف کرام

دست بدست بنواب کامیاب همایون ما رسیده و این گل همیشه بهار از حدائق امال ما بیاری

سحاب لطف الهی دمیده از آغاز طلوع نیر اقبال و وزیدن نسیم جاه و جلال ابواب مرام بر چهره

بخت ظفر فرجام ما با دو دست تیغ اقلیم گیری و جهان ستانی با بر عالم دراز ست و با وجود

نیرو نمای سرپنجه صاحبقرانی و قوت بازوی اقبال سلیمانی پیوسته همت والا نهمت معلای ما بمقتضای

عدالت کامله و مروت شامله بران مصروفست که مور ضعیفی بتغفلت پی سپر مراکب مواکب مسعود جنود

نامحدود نشده نخست برشحات زلال نصایح و مواعظ چشم غنودگان خواب غفلت را سرمایه انتباه

و آگاهی کرامت فرمائیم و ابواب دخول دار السلام امان بر روی آشنا و بیگانه کشائیم که هر کسیکه راه

نمائی دیدهٔ بیدار خود را باین مامن جهانبان رساند از تصادم خلل و تعرض خواری و زلل مصئون

و محروس ماند و اگر باغوای تیره بختی و برگشته روزگاری ازین سعادت محروم ماند اسیر سرپنجه استیلا و

اقتدار سپاه نصرت پناه گردد و در یوم النشور که عدالت پیشگان را زبان عیش و سرور ظلم اندوز

را ظلمت شب دیجور ست دامان اعمال غبار آلود وبال و نکال نباشد لهذا درینکه ابواب دولت و اعلام

فتح و نصرت بدینصوب در حرکت ببایست تیره روزان بست را که کواکب اقبال شان از ظلمات جهل مرکب

در محاق بود بمحض رضاجوئی خالق و رفاه حال خلائق از زور بازو و شوکت و چیره دستی جنود فتح و

نصرت آگاهی فرمودیم و انگروه خذلان پژوه متانت حصار و رصانت دیوار را پردهٔ دیده آگاهی

و قفل زبان عجز اندودی و عذرخواهی خود ساخته فرمان واجب الاذعان را تلقی بقبول

ننمودند تا آنکه بمقتضای داسی سلطنت عظمی و خلافت کبری جمعی از جنود مسعود را بهدم

آن بنیان و افنا و اعدام آن گم گشتگان تیه غوایت و عصیان نامزد فرمودیم

و چنانچه حامل حکم ذالا و فهرمان معلی گزیکی از محصورین و مقهورین ست مشروحا تقریر

بنیاد بنیان اقتدار آن گروه نمایند بوب انحصار و تقابل سیوف درخشان سپاه جنگجو بازو دست تسلط لشکر قیامت اثر
بر آن قوم پیر و برنا و راز گردیده بنیان وجود صغیر و کبیر و جوان و پیر از این سیل بی امان و یران و کاخ جرأت
و جسارت پردلان آن فوج با خاک یکسان شد چون اخبار روانداز از شیوه ایمان و دیانت اهالی
و سلسله معلی ست اقتفا به آثار اسلاف الکرام بر ذمه همت عین فرض و فرض عین میدانیم که
آن ایالت پناه را نیز از کیفیت تسلط قوت قاهره و چیره دستی اقبال زاهره آگاهی فرمائیم اگر گوش
هوش با صغای فرمان واجب الاذعان گشوده قبل از آنکه کارش به یورش منجر گشته عساکر
منصوره بفحوای آن جندنا لهم الغالبون تصرف در بروج باره قلعه و حصار نمایند از در اطاعت
و انقیاد در آید باز از اطاعت پیشگی و خدمت سگالی آن ایالت پناه را با فسر انجاح مطالب و اسعاف
مآرب سربلندی بخشیده هرگاه هوای خدمت این آستان خلافت مکان در سر و پروای معارج
سعادت جاوید در نظر داشته باشد بتفویض حکومت محلی از محال ممالک محروسه که صاحب صوبه
آن محسود امثال و اقران بل امرای ایران و هندوستان تواند بود ممتاز و سرفراز فرمائیم و اگر
آرزوی وطن مالوف عنان تاب این عزم صواب باشد با تبعه و لحقه بشمول عنایات خسروانه
مرفه و جمعیت انصراف ارزانی داریم و در نظر کاراگاهان دانش منش و درست اندیشان نیکو رو
و ظاهر و روشن است که قزلباش ظفر تلاش را از گشته شدن محابا و پروائی نیست و پرچم اعلام
را بر طره مفتول شاهدان چین و تتار و رایحه دمار دشمن را بر نکهت نسیم بهار ترجیح میدهند و معهذا
وفور جیوش قاهره و کثرت جنود باهره بمرتبه ایست که حصر آن بر خیال دوراندیشان تعسر
احاطه تعداد آن بدستیار اعداد لا تتناهی متعذر است و معدودی چند که بمعاضدت ایشان در
این جا پر دلو استظهار دارد در برابر سپاه ایران چون نسبت قطره بدریا و ذره بخورشید جهان آراست
و شرح فتح قلعه مبارک ایران در زمان نواب خاقان رضوان مکان و استخلاص آن ملک دلپذیر از
ایادی تصرف رومیان که بکثرت لشکر و عدت سپاه زبانزد جهانیان اند بسامع پیر و جوان
رسیده خواهد بود و پیداست که این توده خاک را که میانجی آن چند روزی پای ثبات و قرار افشرده اند
در پیش حملات این جیش منصوره که با صدمات امواج بحار و سوزش سیلاب بهار دم
مساهمت و لاف مساوات میزند پای ثبات و یارای قرار نیست و عنقریب بعون

عنایت الهی این مشت گل نیروی آتش‌دستی و خانه برانداز جرأت شرار غازیان نصرت شعار
که همگی نقد جان بر کف سر صدق قربان اند و صدمات توپهای اژدها صولت اژدر مهابت که زمین را
از تصادم ایشان خلل در ارکان و بروج قلعه مانند بروج چرخ اخضر در دوران ست از هم ریخته
و پاشیده آفتاب آمال از افق سعادت و اقبال طالع و لامع خواهد گردید یقینکه طرفین
اطاعت و عصیان و وقوع سود و نقصان آن را ملاحظه نموده و بروشنائی شمع خرد خود را
بامن عافیت خواهد رسانید که بعد از فوت وقت بمضمون آیه کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا
بأسنا تحیر و استغاثه بی ثمر و نفیر ندامت و حسرت بی اثر خواهد بود و رقمی

که بنقی سلطان از حکام روم نوشته شده

آنکه چون بفحوای صدق انتمای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته بر ذمه همت
پادشاهان والاشان و سلاطین عدالت توامان واجب و لازم و فرض و متحتم ست
که رعایت احوال رعایا و زیردستان و معاضدت و مظاهرت مظلومان نموده چنان
نمایند که بسبب تیقظ و بیداری ایشان رعایا و تجار و مسافرین در مهد امنیت و
راحت غنوده و زنگ تفرقه از خاطر مترددین و سالکین سبیل زدوده بفراغ بال
کسب معاش و سرانجام اسباب معاش قیام نمایند و چون بعضی از انسان صورتان
ابلیس سیرت و بشر نمایان شیطان سرشت در لباس آدمیت و مردمی پامال شنیعه کژدمی قیام
مینمایند و اندوخته سنوات را با نقد حیات از تجار خریدار که سررشته شیرازه رفاهیت
سکان هر دیار اند میربایند لهذا بر ذمت همت طرفین و رفته فرمانفرمای جانبین که حدیقه
پیرایان مال خلائق و چمن آرایان رضا خلق و خالق اند واجب و لازم ست که اگر با نخود رأیی و
خودسرائی خار بیگانه مردم آزاری از ریاض حدیقه بهار مصالحه سر بالا کشد باره آمده شد
خیراندیشان آن خار بن افگنده و آن نخل جفا از ریشه بر کنده گردد و مبین این مدعا و ما حصل
این متمنی آنکه مسموع مسامع جاه و جلال میگردد که بعضی از حکام ولایات متصله بولایات
ممالک محروسه پا از منهاج مستقیم سلوک بیرون نهاده نسبت برعایا و مترددین
و منسوبان دولت ابد قرین سالک طریق تعدی میگردند و یکی از جمله آن ماجوج صفتان

٤٧

که در هدم سد سکندری مصالحه و دوستی طرفین سعی نمایند فلانست که بر سر جمعی از مسلمانان ریخته اموال ایشانرا عرضه یغما و تاراج ساخته و مال ایشان را اهبا منثورا نموده و بدین یکشیوه ناپسندیده اکتفا ننموده پیوسته سلسله جنبان شرارت و فساد و مهیج مواد بغی و عناد است و منسوبان این دولت محکم بنا بر رعایت مراتب صداقت و خلت و صفا در صدد تلافی و تدارک در نیامده متعرض احوال ایشان نمیگردند و اگر چنانچه آن مفسد بد اختر تنبیه نیافته مکرر ارتکاب این امر نماید مظنه است که مودی بامور عظیمه گردیده رخنه در حصار استوار مصالحه و مسالمه افتد و بعد از آن تدارک دشوار خواهد بود مناسب شیمه خیر اندیشی آنکه کارکنان آن دولت علیه آنگروه مخذول را تنبیهات عظیمه و تهدیدات بلیغه کرده نگذارند که من بعد ارتکاب این قسم امور توانند نمود و اگر از رهگذر بعد مدتی انجا ذیل از مستقر سریر سلطنت و تعیین شخصی بجهت تنبیه آن ابلیس سیر ثعالب خدیعت انجام این امر در مدت تمادی میسر تواند شد بنا بر حصول اتحاد و یگانگی و عدم جدائی و بیگانگی اگر منسوبان این دولت والا آنطایفه را بسزای خود رسانند محمول بر نوع دیگر نخواهند فرمود

رقمی که بجهت امتیاز الویه سپاه نوشته شده

از روزیکه دست قدرت جناب لشکرکش وجود دستیاری هستی و بود و بجا یکدستی صنع ازل نشر الویه کینونت و اعلام هستی بر مفارق جنود مکونات و افراد کائنات نموده و شقه رایت فروغ آیت خورشید و ماه را بفرمان نافذ کن از هم گشوده هر صنفی از اصناف این لشکر بیشمار از هم به نشانی ممتاز و هر موجی از بحر بیکران این فوج را بعلامتی سرافراز ساخته شقه لوای عساکر روز را بطلای محلول فروغ مهر منیر ملون و اعلام سپاه شب را بتجلی نماگلهای کواکب ثابت و سیاره مزین ساخته طوایف لاله و گل که پیادگان سر جلو بهارند فوج فوج را لباسی جداگانه در بر و پیرایه خاص رونق افزای حسن منظر است چون تاسی فرع باصل از واجبات و تابع بودن جزو بکل از مفرضات میباشد لهذا بفحوای ظلیت حضرت رحمان که غمخواری جهانیان یک گل از آن باغ جنت نشانست مقرر فرمودیم که هر یک از بگلربگیان و امرای عظام را نشانی ظاهر و علامتی باهر باشد که بدان در هنگامه هیجا و زمان مقابله اعدا که مردان را فصل شکفتن گلهای مطالب و هنگام رسیدن اثمار مآربست از هم ممتاز باشد بنابران شفقت شاهانه شامل حال فلان فرموده علمیکه مطرز بآیات مبنیات فتح و نصرتست بآن ایالت پناه شفقت فرموده مصحوب فلان ارسال فرمودیم

رقمی که به میرزا مقیم کتابدار در الجیکری هندوستان

شده امر زا مقیم کتابدار خاصه شریفه بصنوف توجهات شاهانه والوف نوازشات پادشاهانه غرافتخار و شرف امتیاز یافته بداند که از آنجا که بوارق عنایات ازلی و سواطع اشراقات سعادت لم یزلی از بدو طلوع نیر جهانبانی و مبدا ظهور کوکب عالمتاب صاحبقرانی حسب الامر ابد فروغ ایند دولت والا را از پرتو انوار مشکوة فیها مصباح بر افروخته و قلوب اعادی خفاش طبیعت را پروانه وار با تش بی امان این شمع فروزان سوخته پیوسته ابواب کامیابی و عشرت اندوزی به میانجی مانعی بر روی منتسبان این دولت والا باز و دست اقتدار اولیای دولت مصون از کدورت با ثمار حدائق مطالب و مآرب دراز می باشد و درین ایام سعادت آغاز فرخنده فرجام هوای سیر و شکار ریاض خلد عنوان با زندران بهشت نشان که از سایر متنزهات ملک فسیح الفضای ایران بل گلشن امکان بامتیاز نهار و الوان ریاحین و ازهار و اصناف صید و شکار در آرا دعنان تاب عزیمت والا گشته فضای این حدیقه همیشه بهار مضرب سرادقات آسمان کردار و مخیم شادروان خورشید انوار گردیده چون اتربار نجیکه از مواقف مراسم بندگی از خدمت والا و درگاه معلی جدا گشته عریضه مشتمل بر کیفیت سوانح و وقایع آنحدود و احوال سعادت اشتمال سلطنت و جلالت پناه فلان بدرگاه فلک اشتباه نفرستاده خاطر دریا مقاطر بیضا نظیر و ضمیر ملکوت ناظر الهام تخمیر متعلق انتظام قواعد سلطنت و جلالت پناه مومی الیه میباشد اگر آن مقرب الحضرت به زودی رخصت انصراف حاصل نموده روانه می شده باشد فیها والا اخبار صحت مزاج و حقایق سامی و دوستکامی جلالت و سلطنت پناه مومی الیه را بتفصیل عرضداشت نموده روانه پایه سریر خلافت مصیر نماید و در حین مرخص شدن پادشاه والا جاه مومی الیه اظهار نماید که حسب الامر اعلی دو زنجیر فیل ماده نرم رو و خوش جلو با دو نفر فیلبانان خواجه سرا طلب شده و بعد از آنکه تحصیل نموده تسلیم نماید همراه بیاورد و مطالبی که داشته باشد عرض نموده بعز انجاح و شرف اسعاف مقرون شناسد

رقم سیورغال محمد بیک اعتماد الدوله

چون قابلیت مواد حصول استعداد را در حیف ابار انظار و تربیت و جذب فواید عوائد

عنایت خاصیتی است که پرتو مهر منیر بمقتضای آن گل را در شاخ رنگین قیمت لعل و یاقوت از صلب خارا

سنگین مینماید و همین معنیست که انسان از زمره امکان معشر اعیان تاج امتیاز بر سر میگذارد و

متالیه حل و عقد امور بکف کفایت و قبضه درایتش میسازد و نقد قابلیت گوهر شناس است و در گره

قطره باران نیسان بسته است و عروس حجله نشین نهان است که طراز زنده پیرایه وجود در انتظارش

نشسته در کارخانه امکان تاثیر فاعل بی شایستگی ماده قابل تاثیر نتیجه بخش نبود و خیال الوان

رفیع الارکان بر پرده روان سودا نیست بیسواد اگر آئینه قابلیت نباشد صورتی مقبول طبع جلوه ظهور

نمینماید و اگر مرآت آگاهی واسطه نگردد حسن وقوع اشیا نقاب حجاب از چهره ظهور نگشاید شمیم نور

از تمامی عیار کسوت فروغ خورشید و ماه در بر نیست و عینک را از زمین صفای طینت رتبه

تقدم بر بیش ارباب نظر لهذا فروغ عنایت و انوار تربیت نواب همایون ما که چون تابش

آفتاب عالمتاب عام و اثرش تمام است بمقتضای اَلنّاسُ مَعادِنُ کَمَعادِنِ الذَّهَبِ

وَالفِضَّة بعضی از بندگان را العلت قابلیت مواد و حصول استعداد در رتبه والای

قرب سرفراز میسازد و پایه قدرش را از اکفا و امثال می افرازد و مصداق این کلام مصدق

این مرام صورت احوال فلانست که از تاریخیکه منظور انظار احسان و مهبط فیوضات بیکران

گشته یوماً فیوماً بل آناً فآناً بمقناطیس حسن خدمت و اظهار کاردانی و کفایت جذب آثار

مرحمت بیشتر از بیشتر مینماید و یکی از جواهر امور که بکاوش اندیشه آن اخلاص نسبت از

معدن خفا و اختفا به پیشگاه ظهور و وقوع جلوه گر گردیده معادن طلا و نقره ملک ایرانست

که از عهد باستان الی الآن نشان آن درین دیار بی عنقا و تالی وجود کیمیا می بود و صورت

وقوع آن در آئینه احتمال نیز بدشواری چهره مینمود و در عهد وزارت و ایام کفایت و سرکار مومی الیه مسمی بجای

اسم از کشاد این معما ظاهر گردید و آوازه ظهور این امر غریب از حد و روم تا دهنه

فرهنگ رسید و بازاء این خدمت شایستگی و درست خیالی مومی الیه را مجدداً منظور انظار

احسان الطاف بیپایان فرموده هم

رقمیکه درباب طلب مولانا محمد محسن کاشی نوشته شده

انکه مولانا محمد محسن بعنایت بیکران

خسروانه مستمال بوده بداند که چون پایداری شکر مرحمتی بازای انعام منعم و جوب تنان تحمید در

50

٥١

درخور اکرام و تکریم میباشد چنانچه هر جزوی از اجزای موجودات و هر فردی از افراد کائنات مرآت تماشای شاهد این مدعا و حجت واضح این معنی است از روی حد و دام هیچ گردان جون آفتاب عالمتاب بدرستی که سرگرم این نیز رو و از ذکر مدام در باید است که سررشته این جست و جوست و از این قرار برگزیدی که از درگاه عنایت کریم مطلق با عطای گوهر گرانبها مذهب حق ائمه اثنا عشر فرمانروائی انواع بشر که عمده عطایا و زبده مزایای بخشنده عطیاست اختصاص یافته باشند رعایت آن معنی بر ایشان لازم و مراعات آن فرض و متحتم است و چنانچه این فرقه والا و طبقه معلی مشغول الذمه این دین واجب الاداء میباشند بر واقفان رموز عرفان و عارجان معارج ایقان نیز در مذهب بیداری و کیش تیقظ و بیداری فرض عین و عین فرض است که معاضدت حارسان نقود شریعت و حافظان گوهر ناموس ملت نمایند ولله الحمد والمنه که نواب کامیاب همایون ما از آغاز طلوع نیر عظمت و اقبال و عنفوان اشتهار از بهارستان جاه و جلال پیوسته بمعاونت و تایید حضرت رحمان و خالق زمین و آسمان اعاظم امور دین و سلوک مسالک تقیین منظور نظر اهتمام و اصابت اثر میباشد و در این وقت که تقویت آن امر اهم و استحصال انیکام سوالف ایام رجحان از مطمح نظر و دمر کوز خاطر معلی آنست که کماهی بنماز جماعت که در حقیقت ادای این واجبی بشهادت عدل مؤمنین است قیام نماید میباید که چون مضمون واجب الاذعان اطلاع حاصل نماید از روی امید واری روانه درگاه جهان پناه شده تقدیم این امر شریف که در حقیقت استرضای فرمانروای عبودیت و معیت عمده عبادات و خلاصه طاعات داند

رقمیکه بجهت خلعت محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته شده

آنکه بخشاننده پیرایه وجود و کسوت پوش آراستگان بزم شهود که فلک را از لباس اطلس در و خورشید را تاج فروغ بر سر بمقتضای حکمت شامله و فحوای قدرت کامله هر فردی از افراد کائنات و هر جزوی از جزئیات مکونات را مرآت صفات کمال و آئینه پیدائی ذات عدیم المثال خود نموده و از ذره تا خورشید جهان آرا و از قطره تا دریا آنچه مشاهده دیده دریافت بینایان مورد انفس و آفاق که چشم بصیرت شان از کحل الجواهر دانش روشن است گرد و همگی فرا خور سرمایه که از انعام عام آن مفضل منعام یافته اند سرگرم این تکاپو و پی آرام این جستجو بند خورشید را نقل در آتش که لعل در کان و غنچه را در گلستان جامه رنگ پوشاند و ابر را در بهار برای

پای تردد از قطره زدن ابلهه دارست که عریانان تنان اغصان اشجار را بخلاع زنگارنگ نوروزی رساند و

ظهور انیمعنی و حصول این دعوی در بادشاهان عالیشان و خسروان نافذ فرمان که ظل حضرت پروردگار و آفتاب

فلک اعتبار اند از سایر افراد کاینات بیشتر توانند بود که ظلال مرحمت شامل احوال اشخاص ... را

متابعت ذات کار یست متحتم و چنانچه قابلیت مواد و رسائی استعداد و ... عنایات اقتضا ... آفتاب

میباشد شایستگی خدمت و خلوص نیت بندگان نیز جالب عطایای خسروان عالیشان میگردد و لهذا بنابر

اخلاص بندگی و حسن نیت و اختصاص و کاردانی عالیجاه محمد بیگ وزیر دیوان اعلی که تتمه عنایات شاهانه

و ثمره از الطاف بادشاهانه شامل حال فرخنده مال مشار الیه فرموده از ابتدا فلان هر ساله مواجب

پنج دست از البسه پوشیده نواب همایون ما که در ایام نظارت بیوتات سرکار خاصه شریفه با نعام مشار الیه شفقت

و مرحمت فرموده بودیم بدستور وزارت پناه مومی الیه عنایت فرمودیم مستوفیان عظام رقم این

عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغیر و تبدل مصون و محروس دانند و صاحب جمعان بیوتات

همساله واصل ساخته در عهده شناسند

رقمی که جهت خلعت میرزا محمد شفیع منجم نوشته

چون نجوم سمای سلطنت و بختیاری و آفتاب جهانتاب فلک عظمت و تاجداری یعنی

بادشاهان آسمان جاه و خسروان کواکب سپاه را که شهاب ثاقب دولت شان در قدر اول فلک اعلی

و برتری و ماه زاید النور کمال شان در نصف النهار بلند اختری ست دیده دیده بندان فلک دانش

و مجسطی گشایان تقویم خاصیت مهر درخشان و خورشید تابان منقیا شده چنانچه آفتاب جهانتاب صدر

نشینان مکامن الکاه بوستانی و زایچه شناسان طالع وقت نوروز سلطانی را با ثواب مختلفه

و پیرایه‌های سکینه الفواتح انگشت نمای شاخسار و صاحب اعتبار دار الاشتهار قلم و نوبهار میسازد

بر ذمت همت حق شناس نیز واجب و لازم است که رعایت حال جمعی که خبر با شناسان دیده اخلاص و

بندگی را اصطرلاب ارتفاع آفتاب جهانتاب جود و افر الجود نواب همایون ما نموده باشند نمائیم

لهذا در نیوقت بنابر شفقت شاهانه درباره ملک المنجمین میرزا محمد شفیع منجم خاصه شریفه اثواب

پوشیده بروز تحویل بافادت پناه مذکور از ابتدای فلان شفقت فرمودیم

رقم سیورغال طبیبی

چون حکیم علی الاطلاق کاینات معالج ابدان اصحین

و جسمانیات که آورده دست آفرینش انواع حیوان و عروق و ... و اعصاب

...صاحب دریافت و صحت شناخت و راستی رأی و شایستگی بکمال است از روز نخست به

دولت و سعادت و سلطنت را با حسن تدبیر و رأی همایون یاد داده و بنای صلاح فراهم آید

ایام به زیر فرمان دولت پایدار عهد مکنون خاطر والا و فرموده ضمیر معلا است که معنی

کمال است حال بندگان دولت در ادای حقوق بندگی اباً و اجداد نموده باشند مشمول عواطف شاهانه

نمودیم و طیب خاطر فرماییم لهذا شفقت شاهانه شامل حال فلان شد **دیباجه رقم**

مخصوص چون خاطر دریا مقاطر سلاطین بالتمکین که مجمع البحرین مروت و سخاوت و جامع

... هست پیوسته در بحر تفکر در دریای بی انتهای تدبیر جویای گوهر مقصود که

عبارت از تحصیل رضای رب بی نیاز باشد و نیل این مرام و اختطاف این کام مشروط

و مربوط بر آنست که جمعی از بندگان اخلاص شعار و غلامان فدویت دثار که حسن خدمات و

نیکو بندگی ایشان به محک امتحان و قبول رسیده باشد تعیین فرماییم که از نتایج سلوک ایشان

رعایا و برایا فارغ البال و صلحا و اتقیا مرفه الحال باشند لهذا فلان را تعیین فرمودیم **دیباجه**

رقمی چون آب و هوای ریاض دولت و الا و حدیقه همیشه بهار سلطنت معلی مقتضی آنست

که غنچه خدمت و شکوفه اخلاص در رو بار نهال بندگی و شمایل پروده خارسان را کام مطلب

از اثمار آن شیرین و حدیقه طراز از نسیم طرب افزا آمال از بار و نوازش تمکین باشد لهذا

از ابتدای فلان خدمت فلان را مرحمت فرمودیم **دیباجه رقمی که جهت**

القاب محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته شده

بر ضمایر منیر ارباب هنر و خوانندگان نقوش حکمت این میثاق پوشیده نیست که

عقلای ... در این ... کارگاه دیده ور و ... صنعت گری نیست

چنانچه آراستن قامت قابلیت سلاطین به لباس دوام نیکنامی که از عدالت و سیاست

ابزره و است ... مخصوص ... کاران کارگاه تدبیر و کارگذاران کارخانه تقدیر است

همچنین دریافت و پایه اخلاص بندگان اخلاص شعار و خدمت اندوزان درست کردار

خاص و ... شهریاران رفیع مقدار ... شد لله الحمد و المنه که از بدو ...

برادر ... بلند ... و تخت رفیع ... صاحبقرانی پیوسته این شیوه ...

۵۳

منظور نظر اصابت اثر بوده هر یک از ملتمسان لب با ظهار مسرت
فراخور مراتب بخلاع کرامت و امتیاز و اختصاص یافته اند چون بهمین تشریف آیه که اندراس ایام مرور
زمان حق انطرف دوران ابلی دسترس مساعی نسبت بهم نمیتواند و ذکر جمیل است لهذا درین وقت
بنابر حسن خدمات شایسته و تدبیر بایسته اعتماد الدوله محمد بیگ با تلقب لباس القاب عالی جاه
مشار الیه را که چسپان قامت قابلیت اوست طرز نظر از تخلص بلا اشتباه عمده مقربان درگاه
فرمودیم مستوفیان صدار ارقام و الحکام و فرامین و مناشیر و عنوانات انتها ثبت
و مرقوم سازند و از شائبه تغییر مصون دانند **دیباچه رقمی**
بمیرزای وحید الزمانی نوشته آنکه چون منهل عذب عنایت و شفقت
و چشمه بهار خوشگوار مکرمت و مرحمت بر عموم لب تشنگان حصول مآرب سبیل
و بر انبات تخم امید کشت زار مطالب گوناگون حاجتمندان کفیل است و بمو
زلال آمال اجله احمد الله ازین مار معین در نشو و نما و عروق و اغصان آن از
شرب این زلال کوثر مثال زمین سیما و آسمان سا میباشد لهذا رشحی ازین بحر بی پایان
و قطره از باران این سحاب نیسان صرف مزرعه امید فلان گردید از تاریخ فلان **دیباچه**
رقمی آنکه حکیم علی الاطلاق و والی الولات باستحقاق که انسان عین را در مشیمه ...
رموز خوان غوامض صحائف اسرار نموده و طائر نور نظر را در بیضه بیضی و قفص شبکی
قوت آسمان پروازی نیروی عرش تازی کرامت فرمود چنانچه اجزای حواس ظاهر و باطن
انواع محیات را از اعتدال مزاج شیرازه بند اتحاد گردیده همچنین اوراق پریشان افراد انسان را
از رشته عدالت پادشاهان ذوی الاقتدار صورت التیام و اتحاد بخشید و درین کارگاه
قدرت و کارخانه حکمت مانند او تاریکه بجهت قوام خیام ابدان از عروق و اعصاب بهم
است تماش الامی و دارائی و ملک آرای از رشته احسان سلاطین و پیشان و تار احتیاج بند
صورت التیام یافته دل را که پادشاه کشور بدن فرمانفرمای معموره تن است اگر نسبت فیض
با اجزای اعضای فرق و قدم یکسان نباشد احوال رعایای حواس مختل و محروسه کالبد
از رقمت انداز لشکر بیگانه امراض و علل معطل میگردد و اگر ... [illegible] ... را التماس که فراش

ودلقسیرای سلطان دلست دست ازکار کشند معاملات تعیش ضائع ومهمل میشود وازینجاست که فرمانروا
اقالیم صورت که لمعه فائق معنی برده اند همواره از ضمیر بندگان صافی نهاد واخلاص مندان درست
اعتقاد کشش منیف باشند ولله الحمد که ازل بعالیت ما از ابتدای ارتفاع مدارج سلطنت پیوسته
منظور نظر اصابت اثر آنست که هریک از بندگان فراخور قابلیت خود وکسب استعداد از
آفتاب احسان وسحاب امتنان استضائت واستفاضه نمایند لهذا افاضات انوار احسان سربلند

دیباچه رقمی نوشته آنکه خسروان فرشتان رموز خوانان لوح امکان که در دبستان و
علم آدم الاسماء کلها بمنصب خلیفگی سرفرازاند بمضمون صدق انتمای من عرف نفسه
فقد عرف ربه ازین کتاب سماوی رموز استار اسرار میخوانند وغوامض مشکلات
را بواجبی میدانند چه خوانای این دفتر حکمت را علم بامور ضروری حضوری [illegible] حصول
معلومات در دیده تحقیق ضروری میباشد از قسمت عدالت [illegible] معتدل روح ومنبسط بودن
آن در اعضای کالبد بیک نسبت معلوم است که احسان و [illegible] شاهان نظر [illegible] کافکنان
وبندگان نیز عام میباشد واز اعتدال مزاج که شاهین میزان صحت ست ظاهر میگردد که
ریاست عامه نیروی ضعیف نوازی تمام میگردد واز تردد انفاس که در خواب وبیداری
بریکقرار است بیقراری پرستاران مسبوق خدمت ملوک معلوم واز جنبش نبض که سطر
خوانای این صحیفه قدرتست پیوستگی دست امیدواران بدامن دولت سلاطین مفهوم
ازین منشور الآداب الهی سلوک رئیس با مرؤس [illegible] واز احتیاج سلطان قلوب تردد انفاس وجود
پرورش احوال خدمت سگالان مرایای ضمائر خسروان هویداست ولله الحمد والمنه که از بدو
جلوس بر اورنگ سلطنت واقبال وابتدای اتکای بر وساده عظمت واجلال همگی همت والا نهمت
مصروف ومعطوف برآنست که بندگان این درگاه آسمان اشتباه عموماً وباریافتگان بزم قرب
خصوصاً از فوائد احسان وانعام محظوظ وبهره مند گردند لهذا از کمال شفقت شاهانه
درباره فلان تعیین فرمودیم **دیباچه رقمیکه جهت وزارت شخصی نوشته**
آنکه از روزیکه در دار العبادات امکان صفوف وجود [illegible] بقیام بندگی و
تعهد اذعان یکتائی ملک منان اشتغال نموده از طلوع بندگی طوق اطاعت برگردن

وارند عادت عدالت عادل مطلق بران نحو جریان یافته که افراد متکثره النسا از رشته اطاعت

پادشاهان عظیم الشان شیرازه اتحاد و جمعیت ... منتهی ... ساختن

نزدیک گردانند لهذا بر ذمت همت پادشاهان ... ... انصاف ... لطف ... منظور بود

کامل الصفات ملازم که بجهت سرانجام مهمات ... امور ... ملکی ... بالاتر

که متصف بصفت امانت و دیانت بوده باشند تعیین فرمایند که مهام رعایا به نیروی کاردانی

ایشان منتظم و شمل جمعیت ایشان ملتئم باشد و چون آثار راستی و کاردانی از وجنات احوال

فلان اوضح و لایح است شمه از عنایت شاهانه شامل حال مشار الیه فرموده

دیباچه رقعی

چون حکیم علی الاطلاق که وجود انسان کبیر را که عبارت از عالم اجسام است از اخلاط اربعه

اسطقسات و اعضا رئیسه موالید و جوارح کائنات ترکیب نموده وجود پادشاهان ... مکان

مادر مزاج این ارکان عظیم الشان بمنزله حرارت غریزی که شیرازه ارتباط اجزای ابدان

... ... کاران قدرت الهی اوضاع عالم امکان را منتظم و شمل

وجود مکونات ملتئم باشد چنانچه فقط حرارت غریزی کبد که مدبر امور بدن و طبیعت ... این معمور

تن است از سایر نزدیکان بساط قرب سلطان دل مستثنی باشد همچنین رعایت و مراقبت جمعی از ارباب

کمال که بسوختن دماغ چراغ افروز خانواده حکمت و فضیلت گشته باندان طبیعت و مزاج

و نبض شناس تشخیص تدبیر و علاج شده باشند و بکار خسروان گردون کریاس ... عموم

ناس انیه بر ذمت همت قدرشناس واجب و لازم و فرض و متحتم است

دیباچه رقعی

فلان بداند که چون هر موهبتی از مواهب جناب کبریا و عطیه از

عطیات خالق ارض و سما را شکری خاص میباشد که بدو لفظ اتیان بدان از عهده ...

شکرگزاری برآمدن متعسر بل متعذر میباشد چنانچه شکر جارحه زبان عبارت

از آنست که بموجب حضرت رب العزت رطب اللسان بوده باجرای محامد

خالق سطروف و ظروف از این جدول صوت و حرف چمن عبودیت را سرسبز و سیراب دارد

و شکر ثروت و غنا آنکه فقرا و مساکین را بموجب ... از درهم و دینار در دامان حواصل ...

خاک مذلت بردارد و هم چنین شکر عطیه عظمی و نعمت والای سلطنت جهانبانی ...

٥٦

٥٧

...سپانی است که همه اوقات از ... و ضعیفان و فقرا ... خواه
...ده در ... بیداری ... بارگاه اشتغال نمایند و رعایا را قدرت آن
...ست که ... خود را بواسطه ... و محال ... اقاصی بلاد ممالک محروسه باشند
... رسانید ... عدالت استمداد توانند ... لهذا بنابر سهولت ...
...ن امرا هم مقرر فرمودیم رقمیکه جهت اجرای آب سیورغال
...بیگ اعتماد الدوله نوشته دهقان کشت زار وجود کائنات
غارس نهال هستی موجودات که مزرع آسمان از آبیاری قدرت بالغه او اخضر و نهال ...
...ثمار رنگین شکر و سپاس بارور است از اجرای عیون خورشید و ماه که باعث رنگ...
...ران حدائق سفید و سیاه است چراغی در راه تفکر اهل بینش افروخته و جهانبان...
...جهی راه و رسم آبادی آموخته که باحیای ... کاری ...
عیون و قنوات که شبیه معجزه جناب مقدس عیسی است هم چو لمع ... جلال افرو...
وهم ذخایر مثوبات اخروی اند و زنده و از انجا که احتیاج غذا افراد انسان بل انواع حیوان
...را با اشتراک حاصل و اقدام برین امر بحمایت شحنه عدالت سلاطین با تمکین متکفلست در حقیقت
اشتغال سلطنت ... و شهود حراست اقلیم وجود بهر حیاتی از آفت ... برعدالت ...
... وقوع اهمیت ست و چنانچه مشتغلان این شغل ... را در القای ذکر جمیل خسروان گردون
...توانان حقی ثابت میباشد بر ذمت همت پادشاهان ... الشأن نیز واجب و لازم است که
در مقام پاداش در آمده تلافی این نیکوبندگی بروجه احسن نمایند تخصیص در صورتیکه حسن خدمت
وصاف نیت موروثی و کسبی نیز علاوه آن شده باشد رقمیکه جهت وزارت
مرحوم میرزا مهدی نوشته وزیر دیوان ... زبان ... اعظم ... کل شیئی
... صاحب ... آیات ... الهی ... بندهای ...
... آفتاب ماه نهاده و دفتر وجود را با فراد ... ترتیب ... او ... فرمان
... منصب ... جهانبانی را الطغرای ... است ... فرموده
...

حالا و جملگی بیت البهلیا سهر و معطوف انست که جمیع اخبار [illegible] کار دانان و تکمیتان خلاص نوابان که جمال فرخ فال

بلیغیت و عصمت که به برازندگی [illegible] کمال و حلی [illegible] از [illegible] اشمال و اقبال لطف و حسان

ممتاز ساخته مناصب [illegible] و مراتب حمید از نقبا و [illegible] مفال حضور جلیل سیادت [illegible] و اقبال پناه

نجابت و سیادت آیه عظمت و جلال [illegible] [illegible] مناقب عالیه حقایق و سعادت آگاه عالیجاه [illegible] السادات العظام و سلالة

الائمه الکرام اعضا الدولة العالیة العلیة الخاقانیة سمیا للسیادة و للوزارت النجابة و النقابة و الافادة و الفضیلة و الا

میرزا ابو المعدی که دوحه خاطرش گلزار همیشه بهار سیادت و نجابت تا علوم عقلیه و نقلیه شمر و نهال طبع مستغنیش با نوار کمالات

صوری و معنوی بیرت [illegible] ابتدائی و ذیل منصب جلیل القدر رفیع الشان امر الامرای منیع الارکان وزارت دیوان

[illegible] حیث الاستقلال و الانفراد با سوات و حق القرار و بتمکات جمیع ما یتعلق لهذا الامر بدستور یکه در وجه محمد بیک

[illegible] اعلی مقرر بود سیادت و وزارت و اقبال پناه عالیجاه الیه [illegible] [illegible] یا امر مزبور

قیدا تم نماید [illegible] و عظام کرام و لوا اعلی [illegible] فاتر خلود ثبت نموده رسومات

[illegible] عالیجاه معزی الیه [illegible] اسناد و نوشتجات دیوانی و [illegible] زیر

در دیوان اعلی متعلق [illegible] و بهر عالیجاه معزی الیه که سر آئینه مقرون بصلاح دولت ابد مقرون [illegible] بیرون برند

و در عهده شناسند رقمیکه میرحمله نوشته شد آنکه سیادت ایالت پناه نجابت و حشمت دستگاه معدلت و نصفت

انتباه عمدة السادات و النجبا الکرام نظام السیادة و النجابة و الدیانة و المعدلت میرجمله خانه دل اخلاص منزل

پیوسته بضیای آفتاب بدیع الاشراق عنایت و اقبال پادشاهانه که در وسط السما [illegible] و ترقی [illegible]

منماید روشن و حدیقه بندگی [illegible] رشحات سحاب [illegible] الطاف پادشاهانه که از بحر ذخار سلطنت ابد مدت

مایه بر میدارد گلشن داشته بداند که عریضه اخلاص مضمون [illegible] که [illegible] وقت با رسال آن خود را

در سلک باریافتگان ضمیر قدسی تخمیر و خاطر خطیر آفتاب نظیر [illegible] منسلک گردانیده بود منظر کیمیا اثر

رسیده خدمات آن قرین بندگی [illegible] ظهور رسیده آنچه در هر باب معروض انتظار دریا و الا و ضمیر منیر

خورشید [illegible] گردیده بود مستنیر با نوار ملاحظه و مستضی بضیای مشاهده شد آن اخلاص شعار بندگی

دثار و کافه فرق ناجیه اثنی عشریه [illegible] بیکران خسروانه و نوازش بی پایان خدیوانه بفحوای [illegible]

[illegible] یاد و قاتها [illegible] خواهند بود چون خلوص و صفای [illegible] سلاطین صداقت [illegible]

[illegible] ان جلا [illegible] [illegible] [illegible]

۵۸

۵۹

از شرح و بیان مستغنی است اراده جاهدانه و طبع معلی متعلق بدان میباشد که صیت این نجابت و نوع اینلانی بلند آوازه گشته

ذات عالی را عیار دوستی و عزت از رشد پیدا که امروز از طرف اقدس این سلسله علیه بیرون گردد

بتبلیغ پیغام در عهد توکل مقرب الحضرت العلیه العالیه شرف قدیم میرزا ابراهیم کتابدار بخشیده و مقرب الحضرت

مولی ملیه تا حین عهد و از طرف جلی الشان اجب الاذعان معروض میشد که بعد ازان قیام نموده بانه و چون

ان سیادت و ایالت پناه شایسته آنست که از آستان فلک بنیان بجهه خدمت بین الاقران سرفراز گردد و دنیا

گله شاهد و بیان را باتفاق مقرب الحضرت مزبور در محل اظهار و اعلان اینه اثمر بر شیده اگر عهد و زمانه والا

و تعیین معتمدی از بندگان درگاه معلی جهت انجام مرام لازم باشد بتوقف عرض رسانند که منابع بدان

امر فرمائیم بندگان منسوبان نید دولت ابد مدت دوران متعد تقدیم رسانند خاطر بندگی نواب را اعتنا

شاهنشاهی مطمئن داشته حسن خدمات و بندگی خود را بیشتر از پیش منصه ظهور رسانند مطالب ... خود

که بنور قبول و حصول تجلی گردد رقیمه که به ... سلطان ... آقا ... مرحوم ...

ایلچیگری هند نوشته اگر امارت پناه بوداق سلطان بنیابت ... مقرب ...

پادشاهانه مفتخر و سرفراز و ممتاز بوده اند که الیفه که در نیوقت مصحوب معتبرت و معالی پناه علی قلی بیگ بدرگاه جهان پناه

و آستان خلایق امید گاه شتافتند خوشنودی از اطفاء پادشاه الاجاه گردون بارگاه سپهر سایه فرستاده بود در بنگامیکه گلهای

کامجوئی و کامرانی در بوستان بخت این سلسله جهت ... برنیزش سحاب عنایت سبحانی شگفته و گرد و غبار عوایق و موانع عیش و عشرت

بنسائم الطاف الهی نشسته و آثار الطاف در در بار جاه و جلال عرش آستان سلاطین با تمکین در محفل بهشت شمایل مانند ساغر

بخدمت در دوران آنعزیز بنظر کیمیا اثر رسید برگ بار که بدعات ... یافته بود تخصیص خامه ... بهار دار الخلد

بزم ارم نشان سرسبز و ریان از گردید بنابر عنایت شاهانه دربار آن غلام زاده تکامیع فاخره پوشیده مصحوب معتبرت و حمایت

پناه سهراب بیگ غلام خاصه شریفه فرستاده شد معروض داشته بود که اعلیحضرت پادشاه والا جاه کامیاب انگشت قانع ... مراتب

یکجهتی و یگانگی تقرر فرموده اند که بعاقبت سال بسال سرزان بستان آوری شگفته خندان با آینه نحیب اثیر ... از آن

بوستان سر اخلاص همایون شد چون از طرفین ... یادی بعهد ... قرب یگانگی ... انچه از آنها جلاو

مخصصه ار دیبار مرغوب خاطر و الا آن پادشاه جم اقتدار و سلاطت شعار سیده اطلاع بوده باشند عرض ... اهداشت

بندگان درگاه گردون بنگاه با رسال آن مأمور گردند ... علیه ... بشید ... اعلیحضرت پادشاه گردون

... حسنی ایالت و شوکت پناه فاضل خان ...

بواجبی ظاهر ست که در حینی که جهان ... بدر ... پناه آمده ...
بعرض ... رسیده استدعای رخصت جمعی ... دم ... بود چون در ... اکثر ...
اقارب مانع و حول شاید شمول ... اجابت قبول ... شمول پوشیده ... که بحمدالله تعالی
الحال از ... رفته ... شاهسوار ... شگفته است زبدة الاقران ...
... مطاع لازم الاطاعت باسم بیگلربیگیان عظام و امرای کرام و وزرای ذوی الاحترام
ممالک محروسه شرف صدور یافت که مانع و مزاحم مشارالیه نشده او را در کمال رفاه حال بعفو اعمال
با منسوبان و متعلقان و احمال و اثقال روانه نمایند و علی قلی بیگ مشمول عنایات شاهانه و انعامات خسروانه
... بیکه آن ... دیرین از ... در مجلس خلد آئین نهج ... نماید ...
... فتوحات بیپایان قرین اولیای دولت قاهره شده آن فدوی خالص
... شامله متوجه شرح اندکی از بسیار آن میگردد
... صفت و جلالت و شوکت پناه شهامت و بسالت انتباه و ابهت و جلالت
اکتناه عالیجاه عمدة الولاة سو ... نظام الجلالة والشوکة والشهامة والبسالة طهمورث خان فرمان فرمای
ملک وسیع الفضای گرجستان و کاخت که در زمان دولت و ایام سلطنت نواب گیتی ستان
فردوس مکان علیین آشیان با وجود چیره دستی قوت قاهره و اقبال با هره آن پادشاه گردون
بارگاه فردوس جایگاه که سلاطین اطراف و خواقین اکناف مغلوب و مقهور بازوی سطوت آن سلطان
ظفر توامان بودند بمظاهرت کثرت لشکر و معاضدت افزونی سپاه جنگجو و تشابک اشجار و آجام
و تضایق ممر و مدخل و اعلام همواره طریق سرکشی و نافرمانی مسلوک داشته تا آخر عهد آن پادشاه غفران
پناه چندین مرتبه محاربات عظیمه فیمابین صورت وقوع یافته ماده فساد و نافرمانی او منقطع و منقلع نشده
بود در زمان دارائی و جهانبانی آن نواب خاقان رضوان مکان جنت آشیان نیز بدستور سابق سالک
طریق استکبار و اقتدار بوده و در عهد دولت و زمان خلافت نواب همایون از سپاه نصرت پناه منکوب
و مخذول گشته با نواع حیل و تدابیر و استمداد و استعانت سلاطین روم و روس متشبث بوده در
اوقات برهنمونی قائد ... مسلک ... استغاثه گشته از در خاکساری و بندگی در آمده
ملتمس ... عفو ... دامان ... مسلک بندگان آستان ... گردیده ...

٦١

احراز سعادت بندگی می باید که چون خاطر والا ذطبع اقدس اعلی متوجه رسیدن اخبار صحت آثار ذات

ستوده صفات کامل السجیات اعلی حضرت باد شاه والا جاه ستاره سپاه میباشد و آن خلاصه زاده

نیز مدتیست که از شرف درگاه خلایق پناه دور و از شرف بندگی مهجور شده میخواهد که رو در قبله اشرف

الصاف حاصل نموده روانه شود و توجهات شاهانه شامل باشد **دیباچه رقمی ازنکا**

از زر دریکه دستور دیوان گردون مکان و مشیر امور دولت روز افزون منشور فرمانفرمای نواب همایون را بطغرای

غرای جهانبانی موشح ساخته و مفرده نویس دیوان قضا و قدر کامیابی و کامجویی را که جمع آن عمر دوام

ذخیره العیش مدام است باسم پرداخته پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح نظر معلی آنست که جمعی از بندگان

که قامت قابلیت شان بطرز کاردانی و نیکو خدمتی مطرز باشد از اکفا و امثال آن برگزیده

بین الاقران و الاشباه بارتفاع مناصب بلند پایه سربلندی ارزانی داریم مصداق اجمال صورت

احوال خجسته مآل فلانست لهذا از ابتدای فلان **رقمی که جهت مرسوم خود نوشته**

چون ارض طینت غلامی و زمین قابل بندگی و خاکساری را خاصیتست ... انال سید علا

دبندگان و ران خاک مراد بر شحات سحاب عنایات بیغایات سرسبز و برومند میگردد لهذا

شمه از شفقت بیغایت شاهانه شامل حال و کافل آمال و امانی کمترین غلامان آستان دولت نشان محمد سلام

مجلس نویس بهشت نشان فرموده از ابتدای فلان **دیباچه رقمی در باب تفنگچی**

اقاسی گری یوداق سلطان چون نشان حکم اندازی ضمیر منیر و علامات

درست اندیشی خاطر اجابت مقرون آنست که جهت انتظام اعاظم امور و اتساق کارهای ضروری

جمعی را که بصفت کاردانی موصوف بوده با حسن جهه در این آستان ملک پاسبان درگاه خلایق

پناه بخدمات احمد و مناصب بلند سرافراز باشند تعیین فرمائیم لهذا شمه از شفقت شاهانه و شمه از

عنایت بلانهایت بادشاهانه شامل حال و کافل امانی و آمال فلانی فرموده از ابتدای فلان

دیباچه رقمی دیوان بیگی گری صفی قلی بیگ نوشته

چون از روز ازل که منشی دیوان قدر و قضا و حاکم مطلق الغنان تعالی شأنه منشور جهانگشای نواب همایون

را بطغرای غرای السلطان العادل ظل الله فی الارضین موشح و مزین ساخته و کافه انام را که

مستحقان نعمت جهت انعام عام عدالت شامله نواخته پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر

آفتاب تاثیر آنست که عموم خلایق بفحوای و کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته در ظل عدالت از تابش آفتاب
شدت و محنت آسوده بال و مرفه الحال بوده و دست تعدی اقویا از گریبان ضعفا کشیده و بساط ظلم و جور
از صفحه روزگار نوردیده باشد و مشیت این امر و سرانجام وقوع این مهم منوط و موقوف بتعیین شخصی است که
بصفت شعور و تمیز و دانش رسیده و متصف بوده باشد و مصداق انتقال صورت احوال فلان است که از ابتدای
ایام باصلاح و انجام خدمات مرجوعه و جهات کاردانی او واضح و لایح است لهذا شمه از شفقت شاهانه و عنایت
پادشاهانه شامل و کافل آمال و امانی و رفعت و اقبال پناه مرحوم فرموده از ابتدای فلان دیباچه رقمی در
صدارت میرزا مهدی بیگ آنکه چون پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر خورشید نظیر
آنست که مهر فروزان ملت بیضا و آفتاب جهانتاب شریعت غرا از غبار خلاف و غیم اختلاف
صافی بوده شعشعه این مهر عالم افروز همواره تابان و درخشان باشد و حصول این مامول موقوف
بر آنست که زمام مهام امور شرعیه بکف کفایت و قبضه درایت شخصی گذاشته آید که بصفت
دینداری و پرهیزگاری و نجابت و صلاح آراسته باشد و مصداق انتقال صورت احوال فلان است
دیباچه رقمی بسردار علی بیگ آنکه لشکر آرای پایه یار شهود و حافظ ثغور کشور وجود
که حاصل اعمار ساکنان ملک هستی بیمن محافظتش از دست انداز و تاراج گران فنا مصون و محروس است
از روز ... زمام مهام انام را در کف کفایت و قبضه درایت اولیای همایون باز گذاشته مکنون خاطر
والا و مطمح ضمیر معلی آنست که رعایا و برایای ممالک محروسه مرفه الحال و منشرح البال بوده بدعای دوام دولت
ابد مقرون قیام نمایند و نیل این مرام و حصول این کام منوط و مربوط بر آنست که جمعی از بندگان را که
بصفت ضبط و ربط و نسق و کاردانی موصوف بوده باشند در سر قطری از اقطار تعیین فرمائیم که از روی آگاهی بنظم
احوال رعایا و سپاه قیام و اقدام نمایند مصداق انتقال صورت احوال فلان است دیباچه رقمی
آقاسی باشی گری آنکه برای کسیکه در بستان تربیت و بهارستان عنایت که از ریزش سحاب کرم ابر مطیر
احسان در چهار فصل سرسبز و ریانست توقف ارچند ... از گلهای کام اثمار الوان مرام بسته آماده و مهیا میباشند
و از خوب و خشک میوه حصول مطالب ... حدیقه خلد عنوان اوقات خوش که هر برگی از آئینه
تماشای حسن بهاری می بینند و در هنگام خواستن بمقتضای آنکه دائماً باکوره مطلب از شاخسار آمال
می چینند بنابرین خردمندان را ... پوشیده نیست ... که ... پرورده

این گلستان باشد اسباب حصول تا غایت حاصلست لهذا بنابر قدامت خدمت و اعتقاد و اعتماد نواب
همایون بابر فلان **رقمیکه میرزا صدر الدین محمد مستوفی الممالک نوشته**
آنکه از روزیکه مستوفی دیوان قضا توامان الملک ممن تشاء فرمانفرمای انام را در مفرده خلود دفتر
دوام بنام نامی نواب کامیاب همایون ما ابواب جمع نموده و ترویج احوال کافه برایا را بجوان افضال و انعام
حواله فرموده پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح ضمیر معلی آنست که جمعی از کارشناسان را که
بزیور راستی و آراستگی قلمی محلی بوده خدمت ایشان را با عن جد بمنصه ظهور رسیده از امثال و
اقران ممتاز و سرفراز فرمائیم لهذا **دیباجه رقمی** آنکه ناظم بقعه رفیعه ... شد و
منظور آبا و اجداد از روزیکه سررشته مهام انام و حل و عقد امور کافه خاص و عام را در کف
کفایت و قبضه درایت نواب کامیاب همایون ما گذاشته پیوسته همت والا نهمت علیا مصروف و معطوف
بر آنست که بفحوای ان اخبری الا المودة فی القربی رعایت و مراقبت جمیله ارسال له
خاندان طیبین و طاهرین کرده باشند ایشانرا بمزید عواطف و عوارف بین الامثال و الاقران
ممتاز و سرافراز فرمائیم **دیباجه جمشید خان قوللر آقاسی** آنکه ظلیت حضرت
آفریدگار و سایگی جناب پروردگار مقتضی آن میباشد که سررشته مهام غلامان و شیرازه امور
بندگان بسبب تعیین جمعی از یکهتان فدویت شعار که عیار بندگی ایشان بمحک امتحان رسیده
باشد منتظم و ملتئم بوده باشد لهذا از بدو طلوع نیر تابان شاهنشاهی و ظهور خورشید
درخشان جهانبانی و عالم پناهی پیوسته رتق و فتق و نظم و نسق معاملات غلامان
خاصه شریفه بعهده جمعیکه بمزید عنایات شاهانه اختصاص داشته اند مفوض و مرجوع
بوده درینوقت بنابر حسن خدمات و بندگی فلان **دیباجه رقمی**
باغورلو خان ایشک آقاسی آنکه چون از روزیکه سحاب مطیر عالمگیر
سلطنت والا گوهر افشان و آفتاب جهانتاب دولت ابد بنیاد از افق جهانگشائی و جهانداری
عمروزان و تابانست از ریزش این ابر گوهر بار و تابش این خورشید گردون مدار پیوسته صوفیان
اخلاص نشان و بندگان صادق الاذعان را گلهای مراد خندان و بوستان حصول مدعا سرسبز
و ریان میباشد و ساکنان بهشت مثال دولت ابدی الاتصال بدست اعتقاد و

خوشهٔ خشک اثمار کام چیده اند و در ظل ظلیل ظفر اقبال و رفاه حال غنوده و آرمیده لهذا ابنا بر حسن خدمات و صدق یکجهتی آبا و اجداد فلان

دیباچه رقمی بزمان سلطان حاکم بحرین

از روزیکه گوهر آبدار خلافت و بختیاری و ضیاء آفتاب فروغ سلطنت و جهانداری که سحاب عنایت بیغایتش در مشیمه سعادت پرورده و صدف میمنت بار آورده زیب افسر امتیاز و فر بازوان نواب همایون ما گشته پیوسته منظور نظر والا و مطمح ضمیر آفتاب نظیر معلا آنست که جمعی از بندگان درگاه خلافت پناه که آفتاب عنایت کامله و عدالت شامله بر ساحت احوال ایشان تافته متصف بصفت عدالت و خوش سلوکی شده باشند ایشان را منظور انظار عنایات فرموده زمام مهام جمعی از عباد الله را که بصفت تشیع و صلاح و دینداری اتصاف داشته باشند در قبضه کفایت و حسن درایت ایشان گذاریم لهذا

دیباچه رقمی

چون فرات کامل السجیات نواب همایون ما که بسمو نسب و علو حسب بفحوای صدق انتمای مرج البحرین یلتقیان از سایر سلاطین فرنشیان امتیاز تمام دارد و بمقتضای انمعنی گوهر قابلیت خانه زادان صفا و خلوص نیت و صفای طویت را بفنون انعامات و صنوف نوازشات شایسته آمیگرداند که خاتم خواتیم حدود و ثغور ممالک نامحصور توانند نمود و صور انفعال از آئینه احوال فلان حلو نمود و پیدائی بوددارد که از نسبت بندگی ابوین و خانه زاد بودن جانبین مهبط فیوضات انواع عنایات گردید مرتبه منظور بودن انظار عنایت رسید لهذا

دیباچه رقمی در نظارت بقعه نجف

از بدو طلوع نیر سلطنت دوران عدت که ناظر کارخانه امکان منظور جهان و جهانیان اعنی جناب مقدس حضرت حمان گلشن وسیع الفضای ایران اکه خیر البقاع لقب دارد گل تعلق بالحیه لوای اقبال نواب همایون با بهاء ضیاء کرامت فرموده همواره همت والا و تعلق نیت متعلق صرف و معطوف بر انست که مساکن اهل الله و منازل سالکان خدا آگاه بمیامن معماری عنایت شامله چون سرای عقبی ایشان معمور باشد لهذا

دیباچه رقمی در صدارت بنزرالوصله صدر ممالک

صدر نشین بساط قرب قاب قوسین او ادنی و راهنمای صراط مستقیم فان الجنة هی المأوی که ذرات کاینات بفروغ آفتاب جمالش بکشور مشهود روان و انجم افلاک بهوس پروانگی شمع عذار ضیاش بتابانه گرد آنند بزلال کوثر نشان آیات باهرات قرآنی

۶۴

ارغنون نوات قدیه ل مردگان ادیان مختلفه بمضمون الله انزل من السماء ماءً دحیا به الارض
بعد موتها احیا فرموده از بهر آبیاری ینبوع حکمتی و چشمه معرفتی بحدائق قلوب ارباب عرفان گشوده
و حراست و پاسبانی این گلستان جنت اثمار شریعت اعتکار بمقتضای حدیث انّی تارک
فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی حواله بآل اطهار و فرقان مجید که معدن اسرار است نموده و از آنجا
نواب کامیاب همایون ما انور آن آفتاب پرتو آن چراغ اند و امر و زحراست و محافظت مدینه الاسلام
ملت بیضا و دار الامان شریعت غرا مانند ماه انور که به نیابت آفتاب جهانتاب عالم افروزی مینماید
به نواب همایون ما تعلق دارد همواره مطمح نظر حق شناس و مسطح ضمیر منیر ملکوتی اقتباس آنست
که دار الملک شرع انور و دین مطهر از دست انداز مخالفت و نافرمانی مصون و محروس باشد و
تحصیل امید ما و حصول این متمنی موقوف بر آنست که جمعی از متدینان شریعت شعار را که نهال
وجود شان از آن روضه دار الاسلام منشعب بوده از آب هوای شریعت پرور نشو و نما یافته آثار
کاردانی و حقیقت شناسی ایشان درین دولت ابد مدت بمحک امتحان رسیده جهت ضبط
قوانین شریعت غرا و ملت بیضا تعیین فرمائیم که به نیروی قوت خدا شناسی همگی اوقات خود را
وقف پذیرائی امور و فیصل مهام نزدیک و دور نمایند مصداق انتقال صورتحال فلانست که سزاوار استحقاق
بمیرزا محمد محسن طبیب خاصه شریفه حکیم حاکم علی الاطلاق و پادشاه و دانا با
که هر برگی را صدف گوهر خاصیتی و هر شاخی را شارع قافله کیفیتی ساخته پرده های دیده بینا را جهت
پاکی چشمه آب تطهیر نموده و ابهای چشم بینندگان را از هفت پرده پالوده بمشابه حکمت کامله
و مجموع علوم شامله اعتدال مزاج عالم کبیر را در ایجاد و تکوین انسان که عالم صغیر است دیده این نوع
گرامی را از سائر انواع موجودات و اصناف کائنات بتاج امتیاز متوج ساخته و بمژده جانبخش و نفخت
فیه من روحی نواخته این اجزای پریشان کتاب صنعت را شیرازه تالیف از رشته حکمت عملی سالها در
دبستان نموده ابواب گلزار آسایش همیشه بهار تمدن را بر چهره ایشان گشوده و آنست که خواقین
صاحب یقین و سلاطین حقیقت بین بشکرانه این موهبت عظمی پیوسته نوشدار وی عنایت کامله علاج
سموم المزاج احتیاج کافه انام مینمایند و در حفظ صحت اعتقاد اخلاص نشان دل جهد مینمایند و
بحمد الله و المنه که نواب همایون ما از آغاز طلوع تا شیر خورشید دولت و تنفس از نفاس عیسوی

خواص سپهر سلطنت تربیت اکبر عنایت آنانکه سموم هموم از قلوب خاص و عوام میمانید و ازین قانون حکمت
پیوسته بالاحظه فی الساعة الطاف و احسان منظور مایند لهذا دیباچه رقمی جلوس
ثانی و تغییر لقب و اسم شاهی آنکه فلان بتوجهات شاهانه سرفراز گشته بداند که چون
سنت سنیه طریقه مرضیه سلاطین جم آیین این سلسله آن بوده که در حین جلوس اورنگ سلطنت الاو
برچار بالش خلافت کبری که در حقیقت نوروز فیروز عالمیان بهار عالم افروز پیر و جوان است لباس نام
نامی و اسم سامی را مانند رخت نوروزی تجدید میفرموده اند و این معنی در خاطر والا و ضمیر منیر آسمان‌سا
مرکوز بود تا درین هنگام که آفتاب جهانتاب برج حمل تحویل نموده ابواب شگفتگی و انبساط بر روی
خلوت نشینان اکنان و اکمام گشوده زمین و آسمان شگفته و خندان و ایام اهتزاز پیر و جوان است
و معهذا قران السعدین نیز اتفاق افتاده این اراده مانند اثمار و ازهار که بتدریج قدم بحدائق
بروز و ظهور گذارند جلوه ظهور نموده پیرایه نام نامی الطراز سلیمانی مطرز گردید و روش مناسب
دو چهره دنانیر بابن نام نامی زیب بها یافت و رسانیدن این نوید جانفزا العهده اهتمام فلان
شد دیباچه که بر صور عبد الرحمن فارسی نوشته شد اصطرلاب دیده بینا که سبحه
عنکبوتی خطوط شعاعیش شباک طائر آسمان سیر و از سر رشته دام راه گیر ارتفاع نیرین است از
از غوغای صدای کر خفی صورتهای این کاخ صورنگار که بنوای سبوح قدوس در رقص اند
در لقبه تواری حیرت خزیده و مردمک جهان نورروش که در میدان مسابقت عرش تاز
میباشد مانند فرس اصطرلاب زمین گیر گردیده ام دماغ که بداهت توام زادن ابکار افکار سر
ملکه بود از زادن یتیم مضمونیکه قابل تحریر صحیفه ثناگستری تواند بود سترون و السن عقل
و شهپر پرواز قفس زادگان بافی البال بود چون عضاده اصطرلاب لنگ شست فرس طبع جواد
در میدان فصیح بیانی از دهشت ادای حمد یزدان منجد و زر خورشید و ماه عقل و خرد در ادبستان
جهل مرکب نمود گرم شتاب و زعقل بلند خرام را بر فراز کرسی خیال باین در از دستی پنجه اقتدار از
چیدن گلهای ثناگه شایسته سر سخن کتاب باشد کوتاه و بی قوت و مردم دایره مقیاس
آسمان پیمای اندیشه چون ثقبه لبنه محصور بخواب گران چهار پهلوی نگاه حیرت عرش اعظم را در مقام فرو
علت ذات الجنب از پهلونشینی ذات الکرسی مهمل و ماکیان آسمان آشیان دیباچه انجم بلند پروازی از

۶۷

صدای رعد سطوت عظمت جلال تو انابزال فاش با طلعت جوزا را گوهر شبچراغ کم کیابی چون رنوع گاو را
بانگ بی اعتباری و بهند را از شرم احتجاب بکار برده عنبرین جبین سرمه نکال عرق ریزد و دوشیزه غرای
جمال از لعبتی خیال که قماش پای انداز بانش کوکب زرنیان بال بر بیت چون جان راس الغول
با سرگردانی همکیا و مغز خرد که پرگار رو در فن دقیقه یابی بر ربایندگان قصب السبق مسلم الثبوت است سوار
در بازار سودای این شاهد یوسف جمال چون متاع سنگساران تنک حوصله کساده است خورشید که
سر خوابیش را از شب کلاه اطلس گلدوز افلاک تنگ بر جامه زربفت فراخ دامن فروش
بطانه سطح ظاهر کره خاک بد قماش تنگست ربع مسکون را بدیده سیر چشمی استغنا در قبضه تصرف
اسکندر و دارا چون خشت قمار در بست قمار باز باخته می بیند و گلهای گلشن سپهر را که از آن خود بسترا
بدامن افشانی بی نیازی از بار ریخته بدست خواهش نمی چینند در مجلس بار رو در بار عرض نیاز گفتار
بجز آنکه تسبیح نورانی پرتو پاک مدلت مالدحرفی بر لب نمی آرد و از مهابت قهرمان قدرت مجال
سر بالا کردن ندارد قهقهه خنده صبح که در حقیقت صدای سفینه مهره آفتاب گیهان نورد است چون از دری
پنبه آگنده از لب نمی آید و کف الخضیب آنچه هم آنکه در اثنای ادای حمد و توقع تحسین بجهر همه در زد
سعی رنگین باخود گرد حنا از دست نمیگشاید شرمنده گردون از شرم زیر چون
کاسب گدا پیوسته در مهر سر دود و مشرگان کواکب انجم را که بالانشینان بزم برتری اند
حیرت شوق ازل چون مجمره سر در زیر دارد و بر درگاه زمینیان و آسمانیان را از
دهشت شکوه محمدت سگالی و صعوبت راه حصول رخصت ضعیف نالی دست و دل از کار
رفته و مرد دل از آتش حرمان این شغل دشوار تفته باشد در تجاهل من قاصر بیان که در تجربه بدر
تحصیل کمال و نکته سنجی و انتقال قفل ابجد نوآموز هنوز بر زبان و در زبان دانی طبع
و الست ادکری که عقد گوهر سخن میدارد و به زبان مسطر که اقدام خوش خامه آن را بشمارد
چگونه ثنای خالق انس و جان برانگیزم بمحض آنکه عروس سخن را به زیور زر دیده سرا
مگر استعاره توانم آراست در دبستان خوشستانی مرصع خوانی منطق خود و ا
و اداب انی آنکه آسمان دریای ژرف بافواه و اسپهبد وات مفهوم
محیط بی انتها که موج شکن ساحل نرسیده فرسوده شناسست خوض عم تا بالغت

خاتم رسل و مقصود کل اهل بیت اطهار آنسرور مختار خصوصاً امیر المؤمنین امام المتقین یعسوب الدین و قاتل المشرکین و قامع الکافرین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین تسهیل حو بیم و باقدام هندسه رنگ راه اطناب نپویم و بعد بر ضمیر منیر رشد بنیاد مسالک دانش محسطی گشایان سو ز بیش مخفی و مستور نماند که صورت هیجان مجلس آراسته عبد الرحمان را در بست و گشاد و حل و عقد و بسط و قبض سرا محکم بنای ارکان و قصر مربع اساس خیجان بنابر اذعان پسندیدگان و پسند مشکل پسندان خلق تمام میباشد آب زندگانی احیا از جاهسار عدم بد لوش که بر چرخ اخضر افلاک رتبه بر می آید و گرهی که از کمر بند چشم بدبین بکار رفت بناخن سبز رشک آویزه این هیکل است میگشاید مشت سیلی که آکب که دران مجمر است و قع صاحب عین الکمال میشود و بعنان داری مسک الاعنه اش توسن مراد چون اسب خوش عنان بکام هر کس میدود و تمثیلش پاسبان گنج مطالب کلک شب زنده دارش حارس آمال است رب است کشیدن دامن وصل گران بها در کف میزانش نهاده و سنبله اش بدهقان این کشت زار خرمن خرمن حاصل داده طالع مردمان را از تاثیر نقش او تا حاصل با شمدا د تاثیرات این مؤثرات رنگ زنگ زدای از چهره آیینه مراد از آن است لهذا با وجود قصور باع از نیل اوج این القاع در سلک آلش این امر دامان اجتهاد بر میان استوار طلب توفیق از محول اللیل و نهار مینماید که مشاطگی این عروس بانیکه دیده وران مشکل پسند باشد نماید و بناخن بیان گره از طره مشکلات شاهد امید ما گشاید و هو میسر کل مأمول و مزین کل مطلوب بزینة الحصول دیباچه که بر رسم الخط قرآن نوشته

الحمد لله الذی جعل للخط فی کل خطة حظاً وافراً وخلقه

جمیع ثابت است برای خدائیکه گردانید برای خط در هر زمین بهره بسیار و آفرید

فی الاوطان الکرام لیسی و الصحف مجاوراً و مسافراً و صیره

در وطنهای کنایها همسایهای مقیم و سفر کننده و گردانید او را

منظور العیون الاعیان حین ما کان ناظراً او غیر

پسندیده برای چشمهای سرداران وقتیکه شد بیننده آن خط و یا گردانیده

عُباب تیاره متلاطماً و زاخراً او جب له من دیوان العطایا

دریای موج الخطرا درحالیکه طپانچه زن و لبالب است و واجب کرد برای آن خط از کچهری جود و بخشش

مواجهاً ومزشوماً وانبت ورود موارد البساتين وفاو مشموماً

درو یانند گلهای شبهاسی باغهای آن مزه دار و بو دار

اذا تکلم تکلم وبلغ فی تکلمه غایة القصوی واذا اسکت صمت و

هرگاه که کلام کرد کلام کرد و رسید در گفتار خود نهایت نهایت را و هرگاه که خاموش شد خاموش شد و

من صمت نجا حرکات متحرکاته من اهتزاز العشق مخفیة

هرکه خموش شد نجات یافت جنبشهای حرکت کننده آن از جنبش عشق پنهان

من عیون الاغیار والمعنی العریان فی لباس استاره

از چشمهای اغیار و معنی برهنه در لباس پردهای

الکحلیة محجوب من رؤیة ذوی الابصار حبذا من صامت افحم مصاقع

سیاه پوشیده از دیدن صاحب بینائی ها زهی خاموش که خاموش کرد بلیغان

الخطباء بلسانه ناطقاً وتبارک الله من ناطق عجز لبسیره وتجلل من کان فی

خطیبان را بزبان خود درحالیکه گویاست و زهی گویا که عاجز کرد بسیر خود امیدها و دست و پا سفید آنکس که بود در

مضمار البیان سابقاً علمه الله بالقلم عند کونه قاریاً للایحنا و مالا

میدان بیان پیشی کننده آموخت آنرا خدا به قلم او وقت بودن خواننده و برای آفرینش آنچه

یعلمه الا فاضل ورسم له من البیان ما قصر عن نیله باع ادراک الاواخر

نمیدانستند آن افاضل و نقش کرد برای آن از بیان آنچه کوتاه شد از یافتن آن دست دریافت متاخرین

والاوایل صار برید الاحزان ومخزنا لرموزات القرآن یسجد له

و متقدمین شد قاصد دوستان و جای خزانه برای اشارات قرآن مجید و سجده میکنند برای آن

انظار الابیة الجامحة وینزل له شوارد المعانی الطامحة سبحان الله

نظرها ی انکار کننده سرکش و فرود می آیند برای آن وحشیان معانی سرکش

نشسته

جلیسان بیکسان یعنی و غلطان را در حلقه صحبت زجوه زهره جنبیان ایوان نرد و نیه

گلهای سرخ خالی همیای هشتر و طلعتان را در حدقه چشم دیده وران این زنگی بوسکه صدف

زرود رسکه خانه اعتبار از و تمام و لالی کلام سادی را از مرصع کاری احسن نظام ست در

٦٩

دار الضرب نفاذ فرمان تن طعن و تشنیع سنگ سندان سپرده و انفاذ الفاظ و ادای کلمه شهادت
بسخت روئی پای ثبات فشرده گاهی در دولتسرای فرمان شاهان گرد جهان گردیده و در سیاهی
و جراید رقیمه شکسته بسته حاجتمندان خریده هم در کوی غزلیات نوخطان ارو نزار و پاشکسته و هم در قطعات
قطعهای جریده و دولتمندان مسند نسخ فروتنی و تعلیق علاقه خودنمای درست نشسته طره نامش را
جا به جا بسر لعبتان فرنگستان مرغوله نوشش را چون ماهی ذوالنون جا در میان دریای زنگ سواد کشور علم
و محرمان شهرستان انانی باد معمور و رازهای نهان و آشکار در پرده تنگنای او مشهور است
در بوستان سخنوران فرقان بنفشه امش در لباس ریحان بوی اعجاز فروخته و در تعلیم ابجد و تدریس الف افلاطون
و ارسطو حکمت مبدأ و معاد آموخته در هنگام زادن از مادر چون مسیح افصح سخن گردیده و
گوهرهای معانی شنیدنی لالی ترجمان شنیدن در رشته بیان کشیده در باغ ادب صاحب منصب هزاری
عیشش بعد از احدی الف نشسته و در محفل شاهیش چون شین ها دار زده و نادار بهم پیوسته نتیجه اشکال
اربعه امهات اسطقسات از ضرب نتیجه ترتیب آبای سبعه علوی حاصل شده و بحروف نسبتش
بهشت گانه بهی موسوم است چون دایه مهربان در آغوش کشیده و در خلوت یگانگی و اتحاد که جدائی
پیوسته محرومانه بر در و چشم حسرت بیگانگی نامحرمانه بر منظر است ثانی اثنین الفاظ گردیده چون میوه های
ترش و شیرین مزه مزه معانی مکروه و مرغوبش و چه دیده بینائی را چشم بند و جراحت دل را سیخ بند
و الفاظ فوقانی حروف منقوطه اش چون گره بر گوشه ابروی خوبان دلخواه و خاطر پسند هم
در صورت لیلی و مجنون جلوه ظهور نما و هم در پرده ستر لیل ظلمانی و ورق نغمه سرائی دلهای
بسته را چون قفل ابجد از دل گشاد و ابیات بید رو بندش مخازن جواهر مراد عجمیان
حروف معجمه اش ترجمان عرب و عجم و مهملاتش چون لات و منات مسجود مردمان دیده بنی آدم
اگر دوال دلالتش پشت خم نساختی عارجان معارج مضامین قرانی را صعود در مصاعد ادراک
این منیر نبودی مگر دندانه سنین کلید گشاد نگشتی کلید و از زبان گویندگان راه گنگ ... آشنا و
بیگانه نگشودی پیوند ایشان چون عهد دست اندیشان سررشته برهمی بسته و نقش ...
گهر بر زبر سر گر بیجا نشستی گاهی چون کاکل دلبران سرمشق شنیدن آه و زاری با خم چهره تابان
توبه نامه گناه است مکتوبات سرلوح فرمانهای قربانش بنصرت تلاش گیتی فتحه

مقارن و سپاه سیاپوش عباسی لوری معسرلرنه الف دیمپر یرلرنه ناصر و معاون

نزدیک سپاه سیاه پوش عباسی او در معسرکه الف از یک یک همه گرسد دگار

عیون عیناتی میدان سباقی طی قلوب مثل الف الوف تحتنده نقطه استقرار ایله

چشمه ها حروف عین آن خط میدان سبقت بگردن پیچیدن و منحرگردن لها مانند الف هزاران در زیر نقطه ها که یکعدد از صد هزار

باقلمش و احیاد جیادی تنگ اوساط اتحادی میم امتیازیرله و الثمس

با استقرار و اطمینان دیده شده و گرذنهای اسپان آنخط که صحیح باشد در میان اینهای آن ها میم امتیاز سفته شده ای دیگران ممتاز

مراکب طویل الاعناق الفاتی سیاه حروف الحجره اعلام فتح سلاطین کبی سربلند

و اسپان از گردن الفهای آنخط در میان حروف مانند نیزه های فتح پادشاهان سربلند

و حلقه دوایری عرض سطور طولنده طرف طریف حروف آوزره کمند حلقه لرنه مانند

حلقه دایره های آنخط در پهنای سطرهای دراز بر معشوقان نادر حروف مانند کمند با حلقها

هدایتی کوزلر اچوب هر یانه یا خمش تا آخر کار الله منظور ایمشش و صحیفه عاقبت

های هدایت آن چشم کشاده هر طرف دیده تا آخر کار الله او پسند گرده و خط عاقبت

بخیر اولدی و الدوتی مهر وار حصول و قبول ختمته ایمشش خمیس جیش عالم ستانی

بخیر شدن او دارنده مهر حصول و قبول با ختم رسید پنج لشکر عالم گیره

و عرم مرحلا بابانی سی ربع مسکونی فتح ایدث جنات ثمانیه کبی سکر بلوک اتوب ابجد

بسیار فوجهای آنخط ربع مسکون را فتح کرده مانند هشت هشت هشت شهر گذشته ابجد را

سرو ا ایدوب عداد لاتناهی لشکرنک تحت تصرفته کتورشش و مضامین فرامین

سرا کرده عددهای بیشمار لشکر را در زیر تصرف آورده و مضمونهای فرمانهای

والاسی فرقانی که کوکده ایکن دورونک شانیه اینمشش یره تیورمش قواعد ضوابطی

بلند قدر آنها را که در آسمان بوده است آنها با شان فرود آمده زمین را رسانید آنخط

بکیسته منتظم مضبوط و قلوب احادی افرادی بر برلرنه متعلق و مربوط اسم سلیمانی

یک افراد او یک یک همه ۱۲

سندن چشم سواد روشن آب بهانی ظلماتیدن حدیقه بقای خضر سبز پوش معانی گلشن

دورمداتی ندات اعگارگبی مقصود بروجانی و دابری دلربالقده مخشم نرگس چشم بتان تولشاق

حقتنک رعایت ادب مخارج سرانی دوالان خانه لری برآولان حریف لره

جامه وجود کیندە بیر کوکلکده یاتمشلر و سماع ستمیانده اوجز شمشاق جابقینده

درپس جامۀ هستی دریک پیراهن خوابیده اند و در سماع شنوندگان ... وقت وزدیدن ازراه

استماع کوچه مندان داخل اولوب کندولرن شمار سیاهنه قاتمشلر تشدیدی

شنیدن داخل شده بسیار روز در شمار سیاه آمیخته اند ای آن دو اترا آن تشدید

که خر طنبورگبی حامل بارگران غنه و در سیاهی زینی گبی که مرکبی گرلوه

که مانند خر طنبور بر دارنده بار گران غنه سرود است مانند زین آن سیاهی که مرکب آن در رشته

سقوطده سقوط اولمش اوله ازعالرنه باغلمشلر و اشباع مدات اثله قنزات

افتادن هلاک شدن باشد یا پشتها بسته انار یا دراز سے مدات

مصافنده الفات واجبه علملری باغلمشلر موائد غذای روحانی ...

در مصاف قرارت الفهای ضرورت تیرهای خوش آمده اند خوانهای طعام روحانی انخط از مد ...

چکلمش و ظروف دوائری صف صف خوان سطور دورلمش عین قتبان چشم صاد

کشیده شده ظرفهای دایرهای انخط قطار قطار در خوان سطرها آراسته چشم شوخ چشم صاد انخط

دلبر بالقده پریزاد دور و قلوب صیادانه لرن چشم بصیر تنده قدر و انلوب طریقنده

در دلربائی پریزاد است و با دلهای شکاریان در چشم بینائی در طریق قدردانی همزادای و قدردانی

همزاد و صاحب سواد که مردم دیده سی محک عیار حسن خطوط اولمش خطی

بر ... دلهای صیاد است و صاحب قوت خواندن که مردم دیده او یعنی صاحب سواد کسوتی خالص ... شده است

سیاه پوشلر حکایتی تنگ تعبیری کور و بو خواب پریشانی اول حکایت

سیاه پوشان حکایتی آنرا معبر می بیندای آن صاحب سواد این خواب پریشان انخط انحکایت را

مجهول الخاتمه و المنهی انه بوزر اللهم سوادی حمدک افسح من ان یشکر

کنده ای و نتهای المعلوم نیست اعنی کلام نفسی تعبیر میکند ... اطراف ...

طی کنم از اینک پاهای قلم و با شیم زبان خود که ... است

بسوط اقدام القلم ونكون بلساننا الكالّ مخصّصاً للبعض من تلك +

احاطه كنند قدمهای قلم و گویا گردیم بزبان کند خود مخصص مر بعضی را از آن نعمتها

اللهم اعف عنا وارحم علينا من الاتيان ببعض من اعشار هذا الشان

آمدیم بعشری از عشرهای این کار و در گذر از ما و رحم کن بر ما

وصلّ على نبيّك هادي الانس والجانّ وعلى آله واصحابه الذين

و درود فرست بر پیغمبر خود که رهنمای انسان و پریان است و بر آل او و یاران او آنانکه

داراتهم للعباد خطّ الامان خصوصاً على اخيه وابن عمه وقاضي دينه

دوستی آنها برای بندگان است خط حصار پناه خاصه بر برادر او و پسر برادر پدر او و ادا کننده قرض آنحضرت

وهو على امير المؤمنين وامام المتقين ويعسوب الدين

و او علی امیر مومنان و پیشوای پرهیزکاران و رئیس دین

عليه الصلوة والسلام

بر آن درود و سلام باد

اکنون معروض رای رزین و ضمیر منیر دوربین بینایان میگرداند که از چهار صفحه وجودات

اربعه که عبارت از وجود فی نفسه و ذهنی و لفظی و خطی بوده باشد صفحه وجود خطی را صورت

دوام کتابه و رواق حکایت نقاد ثبات در رود بهان طاق است آهنگ حال گذشتگان

رابعه الانکه احوال شان توتیای دیده اعتبار و خاک شان بارگاه و دکان حوادث لیل و نهار

شده بدنباله داران این قافله که در حقیقت بمقتضای فرد هرکس ز قفا آمده در پیش رواست

این قافله چون سخن پیش ندارد پیش آهنگ طائفه دیگر اند لهذا خطی است که مرغان

سبک پرواز و جود الفاظ را که مانند جستن شرار و درخشیدن برق زود گداز و کم بقا اند

در دوام قید و ضبط در آورده بتازه روئی با گوناگون بهاری نظر بینندگان در می آرند و از دو جهه

مناسب بیان تا تحصیل ... و بیان گوناگون سخنان را چون شکار حرکه فوج فوج ... جهه

مناسب بنمائی که تماشای هر گوشه نگاه هیدار دوازدنجله ... دولی اخجه سرا با تکلیف عقل را

دیدنش حیران سازد کلام نغز نظام خیاب متقدس کیاست که موجباجان آن ... بیابان ...

چون گوهرهای خطابش ... دامان استحقاق سبنویان کوی امکان ریخته
پس سیاران این بوستان و بلبلان این گلستان را آگاهی ... از نتیجه ... راه
او صنوبر و نابار و صرف نقد عمر عزیز در تحصیل آن لازم و در کار است خصوصا
جمعی اخوان روحانی و یاران روحانی در تنقیح و تحصیل این نقل جهد نمود دیباچه که
بر رساله علم صرف نوشته اند بسم الله و بالله والحمد لله بانی بنای والای سخن را
ثنا و ستایش درخور است که بدو خشت ازین بنا که عبارت از کاف و نون است فرش افلاک و
... خاک و سقف جهات و رواقش ثوابت و سیارات را ساخته قبهٔ تو بر توی کرامتش را
بی ید دکاری عمد واسطه انات بر عرش برین افراخته ذکر جمیلش جان در تن سخن کرده و فکرش
خواب از دیدهٔ بیداران سر در گریبان الفاظ و کلمات برده در بزم لطفش همه مزادگان
اسما و افعال بعضی ... تا آواز بعضی رباعی خوان و کلام و کلمات در بزمگاه افواه و
محافل اندیشه خیال با صد ال ... در رقص و جولانند حرف مدغم درین محفل انبساط پیوند
... نشاط همی گشته بخیال وصال دلدار دم در آغوش همبستر خزیده و معانی رنگین برفاقت
الفاظ محرم تا بخانهٔ زلف شاهد منظور و منشور گردیده الف که باستقامت علم و انگشت نماست
در کعبهٔ کویش ... سکون و حرکت ... از نارسائی را سعی دل ... جست افعال را ... افعال
در ... طلب معلوم و مجهول ... تمام ... گنگ ... و مجزوم است حروف تهجی در
بوستان حمدش بعضی چون بلبل ... صفیر ... بعضی چون گل در تحمیر
مجهورت ... الطعام لا تعلوا
برخاک مذلت نشانیده همین را از نیروی بینائی چشمهٔ امید پیوسته از جداول زبان
در فوران و نون چون ماهی بر خشک افتاده در شباک خیال ... طپان ست
این سوداگران ظلمات دوات را که بضاعت آب حیات هرچند بر مرکب باد
جولان زبان ... رو در خرش ست لیکن در محفل ... الفاظ ...
... نقش ... بخش ست سبحان الله ... میوه کامند
که گاهی از ... لباس یکدیگر پوشیده و گاهی با فنای وجود خویش در

القای غیر بیگانه شند موزونانش با نهایت بیعاقگی در تهیه نقطیع با کمال بی پرواست روز
سرور تهوآلی مو بتدریج اندافاده امرشان بحدیست که ... شرمان ...
وجمال شان بمرتبه که بدیده بصیرت دیدنیست دلها را از موقوفات کلماتش وظیفه استفاد
مهیا و زبان راز جامه خانه شان شادروان ممدوحیت سخنوری بریاست آمیزشش
شدیده در خورده حرف و شش چون سکنجبین صفرای جهل مرکب شکسته و بساط ذات
اماله اش متواضعانه بر در مطالب نشسته زهی شگرف بنای الهی که مسکن شاهدان معانی و
متوطن تجبر بهمزادان کلام ربانی و وحی آسمانیست گاهی از خبر آلی صورت آبادی شگرف
پذیرانده و زمانی از بحر کتی قوت و شدت گیرد کارگزار رانند که یا دشاه بازار درماندی
از ایشان ناگزیرست و گدایان درگاه حق را وسیله اظهار ما فی الضمیر هر حرف
گرانبار کاروان سخن و هر جایکی ترجمان زبان نکته پردازان هر فن است همه شاه پایدار
... ره سار هم صدر نشین حجال ضمیر است هم پرده گشای اسرار الله اکبر این
قدرتست که از یک چشمه گارش چندین بحر بیکران جوشیده و اینچه کرامتست که دهانی برای
کشف ما فی الضمیر پوشیده عقل دوراندیش همین در کار گردش دایره آسمان حیرانست بلکه در دریا
سر نقطه سویدای زمین نیز سرگردانست اگر دست قدرت ... های پایان انتها و صد
ادای محمد سخن درانید دهان را کاسه دریوزه عطیه چند نموده باشند و زبان سؤال انعامی تازه
که تندربت نگارش حمد است گشوده از این احسان بی پایان چه توانگفت که با نهایت پیدائی و
کمال هویدائی کاشته خفا را در پرتو خورشید جلوه نشین بار رأی پرافشانی نیست تنویر
معجزات انبیا و رسل چراغ هدایت افروخته و طریق سلوک سالکان نجاح فلاح با جاده عباد آموخته
خاکیان باشراق انوار معجزات فروزان گوهر معدن ... اشباح بشر و مهین آیت ام الکتاب قضا و قدر
اعنی رسول ثقلین نتیجه صغرا و کبرای نشاتین انگشت نمای معتربان درگاه قدس و
جبه و بر گزیده محرمان ملکوت ... ساخته ما تمام را ... اعجاز کلامش
... زبان اندازه خمسه ... خلاف ملل و ادیان را بقوت بازوی ... بیش
یکسو انداخته صلی الله علیه و آله و سلم خصوصاً علی ابن عمه و کاشف غمه و مروج ... فاضی ... و ...

عینه اسد الله الغالب مظهر العجائب ومظهر الغرائب مفرق الکتائب نور الله الاعظم وسر الله الاکرم و برهان الله الاتم
وآله الطیبین الطاهرین اما بعد چنین گوید راقم حروف پریشان اواثق محمد طاهر وحید الشریف که چون علم صرف مبدء علوم ومنشاء قواعد و رسوم بلکه بنای هر علمی بر آن مؤسس
ودریا خانهای فوقانی بارباب آن مؤیدست لهذا پیشینیان که اهتمام در بهام آن بیش وجهد و عزم
شان درسیاق تحقیق و تفحص بیش بوده معادن اشتباه از شگافته و گوهرهای گرانبهای رموز یافته
درین علم شریف تصانیف معتبره ساخته و عرصه انرا از غبار تفرقه وتشویش پرداخته اند لیکن
محصلان این عهد بنابر اشتغال علوم عقلیه از توجه این علم شریف غفلت حاصل و شاهد این فن
از حلیه رواج عاطل گشته عفت الدیار محلها ومقامها و باوجود آن بعضی را نیز از راه صعوبت مسالک
و دوری منابع انتقای شمو آن دشوار و بدین جهت این متاع گرامی کم خریدارست
چون درین وقت بعضی از خانان و اصحاب یمان را که حسن اعتقاد باین غریب دیار داشتی
بود داعی دریافت بران داشت که دوشیزگان این فن که در استتار نقاب عربی از دیده ها
پنهان اند بحلی وحلل زبان فارسی آرایند واین نقاب حجاب از چهره کشایند بنابر انجاح این
این مسئول واسعاف این مامول با کمال توزع بال و تشتت حال ارتجالا بدان قیام نمود
بتاریخ چهارم ذیحجه الحرام ششصد سنه هجری به پیرایه اتمام پوشیده چشمداشت از ناظرین آنکه اگر
برخطای وقوف یابند در اصلاح آن کوشند و بذیل اغماض پوشند دیباچه رساله

که بزبان سلطان در اداب تعلیم جوارح تالیف نموده

دانای غیب و حضور و سخن آموز زبان بستگان طیور که بلبل مست از روایح گلهای حمد کش
بال افشان نشاط و سرور و مگس عسل از چاشنی شهد ثنای او در شهور مست واقف ستکه
قشر الفاظ را باب معانی نسبت پیاله به بادهٔ ارغوانی میباشد و چنانکه اختلاف ظروف
زرین و سیمین و سفالین را در رسانی نشاء باده رنگین دخلی نیست همچنین لغات گوناگون را در ادای
حمد خضرت بیچون بله نکو فرقی نیست تاروست تازی بلفظ پارسی حمد سلسله جنبان نکو است
در رسی بعبارت بخشاینده انس و جان بطالب نوال شاهد مطلبی که در خلوتکده حصول منت
پیرایه یارب به پیرایه از فاخته است وس لباس قد و من بعد رباروئی که اظهار در می آید و سرایید اے باب و حد یا بو

٧٦

و ترانه مرغ شب آهنگ زمزمه یاد دوست از جدول زبان عارف سر و مرغ سیر و بید و طایر شب زنده دل
ستر حق میگویند در ویش ژولیده موکه زبانش وقف ستایش است بتکلیف احتیاج حرف شانه
بر زبان آرد و بدهر شعر و شعار بجهة موی سر شانه نمی دارد و زبانداران دیار دانش که زاده
و پرورده شهرستان بینش اند میدانند که ندای اعجاز انتمای و ان من شیء محک عیار انید عوی
بوته انحلاص انیمعنی است و از ینجاست که جان عارف هم از ذکر خفی بخاموشی جهاد در جوش و هم از شور عبارت
فریاد مرغان خوش نوا در خروش میباشد ناله زار یکه شیر از ره حلقه صوفیان صاحب
حال تواند بود از دایره طوق قمری خارج نیست و اشک سرشاریکه بارنگینی صد چمن گل
توانند شد از رشحه پیمانه دل عندلیب است سحرخیزان گواهند که نکته شو که از ابلبل بانه شید
قمری تسبیح زاهدان هرگز گرد آن نگردیده و صیت اسلام و تسلیم خاموشان و یا بسته زبانی بگوش
نکته سنجان بستان عرفان نرسیده از بیقرار در مقام ستایش حمد ایزد بچه اهنگ نالد که از
دیوار رو در که در کمین نشستگان ارباب نطق اند کنایه خارج ادائی نشنود و بساط سخن را بجوهر الکلم
منظم آراید که از صدف که گوهر در دهان ارد و خاموش است شرمنده نشود و همای سعادت ثنای نیز
ایزدی را آشیان بلند و الاتر است که صید دام حروف و صوت سخن سرایان شود و باز گاه عقاب انتخال
از این بالاتر که شاهین چشم بسته از دهان بنی نوع انسان باند از آن پرو زبان طوطی مقال از در
زخم دندان ندامت سینه بازی سازد و طایر شود که شعله بازی مشکل است از و هشت
این مطلب نمی اندازد اگر بدانی که رنگهای پریده صید کدام میر شکار است شهپر از آشیان
طوق گریبان بر نیارد و اگر ببینی که پر افشانیهای طاوس اشک رنگین را چه قدر اعتبار است
جواهر ثمین عبارت را در اعداد خزفریزه نشماری معلم مکتب خانه زباندانی که پیش از شور انگیز
انا افصح خش باند کلام بی نمک بوده بنوای لا احصی نکته پیراست دیگر چگویم و پای بلبل
حریف حرفان جموره عجز و تسلیم راهنماست دیگر بکدام راه پویم مگر بنوی گلهای محمدی
نعت سید البشر عندلیب ناطقه نواطراز بهوای پر دازین چمن پر افشان و نغمه پرداز گردد
نه سیر شکار صید گاه مکان که طبل طلبه جبرئیل امین مانند جوارح معلم اوج آسمان
رهوی نیاز بین [illegible] و ماکدان می آورد و حصول مطالب جهان گذران [illegible] زبان

موصیدالتضرع بشمار درحرز امیر المومنین بی شکار شیطان را از دست مغفرت از جان شیرین سیر نموده و باز
صرد م خوار حرص را از در کارگاه تعلیمش چشم خواهش نگشوده مرغ دلهای کافران تا صیاد
ایمان از اشاید بدبان داغ فتیله خوانده و دیده مومنان در شبهای دراز مانند شاهباز
بیدار و شب زنده دار پنجه ظلم و تعدی از فرمان شرعش چون بکلیه بی تیر و دست عدل و احسان
مانند نشیمن آهنین عنان قوی بازو دست قزل قوش باده نمک شریعتش رام و فرمان
پذیر و آهوی شکاری چشم خوبان بدام حیا گرفتار و اسیر ست نه تنها حامل حدیثش در غدار
تسلط مرغ عدو شکار ست بلکه بالادست ترین شاهباز این کارخانه اعجاز طراز حضرت حیدر کرار
ست بلی خود ادام از آن گرسنه میداشت که شکار کفارش در نظر بود و با وجود رسیدگی
بنهایت رموز چون مرغان شکاری آموز شب تا بروز بی غنود چند شاهباز که چشم از ما سوا
دوخته و طریق اطاعت و فرمانبرداری آموخته است چنین بازی از بیضه اسلام بر نیامده
و همای بدین همایونی در قله قاف امکان بال میمنت نگشاده صلوات الله
علیه و آله اجمعین الطیبین الطاهرین الی یوم الدین و بعد بر ضمیر
صیادان معانی و میر شکاران شکارستان نکته دانی که ببال اذهان بر اوج آسمان
طیران دارند منطبع میگرداند که غواص در معرفت در هیچ قطره فرو نرفته که سراز دریای بیابان
بر نیارد و جویای گوهر شب چراغ تحقیق ذره نادیده که چراغی در پیش رهش ندارد و سوخته و برشته
آتش شوق میداند که هر شراری سرمایه چراغانی و لب تشنه چشمه سار ذوق می بیند که آب هر منبع
دریای عمانیست حضرت مولوی را پای تعقل بر رشته سطور کتاب بسته و طائر تخلیش بر شاخ لرزان لم
و لا نسلم نشسته است و گرنه در چمن کاری لاله زنگار رنگ صنع چون در یکدیگر شکفته و در معدن
هر شغلی گوهرهای گرانبهای معرفت نهفته است و جواهر گران بها در آن کانست که تیشه نقابان فهم
بدان رسیده و طراوت سایه پروردی جمال شاهدی که دست مشاطگان پرده از جمالش
نکشیده هزار دستان از گلهای گلاب کشیده چه تمتع تواند یافت و بوی کدام آشنایی
بحریم وصلش تواند شناخت مگس را انگبین فشرده مهر دام پر طلبد و اخذ شهد از حقه
هر مهرنانی طومار عمر دراز ست بکی از گلهای سربسته حلقی که تیشه دریا شکاف نقابان اندیشه

٧٩

بسته وقت آن سید و دیده صیرفی ز منور بر روانی آن نقدی ندیده شغل میر شکاری بجوارح وارست

که اگر بنظر حقیقت بین دیده شود سیاه چشمانش را کلاه آهوی بر سر و زرد چشمانش را گرشمه گرس

در نظر ست بجهت خوردن غذای خام از منت طبخ آتش فارغ نشسته و تعلیم توکل چشم

از هر چه در نظر آید بسته اند شبیکه تنگ تعلیم معلم شان شکنجه بیخوابی و هر فور شان در ضیای

سرایه تر و بند برای فرمان مطیع تر اند آزادگی چون سرو لباس زمستانی و تابستانی شان به

بی تفاوت و گشت زار تجربه و قناعت شان بی آفت ست نوزرگل دام صیادان و خاک نشسته

رنگ نقش و نگار اوست با آنکه بی نیازی و تندخوئی مثل ست در مکتب تعلیم همه تن چشم حیا و دیده از

عنان باد صبا ست در عرصه گاه سپاه شعور بانسان که خاصه جهانست ردیف

در بزم خوش نگاهی رعنا غزالان غالب حریف ست و چون ابنای نوع در اخذ این جنس علم الکز

تعلیم زبانی ساخته و بطریق سایر علوم در آن باب بکتب و رسائل نپرداخته اند و تکلیف تعلم روقان

که بیشتری از کارگزاران این امر جلیل ترکان تیه باشند بدانچه از یکدیگر تعلیم گرفته باشند

اکتفا نموده بطریق تالیف و تدوین نپیموده اند و با وجود غموض و کمال شرافت این علم را

دفتری تا غایت بغیر از فرد زبان مشتعلان آن نبوده و تصنیفی که مناط اعتماد تواند بود از

متتبعان کتب نشنوده امر فوز که عروس این شغل گرامی پیرایه وقت فلان بمرتبه تمامی دارد

بر آنچه ضمیر منیر شان از اشراقات غیبی چنان پرتو داده که درین فن کتابی مرتب گردد که دیده وران

این اسم و لوح طلسم تواند بود و چون بنده را نسبت ارتباط با آن جناب حاصل و

باعتقاد شریف شان این عیب دیار کمال نگارش چنین منشور الآداب را قابل بود

مامور داشتند که درین باب رساله مرتب ساخته انچه ازین علم باستانیان و آنجان الاشان

بلند مکان را بممارست و تجربه معلوم شده باشد در سلک بیان کشد بفحوای المامور معذور

بسیج این کار را کمر اطاعت بر میان استوار گردانید التماس از دقیقه شناسان مو زبار یک بینی آنکه اگر

بر خطائی وقوف یابند سپ خطا بی محابا نتازند و باز اعتراض برین صید ضعیف نینداز ند و باصلاح آن

پردازند والله الموفق والمستعان دیباچه که بر واقعات حال خاقان

صاحبقران و سلاطین صفویه نوشته ستایش خالقی را سزاست که زبان

محدث سگال را از کلمات رنگین کسوت طاوسی در بر کرده که در فضای حدائق سخن سرایی بال فصاحت
گشاید و دل معرفت سرشت را بصیقل قدرت جلای آئینه گیتی نما داده که شاهد رضا و تسلیم درین مرآت
الهی جلوه ظهور نماید و بساط احتیاج امکان را بدست بی نیازی در هم پیچیده و فلک کرسی را از اطلس
حاشیه بر رو کشیده از خطوط شعاعی خورشید عالمتاب طنابهای قورق کشیده که یک نگاه
شوخ چشمان از آن در نگذرد و کواکب سیاره اش ریگ روان بادیه جاه و جلال و صحائف لیالی
و ایامش یکورق از دیوان عظمت و اجلال **مثنوی** زهی جاه و زهی شان زهی فر تعالی شأنه
الله اکبر + زبان بلغای فصیح بیان در توصیف نقش از پیچ و تاب کمند انفاس نارسا چون ماهی
در دام مانده و دلهای تجرد منشان لامکان سیر را چون ذره درین دام افشانده چمن پیرای القدس
را از آب آتش کسوت گل رعنا پوشیده و خاصیت مشغولی ذکرش زبان سوسن را بر سر تاج اعتبار کشیده
خواب بلبلان را از دیده بیدار بشوق تماشای گلزار در گریبان چمن ریخته و به نیرنگ بدائع قدرت از سبزه
و آب بیدار و خواب او در هم آمیخته دست قدرتش از سرو برافراخته تیغ عاشق نوازی کشیده و شحنه عدالت
کیش مروتش مکافات جامه صبر عندلیبان جیب گلهای چمن بهم دریده **مثنوی** ساحره از
لطف بی خاکیان + چاره جدی با غنچه کن فکان + دیده ام این باغ پر از رنگ و بو + یک
گل رعناست شب و روز او + چون قدمش بست محمل درا + اول از و ماند به نفر سنگها +
یکورق از دفتر او روزگار [illegible]
یوسف روز از چه تاریک شب + کوه چو سر بر خط فرمان نهاد + از رگ کانش کمر لعل داد
گل بر فراز منبر شاخ از شمیم عنبر آگین بطیب خلق او لب گشوده و مهر آسمان مانند طلبکاران
پاره نواز تشت بام گردون جمال جهان آرای او را بانگشت خطوط شعاعی هر دم نموده
خواب راعلنک و دور نمای بیدار دلان ساخته که بآن جزئیات اقلیم افتادگی و تسلیم را نتوانند
دید وازین گلستان نمود بی بود گلهای بی اعتباری توانند چید شادروان هیکل کالبد انسان را بستون
استخوان و طناب نفس بر افراشته وازمرایای تجلیات ظهور نقاب حجاب در پیش چهره جهان آرا
داشته یکی را از شعله شوق چون داغ لاله بر تخت بلند پایه عزت تنها کمتر نشین میسازد و
دیگری را مانند سیاهی داغ از دیده اعتبار می اندازد و درین حال اگر خامه تمام

۸۱

بیان بازبان چوبین در معرض مدح سگالی در آید عیوب پوشیده خود را آشکار نموده با
وزنگار عیب پوشی را ازین آیینه نقص نما به صیقل سعی زدوده بدرگاه عظمت که مرآت حقیقت نمای
اشیاست از نفایس محمدت چه تحفه برم که چون نگاه از آیینه باز مین روشود بیت ای حیرت عنان
تو بندی زبان ما + انگشت چیست زبان در دهان ما + با شوق دل چه سازم که با آنکه چون
حباب زبانم را آب کرده باز سرگشته بحر شگرف این آرزو میسازد بیت در زبانم و
او چون بوی در برگ گل ست + بیتوان از من شنیدن نام جانان بی سخن + زهی ولی نعمت
حقیقی که پیوسته از روز و شب سفرهٔ الوان گسترانیده و قسمت دور و نزدیک از مائدهٔ احسان
بیک نسبت رسانیده خاک را در چله خانه تخمیر طینت آدم بیدنی از نقش صنع جا مظهر
اسرار و بدایع آثار گردانیده از پایه ذلت و خاکساری باوج سعادت صاحب اعتباری رسانید
اجزای پریشان این عبارت فرسوده را از رگ ابر رحمت شیرازه جمعیت بست و باشارهٔ انگشت
قلم صنع اوراق حواس او ریکدیگر بست آن طفل چهل روزه که دست پروردهٔ قدرت او بود
از خطاب انسانیت تاج افتخار بر سر نهاده و چار قب خلافت عظمی از عناصر اربعه در دی
پوشید و زلال نبوت و رسالت را که ینبوع حکمت الهی بجوش آمده بود در جداول عروق و
اعصاب انبیا و مرسلین جاری ساخت چون نوبت جریان این زلال حیوان در گلزار وجود
انسان بدیار عربیت الانبیا بنی هاشم رسید شعب محبانه اش در بهار گلشن صورت وحدت
پذیرفت و از حوضچه صلب مطهر عبدالمطلب سر بر آورد و این حوض سرشار از وجه صاحب بیک خط نیز
وجود گرامی رو دستی بخش دیده بار یابی ین درگاه ما صدق عنی لولاک لما خلقت الافلاک
بهمن طراز گلشن علت غائی ایجاد مفتاح ابواب مسدوده قطاع شدائد طایر بلند
پرواز سدرة المنتهای بالا دستی خمیر مایه سرشت وجود بلندی و پستی آفتاب وجود بیش
پیش از میدن صبح ایجاد و تکوین در طلوع شریعت مقدسه اش پیر چشمه انهار ینبوع اصول
و فروع شب معراجیش را مانند خسروان از صبح علم آفتاب بکمر بر سر وار نجوم درخشان
دریغ گوهر نگار فتح و فیروزی در بر گذشتاران تنگنای حوادث را بوسعت آباد بجای توشه
دلیل در سفر لامکان تن مال هستیش باز مانده از جناح جبرئیل بیت آنکه چو او

سوید خورشید جهان آرای او و گشت احول تماشای ید بیضای او چشم ماه شب گرد را که در نقد
فروغ خورشید جهان افروز ست با شارت با شارت انگشت عدالت آیین جنان رسانید
که هنوز رنگ مهابتش از جبین مهر زرد سیما فرقان عرفان یقین مهر بینش زبستان نبوت کنت نبیا
و آدم بین الماء و الطین بخطاب شور انگیز انا املح تملیا من نامده امتیاز نتیجه صغرا و کبری
انجام و آغاز بیت محمد صیقل مرآت بینش نظر پرای چشم آفرینش صلوات الله وسلامه
علیه سرلوح مجموعه ولایت و امامت نقد کامل العیار گنجینه شجاعت و شهامت یکه تاز مضمار
فسیح الفضای لافتی خلوت نشین بیت المعمور انا مدینة العلم و علی بابها گوهر تیغ خصم افکنی
و صد و گذاری شمع مهر فروغ لگن مجلس افروزی بزم طرازی قیمتی گوهر دریای بیمنتهای وجوه
عالم جنابای اسرار شهود آزاده سرو چمن انت منی بمنزلة هارون من موسی سدره
المنتهای خلد برین اجتبا ارتضا کریمه ید الله فوق ایدیهم را تفسیر شهریار بی بهیم
ملک نبوت را مشیر و وزیر دهقان مزارع آمال خلائق منظور انظار الطاف خالق
ضرغام آجام فتح و ظفر منبوع زلال وجود شبیر و شبر هادی گمگشتگان سبیل
مصلحت سنج دقایق صلح کل اسد الله الغالب غالب کل غالب مطلوب کل
طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب مثنوی علی آنکه نزد ان
علیم وی است دو کالبد و آن کریم وی ست و او اهل بیت الاطهار علیهم
الصلوة من الملک الغفار بفحوای صدق انتمای انا و علی من نور واحد
متصل گردیده و ریاض ایمان اصناف امم و کافه بنی آدم از ین ماء معین سبز
و ریان باشد امید که این گمگشته تیه جاهلی و اسیر سلسله بادیه گردی را نیز از ین
سلسبیل فیضی و از ین چشمه سار عطشی نصیب گردد بمحمد و علی و آلهما الطیبین الطاهرین
و بعد بر مرآت خاطر سیاحان جداول ریگ بینی و رصد بندان فلک سخن آفرینی که بتوسط
مصاقل انوار تجلیات شایسته قبول تماثیل مختلفه گردیده منقوش و منطبع میگردند
که چون بمقتضای انتظام سلسله آفرینش افراد کائنات را از ذره تا خورشید دست
احتیاج در دامان ارتباط یکدیگر مشید و مستحکم است برهان اجمال و بیان اجمال آنکه

باچشمهای ضمیر اصل پاک نسل بانهار عظیمه و رودهای بزرگ راهبرش وصول بحر با همه ناکس
بیقراری بدارد چمن برای این نزهت آباد اعنی سیاه خور امواج بحر طوفانی بهم و امید محمد طاهر
پیوسته رازنی آن تو فکنده بدامان دولت صاحب شوکتی تشبث نماید که همت مغرور خاک روبه
آستانش الکحل الجواهر دیده اعتبار و بندگی چاکرانش را سرمایه افتخار دانسته سالک مسالک
ابلاء اقناع تواند شد همانا و هنگام سگالش انصرام دیده بخت بیدار و اختر در گذار بود که دعا را
اجابت در آغوش و نهال طالع اثمار حصول مطلب را بر دوش گشید و اعلیحضرت خدیو زمان
فرمانفرمای ممالک رواج و ابداع گوهر بحر دقیقه یابی و آگاهی + دره التاج سلطنت و پادشاهی
همای اوج سعادت آسمان بلندی + معارج معارج برتر و ارجمندی + گل همیشه بهار گلشن خلافت
عظمی نهال برومند حدیقه دولت بمنتها آبروی گوهر مردمی و مروت جوهر شمشیر آبدار نبرد
و شجاعت + نور دیده بینائی + قوت بازوی توانائی معلم درس خوانان علوم و آداب طرز دانی
حجت قاطع و برهان ساطع صاحبقرانی گیرائی دست ظفر و نصرت روشنائی دیده فتح
و فیروزی + شعشعه خورشید جهان گشائی + پیرایه عرائس دادبخشی و ملک آرائی یکی از محبوسان
زنجیر عدالتش شهره نوشیروانی + کمترین شیوه خاک راهش همکاری سریر سلیمانی برتری نازل ترین
پایه مرتبه بلندش + سرزنی البین بعراج قدر ارجمندش معلمی فطرت ذاتی سواد خوان صحائف
غیب و شهود + پیچکاوی اندیشه عالم خبایای اسرار وجود + بزعمی ضمیرش آیندگان اقالیم
رابیش از وصول شهر بند امکان دیده + فطانت گوش بر آوازش صدای طفلان حوادث
راز در مشیمه عدم شنیده + مکامن غیبش مرایای تجلیات ظهور + اسرار پوشیده اش بزم آرای محفل حضور
گوهر صدف ولایت + مرشد مناهج هدایت + برگزیده داور آسمان و زمین حاکم مطلق العنان سعت آباد
ماء و طین + مفخر بلیغ و دیهیم صاحب طبع سلیم عقل مستقیم قوت بال طائر بلند پرواز فتح ربع مسکون
سایه رحمت خالق بیچون + دم جانبخش مسیح روح پرور ید بیضای موسی اعجاز گستر
بساط شطرنج گردون را شاه فرزین بند + لوای عظمت و اقبال رایت فتح و ظفر
مجمع البحرین شجاعت و کرم + مظهر السعادتین نازو نعم + خرد سال بزرگ فطرت
درویش پرور والا رتبت + نفس صبح صاف آگاهی + حیات جاودان قالب

پادشاهی که تیر [illegible] سعادتمندی معارج معارج پایه بلندی تنگی رسانیده [illegible] عنایت لایزالی
سویدای دل مقبلی ابروی رایات رو بسند سحاب گوهرپاش همت موجه دریای بحر اعتدال بخش
مناهج ایام مدار گردش افلاک تیز گرد خورشید احتشام حامل کوکب جلالت [illegible] فرمانروایی منظوم
شهپر شاهین تیز بال خصم اندازی صدای کوس بلند آوازه سرفرازی در [illegible] هب ملت [illegible] حقوق
دین و دولت شیرازه الفت قلوب پریشان شاه بیت صحیفه سفینه امکان نظم گر نبود بندگیش ز نظم
فاتحه بیرون کشد از طوق سر + دیده خورشید نگهبان اوست + گل زمین غاشیه گردان اوست + آنکه کند
حرف سخائش رقم + روید از پنجه چو ناخن درم + گیرد اگر لوای او قرار + سایه ز خورشید نجوید فرار
حفظش اگر عود بر آتش نهد + دود چو زنجیر بهم بگسلد + بسکه بود عارض او نور فام + پای بهر جا که
نهد در حرام + از پی نظاره جان در بدن + عینک از آن خاک توان ساختن + عدل وی از سنگ به
کند باز خواست + نسبت بخشش بظلم خطاست + گر شکند شیشه به صحن چمن + رنگ می از رخ رنگ من
سنگ کند نرمی و در گلشنش + شیشه شود بسکه گداز د دلش + خسرو فیروز فلک دستگاه + شاه فلک
مرتبه عباس شاه + که به پیشوائی اندیشه و استادی فطرت علم اشتهار برافراشته اند قامت قابلیت
دستور العمل آداب ارکان قافله سالار سالکان طریق ایقان انتخاب مجموعه انفس و آفاق
جالس مجالس اجتهاد اقتضا از روی استحقاق دانای علوم کون و ظهور واقف دقایق ظلمت و نور
نور حدیقه دانش و نو حدیقه بینش قوت بازوی علم و عمل [illegible] عیار دین و دول
فروردین گلشن شگفته رونق اردی بهشت از بار همیشه بهار تازه گوی جامی بدیست و پا پاید
بقوت دینداری ماحی نقوش بیگانه دین متین بگزلک خداشناسی و پرهیزگاری
سر انگشت خامه اش گره گشای عقده درهم در احیای رسوم و آداب بدتری معجز طراز
عیسی ابن مریم پاسبان حرمش بعصای خامه واسطی بلا و ظلم از بزم امکان بیرون
انداخته بزم آرای عقیدتش بر جا هوس و هم راه تردد مسدود ساخته نامه را از نامش
سر افتخار بلند مرغوله مداد از حسن خطش چون پیچ و تاب زلف خوبان دلپسند شیشه قلوب
ارباب ظلم از بیم سنگ سیاستش از طپیدن هر نفس در انداز شکستن حبل المتین
جابران ز تیزی تیغ بیلمنش خود بخود چون رشته نفس در کار گسستن نقد اخلاص از

٨٥

کیمیای اعتقاد دل کامل عیار از تحصیل دعای خیر روز و شب باتمهل ارباب حق بقرار شاید

نقد را بمقتضای کل یوم هو فی از لباس دولت نقاب چهره پوشیده و پیوسته در کتمان این سر الهی

بجان کوشیده با آنکه غبار پیچ کیش پرده پوش ماه و خورشید ست بر دامان تجردش گرد تعلق

هیچ چیز نیست و کشاد امور موقوف بتحریک مفتاح خامه اوست بجز لطف الهی و ولای حضرت شاهنشاهی دل

بر چیزی نبسته با وجود در عهدش از بیم کنج اصلی در بوته گداز و خامه را از فیض راستی دست تسلط بر عالم دراز

در معرکه خصم افکنی اقلامش را چون سنان خاصیت جانستانی و در روشنگری دیده دوستان تجلی

پر از سرمه سلیمانی

مثنوی

قدرت او چون بکف آرد قلم + بر رخ شعله نگار رقم گر نبود جامه و آهنگ شوق

شسته شود از معانی ورق + بالانشین کرسی چهار پایه آخشیجان ملک دیده بینائی گردون ارکان

غلام قدیم آستانی خلافت نشان سلطان العلماء اعتماد الدوله العلیه العالیه الخاقانیه خلیفه سلطان

مجددا به پیرایه وزارت اعظم آراسته چنانچه از افراد ناس امتیاز معنوی داشتند بمقتضای انطباق لفظ

با معنی بحسب ظاهر نیز ممتاز فرمودند این مشتاق بقرار خدمتگزاری در سلک چاکران سده سنیه

آن حضرت انتظام یافته نقد ناقص عیار بکیمیا و قطره بدریا رسید و مانند سنگ بی قیمت که از حسن انتظار

خورشید کسوت لعل بدخشان و یاقوت رمان می پوشد از یمن اخلاص منظور عین عنایت و الطاف شده

و از حضیض صفت نعال که در حقیقت ذروه فلک جاه و جلال ست با وج مجلس قرب پرواز نموده

رفته رفته از جانب اخلاص از ناصیه التفات در ترقی و تزاید بود تا بکنجوری نقود مسائل از اکفا

از امتیاز یافت پیوسته قلم شکسته رقم این محبوس سلسله وجود و عدم به پیشکاری خامه عنبرین ختامه

آن برگزیده ادوار و ازمان در مضمار قرطاس جولان مینمود در تلفیق استعارات و تنمیق عبارات

با وجود رتبه بلند ولی النعمی و خداوندگاری بمقتضای کوچک پروری و بنده نوازی زادگان طبیعت مرا

پیرایه اصلاح می پوشیدند مرا خود به یکزبان از عهده شکرگزاری افلاک و انجم بیرون آمدن متعذر ست

که با این گردش شایسته هم رهین منت دارد ای کاش در آغاز حال که نه بر وفق مامول دوران مینمود

جهان را از شکایت لبریز گردانیده راه صلحی میگذاشتم که از آن راه اکنون امکان باز گشتی میبود دیگر بار

نسخه و هم اهل رقم عفو مرزلات و جرائم گذشته کشند سبحان الله توسن خامه که بندهای ذاتی مانع سیر او

از وطن نمیگردد چه غایت بسرکش و سبکخرام ست که عنان سخن از دست این سالک بیقرار

۱۲۱۲

مطلب نگاری گرفته باین کمال بی نهایت رسانید آن بکه به نیروی تایید الهی عالی نهمای ادبی طلب
نخست نماید الحاصل این بنده نیز بازای تنفقدات و نوازشات که از فیض ساطع میگردید با منت شکر عدم انفکاک ازو از نور امریت تازم و معنی متمم خدمت شبانروزی بیش و از واجبات دانسته
همه وقت در بندگی میبود از انجاکه حضرت ایران مدار خداوندگاری از کلیات وجزئیات
امور ارتکاب امری بی عرض اعلیحضرت ظل الهی نمینمودند پیوسته در درگاه اقبال که مرجع
پادشاهان هفت اقلیم و موطن صاحبان ناز و نعمت است می بودند چنانچه اشتیاق را توسط
مرآت صافی روشنائی مردم دیده حاصل میگردید میانجی خدمت خدمه آنوالا رتبت
صافی طینت مطرح اشعه انظار کیمیا آثار حضرت ظل الهی گردید چون همواره خاطر اشرف بمطالعه
کتب سیر و تتبع آثار سلف تعلق بود خواهش آن داشتند که لآلی واقعات زمان بدو امان تربیه
انتساق و انتظام درآید امر واجب الاذعان فرمان قضا جریان نفاذ یافت که این ذره بیمقدار
که از بدو طلوع نیر عظمت و کامگاری خسرو بی‌همال دیده بینش را اصطرلاب کیفیت ارتفاع این
آفتاب عالمتاب نموده از هر جزئی از جزئیات اطلاع تمام دارد در سلک تحریر درآورد ازین خبر اعجاز اثر
مژگان باطراف دیده سرانگشت قبول گردید قطره بودم دریا شدم ذره بودم آفتاب گشتم
عندلیب ناطقه را قفل سکوت از زبان سخن سرائی گشایش یافت سلطان آرزو در کاخ دل
بر تخت مراد نشست زنگ تفرقه از آئینه خاطر برخاست نهال آمال را از اثمار دلکش
آغوش با ثمار مقصود بار آور شد از جدول خامه آب معانی نگارش صحائف جریان یافت شاهدان الفاظ
در بزم یکتادلی معانی دوش بردوش نشستند کاروان آرزو در منزل مقصود بار اقامت گشودند
و آوازه شهرت گرسنه چشمان سخن را بمائده ایوان معانی صلا درداده تا سامان نگارش
اوصاف جمیله بیرون از اندازه شاهنشاهی حاصل شود رفعت آستان شکوه تمکین کوه فروغ
خورشید بیدار دلی ناهید گویائی آب و در گردی خواب پیش بینی درستی نیت جزم عزیمت و از
رنگ ثبات قدم و در رنگ دیدن نشانهای در عرق رسیدن دعای مستجاب بعیوق
راست گوئی میزان امتداد بقای دولت ازین بند فیاض شخص فکر متخیل خیالم العام شد بیت
در گنج معانی را گشادم + زبان تا دل معنی غوطه دادم + چون امتثال فرمان لازم

۸۷

رشته انتظام کشیدن سلسله ... ذروه ابلی پذیرائی این امر سرخ ... شد اکنون امر که

بجهت انکشاف این ... پذیر این ناگزیر می نماید نسبت که چون دوده او آب آوران ...

که بسر انگشت خامه القاب ... اسامی سامی برگزیدگان بزم برتری اعنی فرمانروایان این سلسله

جلیله هر جا که تقریب سخن واجب بیساز در بر گیرد لهذا بر ذمه مطلب نگار واجبست که بعبارتیکه

تشنه لبان فیافی خواهش را از آن تشفی حاصل تواند شد پرده گشای ابهام

این معنی گردد

دیباچه شروع القاب آبا و اجداد شاه عباس

زنگ زدای آئینه حقیقت نمای ملت جعفری ناسخ نامه چنگیزی

و اسکندری غازی ... نهال همیشه بهار این سلطنت والا معدن گوهر خورشید فروغ دارائی گری

مجاهد معرکه خصم اندازی سرفراز شیوه گردن فرازی فاتح مدینه جهانگشائی به نیروی

تیغ آبگون فروزان گوهر صدف اد وار و قرون قاطع بنیان ظلم و طغیان رافع الویه عدالت

و احسان مهبط فیوضات حضرت رب جلیل جالس اورنگ برتری شاه اسمعیل انار الله

برهانه و نواب خاقان سلیمان شان و اطمینان بخش بحر طوفانی ملک داری

اعتضاد سلطنت و استظهار عالم مداری شمیم گلهای دولت و اقبال نامیه ازهار چمن

سعادت و اجلال ... آرامش و اطمینان شاه طهماسب علیه الرحمة والرضوان را

نواب عجاه جنت مکانی علیین آشیانی جوهر آل کشورگشائی فارس ... میر گوی دولت ربانی سپیده

صبح فتح و ظفر طالع غرائب مظهر اثر شفقه طراز علم صاحبکلاهی و تاجداری ممتاز شیوه جمشیدی

و بختیاری صدرنشین صفحه حق طلبی طغرای مناشیر بزرگی و والانسبی مردمک دیده

بیدار دولت آفتاب جهانتاب آسمان شوکت شیرازه کتاب عیش و عشرت سواد خوان

رموز صحیفه ملک و ملت نقش بدیع کلک بدایع نگار قضا طراز غریب معمار بدایع ارض و سما

جامع شوکت اسکندری و علم فلاطونی خلف الصدق قائل کلمه معجز طراز سلونی

کلب آستان امیرالمؤمنین حیدر مروج مذهب حق ائمه اثنا عشر شهریار دانا دل

توانا دستگاه شاه عباس ماضی طاب ثراه را نواب گیتی ستان فردوس مکان

شمع بزم کمالات رشد و جهر افروزن چاشنی طراز نعم الوان خوان بهر بوقلمون دایره کره سلطنت

... رسانید که ... مائده و فائده

کهی مرکز دائره اقبال سلطنت افزای اورنگ خلیفه خواران قالع ...
محی مراسم براهیم ادهم قسطاس عدل و انصاف کرم واقف رموز خفی و جلی ... برکوات خاقان
رضوان مکانی و متمم امور سلطنت و حاوی کمالات جامع اسباب ... فضائل
وانواع سعادات ثمره دوحه سلطنت و جهانبانی محی مراسم ملک گیری و کشورستانی واقف اسرار
غیب شهود عالم خفایای منشور و منضود گوهر فرق وزران تاج سلطنت مشید مبانی ولایت و معدلت مطلع
کواکب صاحبقرانی مصقل آیینه اعجاز نمای سکندر ثانی بهین نتیجه اشکال اربعه ارکان بهترین ثمره حدیقه
غرائب شجر احتشام جان طراز لباس و ارائی و دیباجه جوهر تیغ جرات و جلادت و شهامت شاه عباس
ثانی انار الله برهانه ز انواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی و آیه فتح مصحف جهانگیری و کشورستانی
آفتاب عالمتاب جهانداری و جهانبانی گوهر دریای شهامت و جلالت شیر اجام شجاعت و بسالت
آبروی شخص بزرگی و برتری آخرین پایه معراج بالاتری و سروری محی مراسم اسکندری و فریدو
خاتم صدق سلسله شریفه قائل کلمه طیبه سلونی حارس گنجینه شریعت غرا از دست انداز تصرف
حامی سلاطین ظاهر و باطن نوآلف و تصوف ... از اعدای دین تقویت قلوب
جنود مؤمنین شاهیت دیوان قضا و قدر مقدمه الجیش سپاه نصرت و ظفر حکم انداز نخجیرگاه دشمن شکار
اورنگ نشین کرسی عرش پایه ذی اقتداری اعتضاد و استظهار اقوال افعال قاضی و عاذر
خضر راهنمای ره نوردان حقیقی و مجاز گوهر محیط نیسان مواعظ تقدیری و الانزاد راتبه رسان
... روان روح آبی و بادی نبزرگ در رل میلاد واقف دقائق سرائر مبدا و معاد مطرح
عنایات بیغایات حضرت رحمن مظهر شرافت گوهر شریعت نوع انسان صرصر عاصف هیجان
دریای اضطراب اعدا حصار استوار و حصن حصین آرامش و آسایش اولیا شاه سلیمان صفوی
موسوی بهادرخان ... اعلی حضرت جهانبانی ظل الهی رقم زده کلک مطلب نگار میگرداند و بالله التوفیق
وعلیه التوکل

دیباجه که بر علم معانی و بیان نوشته شده

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی بَدِیعُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ اَبْدَعَ الْبَیَانَ وَ
جمیع ستایش مر خدای را که پیدا کنند آسمانها و زمین است آنخدا که پیدا کرد بیان را و
اَضْمَرَ الْمَعَانِی فِی التِّبْیَانِ وَنَصَبَ مَجَازَ الصِّرَاطِ لِتَحْقِیقِ
پوشید معانی را در بیان کردن و قائم کرد گذرگاه پل صراط برای اثبات

٨٩

حقیقة [illegible] وجل انجذ لان جل عن المشاکلة والمزاوجة
صفت علم [illegible] بزرگ است از شیئا بهت باکسی وازجفت گرفتن
والتشبیه والتمثیل وعلا عن مجانسة من تصوره
وازمانند شدن [illegible] واو در برتر است. از هم جنس بودن چیزیکه خیال کند.
والذهن العلیل والعقل فی ادراک ذاته بعقال
آنرا ذهن ناقص فهم در دریافت ذات او بر بستن
العجز معقول والوهم فی تصور صفاته بحبال التحیر محبول
عجز بسته شده و وهم در تصور صفتهای اوی بر رسنهای حیرت بسته شده
منشئ اصول الکائنات بصنعة طباق الاضداد ناظم
پیدا کننده اصلهای دنیا کارگیرست بموافق کردن ضدها را و از غام مرتب کننده
کتاب وجود الانسان بجمع الصور وتفریق الاعتقاد له فی
کتاب هستی آدمی بهم آوردن صورتها و فرق کردن عقیده برای آنکه اور
نقشه وجود کل موجود من عدمیه السابق واللاحق تشابه
[illegible] وجود [illegible] موجود از دو عدم که سابق ولاحق است مشابهت
الاطراف والیه رجوع وفود ارباب التجرید بمطایا العجز
طرفهاست و بسوی اوست بازگشت سواران ارباب آزادی بر بارگیرهای عجز
واقدام الاعتراف ابداعه متضمن ابقاء النوع بالمزاوجة
و قدمهای اقرار پیدا کردن آنچه اند متضمن است برای باقی داشتن نوع بسبب باهم جفت شدن
ومراعات النظیر وانشاءه مشتمل علی لف الابدان
و رعایت کردن [illegible] و پیدا کردن آنچه اند مشتمل است بر پیچیدن بدنها
فی القبور ونشرها فی النشور قد بدی حسن تعلیله
در گورها و پراگنده کردن آن در روز قیامت هرآئینه ظاهر شد نکوئی علت کردن آنچه اند
من [illegible] المعلولات وظهر جمع تفریق الابدان من مظاهر الآیات
از [illegible] های علت کرده شدگان وظاهر شد فراهم کردن پراگندگی جسمها از جاهای ظهور نشانهای

البینات تحفة لطف کما فی صورة تاکید المدح بما یشبه الذم و نمط
روشن و رشتی آن مه بانیست چنانچه در صورت تاکید مدح بچیزی که مشابه بجو ست نمط ی او
التاکید الذم فی صورة المدح یکون للمنافقین عقاب و نقم نمایشی
چنانچه تاکید هجو باشد در صورت مدح برای منافقین عذاب سخت و عتاب

هر ذره از ذرات دلدادای شهادت یکتائیش کلامیست خالی از تعقید و ضعف تالیف و خطوط شعاعی
مهر تابان هر یک زبانیست موافق مقتضای حال گویا و فصیح و شریف لباس هستی موجودات
از کارخانه جود وی استعاره ایست + و برجستگی کواکب و خورشید اعلی از شعله طور ایجادش شراره ایست
در کتاب تالیف قلوبش التیام ذکور با اناث صنعت ازدواج + و در صحیفه ابداع غرایب اسلوبش
اضمار حبابای اجنه در ارحام امهات نازل منزله ادماج + با والای برتری پایه اش علویات
پستی مرتبه سفلیات + و با تقدس ذات کاملش تنزیه با تشبیه در پله برابری و مساوات
فقرات مرصعه افلاک مشرقات کواکب ابجد خوانان دیدش را درس بینائی + و اسجاع منوز
قماری و حمائم کوس بر آوازان نغمات توحیدش در شنوائی + بچیدگی غنچه و گشادگی نسیم در کتاب
گلستان حکمتش هم لف و نشر و هم جمع و تقسیم + و عریانی شاهدان اهیر از ثیاب کلام طالبان
شیوه بیعلاقگی را شرح تجرید تعلیم + سعادت استخدامش سرها را تاج اعتبار + و شرف تبعیت
گمنامان را سرمایه اشتهار + زبان سخن طرازان ذلیق البیان از ادای شکر بیپایانش احل
و بیان زبان آوران سحبان نشان از احصای العامش واماندی تر از فهمها قل + ایجاد
زندگانی این جهان را باعث اطناب جاودان عقبی ساخته + و فصل مشتهیات انفس را
وصل نعم مخلد جنان در قفا انداخته + دیباچه مختصر اتصال کاف و نونش را شرح مطول
گردش دایمی افلاک از ادای تفصیل قاصر و رسایل بینایان دقیقه شناس را در تماشای
کنه ذاتش عینک بینائی پرده تاریکی چشم اعمی + داغ لاله با وجود همارة سوختگی از پرتو احسانش
بهار + و آب گوهر با وجود کمال خشکیدگی در نظر ستایان بحر سعر قلنش دریای ذیکنار سلطانش بملک
آیات باهره سلطانیش آیت و الیه المصیر از بازگشت سائلان پلدر امکان به درگاه احسانش کنایتی
سبحان الله بازرگانی جهان حیرانم که کلاه و خامه رشته سخن بدست آن نیز سود آبنجری بکدام ملک و رو

۹۰

۹۱

وودل طفل مزاج که طلوح چنین عیاری سر از پی میزی کاغذ زرانده و سیدی حور نوی بشمار دیگر وب چگونه
تمنائی خورده نا بلیه صحبت سکوت نظر نهادن و بمعرض عرض بکمال ایستادن سهم من بود یارب
ماراچه افتاد پرده زبان بسر انگشت گفتگو از عیوب بل ناقابل برداشتن از طریقه خود شناسی و
بنمودند انم چون شد و چه روداد + در معرض ستایش حمد حمد آفرین در آمدن چون من احمد ابی
بسفینه کاغذی از دریای آب و آتش گذشتن و گنجشک بال بسته را تمنای نشستن شاخچه سدرة المنتهی
از بسیط غبار حستبن است + در میدانیکه مغی بندان قوی بازو و سر عجز بر بالین تسلیم نهاده اند تیغبازی
ازین بیدست و پا بدنما + و در مضماریکه یکه تازان در خلاب حیرت و دهشت مانده اند جولان بای
لنگ رنگین گیرناتوان نازیباست احصای ثنایش بفحوای لا احصی از قدرت تقریر امکانیان
بیرونست بل تعالی الله عما یقولان و صلی الله علی عبده و رسوله
خاتم النبیین و سید المرسلین خلاصة الماء و الطین و علة ایجاد الاولین و
الاخرین و علی وصیه و ابن عمه و خلیفته من بعده اسد الله الغالب
مظهر العجائب و مظهر الغرائب و مفرق الکتائب علی ابن ابیطالب
و اولاده الطاهرین الی یوم الدین و بعد بر آئینه ضمیر و اذهان اسرار بلاغت و صنعت طراز
دانایان رموز فصاحت و براعت منطبع میسازد که سالک طریق نادانی و بیهوده بستان بی جوری
محمد طاهر حید شریف مجالس نویس ابن حسین خان قزوینی عمریست که در دها و ملال و سهل و جبال از نکا
گذاران تصانیف لیالی و ایام دوران حیات و فرصت و سطایای همت میتازد و با خوب و زشت و بد و
نیک نبرد هعای باطن با میدانکه گشادی و رو دهد میتازد + در آغاز عمر و اوان صبی و عنفوان بهارستان
نشو و نما که هنوز خط جوز محاسن حجت آمیزش آبنای نوع نه داده بود + و بر هنه روئی مانند تیغ بران
قطع علاقه آمیزش هر کس مینمود اقصی سیر پای تردد و تگاپو دامن و باغ دلکشای
دیده خوانان ما فر نشستن مینمود حسن خط استادان در نظر جان شاهدان ما هسیما داشت و خار
طلب آن هر دم گلشنی در ریاض سینه میکاشت + تا آنکه بروشنائی شمع سواد و آشنائی
مهره سلیمانی مد اد و محرم تماشای پرچهره گان معانی نا محرمی که در حجاب ار
نقطه مخفی و محتجب بودند گردید جمال طاهر خط را بوست انغمر و قشر آن لب

دانسته در افشای نقود کمال ساعی و از نثار جواهر جواهر آتش در مراقب و مراتب شد و در تمامی ایام
متکفل مهام رزق متعد این سیار گلستان سعیلا فلکی که عبارت از [illegible] واعی از حی
ذکا امتثال نموده دامان همت روح مطهر از غبار آلایش ترکیب عنصری [illegible] افشاند
بهمراهی رحمت و بلدی مغفرت سفر دار الخلد جنت اختیار نمود و این نابلد طریق تحصیل معاش را
سامان اینکار از تحصیل کمال عاجز و دست بیاره از برداشتن این دوام تمنا قاصر گشت
چندی نیز بعد از وقوع این واهیه که شرح مرارتش بیرون از وسعت گنجائی عبارت ست
چون هنوز موی خط کلید طلسم خلوت نشینی نشده بود نقد عمر خلبس علم را سود امینمود تا هنگامی
چهره کسوت خط پوشید و خاطر بهانه جوی خلیع العذار گردید و در زمره محاسبان دیوان انتظام
یافت چنانچه شیوه دنیا پرستان پیشه خود نشناسان باشد زمام خود سر رسانفس نهیمی
تماشای گلعذاران ماه سیما گشت سگ نفس باند از صید آهو چشمان در تیه طلب گم گردید و دل
خواهش مند رخت اقامت از وطن مالوف سینه بیرون کشید و چون بلبل قفس شکسته که بعد از
عمری بصحن گلزار افتد سیار صد باغ و پروانه صد چراغ شد یا اسفا علی فوات الفرصة
فی ایام الغفلة گوهر گران بهای حیات برایگانی مال میراثی که بوارث ناخلف مخلف
شده باشد تلف میکردید و بفریاد دل مظلوم که در اوقات افاقه در پرده شکایت مینالید نمیرسید
درین اثنا باحتیاط آنکه مبادا اوقات بالتمام تباراج بطالت رود در مساقت شعر و تلفیق
انشا سگالش بکار میرفت تا آنکه چند درین دو شیوه پسند طبع [illegible] دگان و
مقبول خاطر سرو جوان گشته بدین دو عینک دورنمای روشناس دوردستان
شده رفته رفته بشرف بندگی صاحبقران زمان و مهد بسا امن و امان عیار نقد بعیر
شهریاری گوهر گران بهای دیهیم والائی و تاجداری نقش خاطر خواه کعبتین اقبال
فال مراد مصحف کمال شمیم از اهیر گلشن همیشه بهار جهانگیری مرات گیتی نمای صفای
رای در روشن ضمیری گیر آنکه ضمیمه بندی پسندیده طبع دشوار قبول و مشکل پسند هی
زلال کوثر بلند اقبالی و جوان بختی گره گشای عقاید سر در کم و دشواری
قوت بازوی قوی رائی و نیر و ز مندی آخرین پایه معراج برتری

92

دار بمندی و آداب تحمل پیوند داشتن و شجاعت ترجمه آیات ... بسالت
وجلالت مالک رقاب السلاطین مستخدم الولاة والخواقین السلطان
خدمت گیرنده والیان و خاقانان پادشاه

الاعظم مالک رقاب الامم ملاذ سلاطین العرب والعجم
بزرگتر مالک گردنهای گروهها جای پناه پادشاهان عرب و عجم

ملجأ صنادید ملوک العالم حافظ البلاد ناصر
جای پناه سرداران پادشاهان عالم نگهبان شهرها مددگار

العباد ماحی ظلم الظلمة والعناد رافع منابر الشریعة
بندگان نیست کننده ظلم ظلمه و دشمنی بلند کننده منبرهای شریعت

النبویة ناصب رایات العلوم الدینیة خافض جناح الرحمة
نبوی استاده کننده نشانهای علمهای دینی پست کننده بازوی مهربانی

الذی سدته السنیة کعبة الاقبال معول رحال الآمال السلطان
آنکه آستانه او ... کعبه اقبال است جای فرود آمدن شتران آرزوها پادشاه

بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان
پسر پادشاه پسر پادشاه پسر پادشاه پسر پادشاه

والخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
و خاقان پسر خاقان پسر خاقان پسر خاقان پسر خاقان پسر خاقان

فرد عالم اسرار سفید و سیاه + شاه فلک مرتبه عباس شاه + در ذروه سرفرازی پاینده باد

و چون محصل طبیعت را در تمادی ایام بطالت بالکلیه ... تحصیل علوم نشده بود
بمقتضای ... رشته گره ... بیکار ... کار ... + در چه
فراغ اشتغال ... اشتغال ... گشت بخاطر رسید که چون در علم عربیت
... اکثر مسائل بوده از ایجاز مخل و اطناب ممل عاری باشند و بزبان
فارسی نگارش نیافته و از آنجا که این علم شریف مفتاح کنوز اعجاز قرآنی

۹۳

و مرآت جمال شاهدان ستاره فریفته نیست عموم ناس را احتیاج بدان حاصل و چون اغلب اهل ایران
فارسی زبانند نفع آن شامل خواهد بود لهذا این کتاب که موسوم بمرآت الاعجاز است بصیقل
خامه در سنه یکهزار و دویست و شصت و شش هجری صفا و جلا یافت امید که چون اهل
اصطلاح را جواد قلم در عرصه پیموده اگر از ایشان دیدار خطائی گردد بذیل عفو
بران پوشند و در اصلاح آن کوشند و بالله التوفیق **دیباچه رساله که در علم**
اصول نوشته شده لله الحمد والمنة که گفتن گویندگان را مجال نمی آرد که بسبب
ابرام لام ملکیت و لام خصیصت از زیربار دین گران ستایش بلکه تحسین تزئین عروس سخن
بدین دو گوهر از عهده اتمام آرایش آن برآمده باشد معاذ الله ستایش حضرت واجب
بواجبی خیال محال و بمراحل ستایش دراز محل نزول قافله احتمال است چه توفیق ادای حمد بر نعمای
بی نهایتهای موجب حمد خدا و دعوی ادای آن مستلزم طی سلسله لا انتهاست هرچند
لب ازین سخن بستن کلید قفل باب چاره جستن و بیعت حضرت نبوی پیوستن است اما اگر دیده
بینش بعینک دیده وری نگرد داند که بفحوای مرج البحرین یلتقیان کشتی نشین این یار اخلاص
جستن خود را در عباب تیار بی انتهای حمد دیگر انداختن بلکه درین کشتی طوفانی زاد خود را با
باختن است درینحال چه بر زبان توان آورد که شنوندگان پسندند مدح اختیار سکوت غریق
این بحر را تن بمردن سپردن و سخن گفتن مانند دست و بازو زدن کشتی شکستگان هنگام مردن است
چون شاهد بسبب دلگشا وقت بعض و ابطه این سخن را پیرایه نکی [illegible] در برست پس تسلیم که
اشتم اوضاع فهمیدگان افتاده درخورست **دیباچه که جهت میرزا محمد طیب**
خاصه شریفه نوشته اند سپاس داری و شکرگذاری شاعر ضمایر موجودات
و منشی فقرات هستی کائنات حد بیان و کار زبان نیست چه ادای هر شکری مستلزم شکری
مجدد بوده ذهاب سلسله لاتناهی به براهین عقلی ممتنع است [illegible] نسبت شمیم اندازه
وحدت شناسی آنست که از آن مقام والا که پرواز [illegible] عنقای جمال را کمال اعلی
فرو نشسته فروتر آمده فراخور طاقت سخن گوید و را [illegible] الفهم عجب [illegible]
بوده سبحان الله چه گویم [illegible] عمر را از طلسم شکسته خط گره [illegible] بدام نظاره

۹۴

۹۵

مینماید با قدام توصیف چون ملایم حسبان با مری فراتر از آن پرداز و بے
دشوار تر و جه همت سازم ر سے سواد اعظم که ساکنانش با کمال خاموشی سخن
سرا و شاهد انش با وجود پوشیدن روی دلربایند در مجمع سخن طرازی آن لطف حرفان چشم بدوران
نجفت در زبان بیان را ادای به تمثال خاموشش میباشند صیاد نیست که مانند چشم نکویان
حلقه دامش در گرد سرمه پنهان و از لباس تماشای تجلی فام مداد شمائل معانی چون گوهر
و شب تار تابانست گلزار همیشه بهاریست که آبش میانجی جدول قلم از سر چشمه حیوان جاری
و گردشش به دایره و شکنج هر حرفی پریرویان معانی را بمنزله عماریست سیر این شبستان
کسی را میسر است که از سوختن دماغ شمع سواد روشن کرده بفروغ آن شمع بینش
این ظلمات را به چشمه سار معانی بر ده گلزاریست که خسروان سلیمان شان تماشای آن
می آیند و چمن پیرایان دست نوازشش بآبیاری آن گلها نشانید شادابی نید عا آنکه
ریحان خطی که از زمین بیاض این سفینه دمیده نتیجه دست بادشاه گردون سریر
و نهال حروف انموذجش دست نشان ما تبحر انی بی شبیه و نظیر سزاست که بخسر و بلند مکان
که گوهر خطش از شرف کتابه عرش را زیردست و بلندی مضامینش طاق فلک را پست
میداند و وفور مدادش از دود مان نار تجلی و معانیش را در شیوه اعجاز ید بیضای
نصرت موسویست هر حرفی چون خانه کعبه بندگان را از حوادث زمان بیت الامان و هر سطری
خط آزادی از غمهای غلامان تیره روزیست شناخت خط شریف این اعظم سلاطین ذیشان در باغ
امکان نونهالیست از شاخ طوبی در روضه جنان که الوان اثمارش از شمار افزون
و از حیز تعداد بیرونست نخست از این آئینه هنرنما مینماید که این خسرو بیهمال با وجود اشتغال
اشتغال اقالیم کمالات را یک قلم مسخر ساخته و مرکب بیشی از سائر سلاطین پیش تاخته
دیگر اینکه عمر در بندگی پیش از غلامان را تا چه غایت شناخته است اگر بازرا بے
این مشتاقان افتخار که علی مر اللیل والنهار باعث سرفرازی
است بعد و انفاس نقد حیات نثار سازد جان کمترین ... اشک
مشغول الذمه و آم ... اگر نه هم ... نجود ...

بودی مرا کوتاه بیان بیچ زبان تعریف و توصیف آن کی نمودم تا این راه دور و دراز را
باقدام کدام بیان پیمودم توفیق تماشا یافتگان را چشم روشن و ریاض خاطر گلشن که
غریب سبزه از گلزار صحیفه دمیده عجب گلی از جویبار خامه سراپا کشیده نقوش را رتبه شبا
[illegible] از جبهه عیان و معانی را فروغ مهر در جبین تابانست نمیدانم تماشا کردن یکعالم مطلب
در قالب انیم وف تعجب نمائیم یا از گنجیدن خم دریا این خوشدلی در پوست حیرت بر حیرت افزائیم و
یکدل از آتش شکرگزاری در جوش و زبان بیان بمقتضای عجز از ادای آن خاموش است

بیت یکجهان جان خواهم و چندان امان از روزگار + کاین جهان جان بدان جان جهان سازم نثار

آرزو بحصول موصول باد **دیباچه که حسب الامر اعلی بر اشعار سلاطین نوشته شده**
رنگینی مجلس سخن از اهم بزرگی تواند بود که بزم امکان را چون چهره حوران بهشتی
بمشاطگی دو حرف کن آراسته و این حدیقه غریبة الازهار را از سبزه بیگانه نقصان
ناتمامی پیراسته عناصر و موالید را بانتظام این بزم دلپذیر بوستان خلد نظیر چون پیشکاران
چابکدست برپا داشته و سایبان اطلس افلاک ابدست فراشی قدرت بر فراز ساکنان این محفل
والا افراشته از بار همیشه بهار این گلستان از چشمه خورشید در شبستان ماه تابان آب [illegible] و
آذوقه رزق و خوان نعم الوان در پیش تماشائیان این گلزار انجذاب نهاده و صدر این چمن
بوجود وافر الجود خلاصه آفرینش و مقصود تماشای اهل بینش علت غائی ایجاد نتیجه صغری و کبری
مبدا و معاد همین ثمره وجه امکان فایده ترکیب مفرح آشیان [illegible] کتاب نبوت بیت
القصیده دیوان رسالت فص خاتم پیغمبری خاتم سلیمان برگزیدگی و برتری محمد عربی
صلوات الله علیه و آله و شبه آجام قدرت الهی سیف مسلول ید اللهی تقویت شرع متین حضرت
راهنمای طریق الیقین کاسربای مرحله [illegible] کشتی چار موجه نوائب اسد الله الغالب
مظهر العجائب و الغرائب امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین علی ابن ابی طالب
و اولاد اطهار زیب بهار فزوده و بخامه فرمان این بوستان [illegible] شان
[illegible] و نیابت این برگزیدگان را در اتساق این بزم منتظم اجزا و تولیت این [illegible]
[illegible] افراشتگان سلسله جلیله صفویه که نوران چراغ و ریاحین این [illegible] اند

تفویض موده لله الحمد که امروز که نوبت نیابت دوده تولیت پادشاه ملایک سپاه ظل الله
منتهی گردید همواره به بینائی فطانت نجابش راز مکتوم را در سینه ارباب این علم معلوم دارند
و بانگشت اطلاع منازل از ملازان این باغ را در شار عرض نخلی بیشمار مدد همواره پیش نهاد همت
و ضمیر عدالت اقتباس آنست که از ارباب ابتیاز این بزم عالیکده و رنمای معنی از آینه دل
روشن و پیش دیده بصیرت دارند گرد میکه بشرف همعصر مباهی اند صدر نشین صفه افتخار
و اعتبار و جمعیکه بسر کشی توسن هستی مجال توقف نیافته مرحله پیمای حیات گشته اند
محلی بزیور اشتهار باشند و چون اصناف انسان میزان سخن سنجیدگی میدارد و عیار
هر یک را صیرفی این محک بر طبق اظهار سنگ دارد همواره خواهش آن میدارند که جوهر
روا هر کلام هر یک در گنجینه صحیفه مخزون گردد که جوهر شناسان را از ملاحظه آن اطلاع بر یک
آن حاصل شود و بفحوای صدق تمای کلام الملوک ملوک الکلام بر سراچه ضمیر اقدس خاقان
و عکس افکن گردیده که با ریافته بزم بندگی محمد طاهر وحید مجلس نویس این را بری درخشان را
در سلک التیام انتظام دهد دیباچه که بر رساله علم عروض نوشته شده
نیایش ستایش درود و آفرین شایسته آفریننده تواند بود که بغواصی قدرت بالغه از بحر بیکران
نیستی گوهر بنیاد هستی انواع موجودات و اصناف مکونات را بر آورده بر کنار خوان شهود
و بساط اظهار نمود گذاشت و از ترکیب اجزای پریشان حروف تهجی علم والای فصاحت و بلاغت
که مانند شجر طوبی در ربع قلوب هر یک از ساکنان ربع مسکون شاخ مثمر و غصنی زهیر دارد
بر افراشت نیرو می حکمت کامله اش چندان زلال معنی که در ظرف تقریر در نیاید در قالب
گفتگو بگنجید و آنمقدار متاع اجوبه کاری که مطایای افکار بالغ اندیشگان قوی نیرو از کشیدن
آن عاجز باشد بترازوی سخن سنجی چنانچه گوهرهای منثوره سیارات را
در اصداف ... سبعه سموات بجوهریان رشته بینش نمود جواهر معانی رنگین را
و در دماغ گردان بجوز رشته لیلین دریافت نمود قصه تطویل احسان بیپایانش
... بستن منکران نسیط جهالت کوتاه نگر ... دریای بدیع الالفاف بیکرانش
... مستغرقان بحار نعم لا متناهی مجموعه ... از هم لیسی فیض شامل

ولطف کاملش هم زبانی را بحر خوانی میسر و قریب و بعید را زمزمه الکنی نوال فیضانش را بحر بهره ور

مغفر پوشیده رویان معانی و پردگیان مضامین از تابش آفتاب اظهارش بانهایت احتجاب

در استار الفاظ تو بر تو عریانی و منشرح و گنج خانه دقائق نکات باوجود دستگی باقفال انغلاق

برروی نقابان زمین سخن مفتح از هر ترنج خنیاگران بزم شکرشس جان گوش برآواز آن نغمات

تحمید و سماع واز دستگیری برداشتنش پایه قدر افتادگان کوی گمنامی در بلندی

وارتفاع کاهل قدمان بادیه سعی ببدرگی توفیقش بلندار پشتی پرپیش افتادگان دشت

وریل و برق رفتاران دشت پیمار از دامنگیری منعش اقدام سبکپوئی در خلاب وحل

هنرمندان سرآمد و حیران از رکاب مدیح سکالیش اعجمی و مقتضب دیده وران دوربین را

در هنگام تماشای بستانسرای نگارش چشم بینش در نقاب آهنین محتجب نهالی که آبیاری

تربیتش از حدیقه دل بالاکشد محبت و برکنده و هر سرکه نه از هوای او بتاج اعتبار مسوح با شد

در بزم امتیاز مانند حباب بزیر افگنده است ارکان کائنات نظر باصل اصلش از سخیف

ومقالات درست اندیشان جدید النظر در اخبار کنه ذاتش از سخیف در از دستی ادراک

از قبض اذیال در یافتش قاصر و مشعل فروزان لا ال هم وان چون [illegible] گان ظلمت آباد وهم

گرده راهی از تگاپوی مالاحصل خائب و خاسر دلهای تهی از ذوق آفرنان فدلعمر

چون حرف امر اجوف از سینه محذوف و تلاش متلاشیان تحصیل کمال بی اعانت

تکمیلاتش بوقوف و مکفوف خرمهای جازبان از تیغبازی حیف ز سفها و آخرم و دل و زبان

کوته اندیشان و هرزه درایان از باسامی عدالتش اخرس و ابکم تعالی شانه جل برهانه

واعظم شانه که بیت المعمور امکان راکه در آراستگی چون طاق ابروی خوبان جهت نداشت

بوجود وافر الجود مقصود معمای آفرینش قبله بگشایی و نمکین حلاوت اثمار شاداب ایجاد

نتیجه صغرا و کبرای مبدا و معاد رسول الثقلین فرمانفرمای خافقین خاتم الانبیاء

سید الاصفیا مستز گردانیده و نوای صیت بلند آوازه گیتی را بمسامع ساکنان

عالم علوی رسانید از مرغوله شعر مشکین مسلسلش حقهای حواس ارباب

شامه را عطرآگین و طبق پوش گلهای حدیقه ملتش پرده چشم تماشائیان

گلستان شهود چون اوراق گلهای بهشتی رنگین با آنکه پایه و دون شاعری با شارعی بصوب
مولاهی جاهش نعیت صاحب لوای محشر و رجوع خلایق در یوم النشور ما من شفاعتش بند
ترجیعی مختصر سنت نهی سلغ فیض ازل که در رسانیدن انعام عام مژده بندگی منت پذیر
بوده منت گذارد و تحمیل بار تکلیف ست مطلبش بسبکباری حمالان اثقال معاصی بود و
نه گرانی بار سبحان الله پایه رعایت رعیت و مرتبه غمخواری امت ازین بالاتر تواند بود
که ذات اقدس و نفس مقدس اسد الله الغالب غالب کل غالب و مطلوب کل طالب
مظهر العجائب و مظهر الغرائب و مفرق الکتائب امیر المومنین علی بن ابی طالب را
بمضمون صدق مشحون لحمک لحمی با نفس مطهره خود پیرایه اتحاد پوشید که اطاعت
پیشگان را بند پذیرفتن یک فرمان دو امر احتم مقتضی و از یمن تحصیل رضای مرتضوی نزد خدا
و رسول مرضی باشد صلوات الله علیهما و آلهما الطیبین الطاهرین و بعد بر لوح اظهار می نگارد
که محتاج عنایت بیغایت رب مجید محمد طاهر وحید مجلس نویس که از آغاز ابتسام صبح تمیز و
شعور و بدایت نشو و نمای بهارستان بروز و ظهور که هنگام گرگ و میش اشتباه و غفلت و اوان
آگهی نیش بیخبری و آگاهیست پیوسته خاطر از زور طلب ناتوان و سلوک سالک بیدردان
بر خاطر گران بود از ملاحظه الف ابجد بخاطر میگذشت که جریده رو بادیه وصول باشد و از
سوهان نشستن فرشت درنظر داشت که زنگ نادانی که چون بخار دریا لازم دلهای عموم
ناکرده کار انسان از آئینه ضمیر زایل شد تا برافروختن شمع سواد و روشن شدن کاخ
دماغ و پسندیدن پرتو شناخت شاهدان کمال با حسن ظن خود عشقی مباحث
و مرکب سعی در تلال و وهاد غش و همین هر مطلبی می تاخت بعد از آنکه چشم باطن
محرم خلوتیان معانی گردید و حجاب نابینائی از پیش دیده بصیرت برخاست چون
بلبلی که بهر گلزار بر گلی [illegible] غیوری که در خمکده بر مل افتد بر علمی جداول [illegible]
و فریب و هر فنی علیحده نمازنگر آرام و شکیب نبود و درین چه شبهه که
گمگشتگان بوادی قحط که دو چار خوان پرنعمت الوان گردند و در جمیع
به یکبار بند دیگری اشتهاء سرود در تحصیل کام و حصول اهم امور مانده خاطر اضطراب

شرست و دل حیرت پرور خواهند بود و بعد از تأمل بسیار به تکلیف عقل عاقبت اندیش تحصیل علوم
رسمی که پایهٔ معراج ارتقای مدارج کمالات است در نظر بینش رجحان یافته نقد اوقات گرامی
بذل قیمت آنجنس سامی گزید و دماغ واماندگی ازین نشاء بیچاره و بال رسید هرچند که دلها
در اشتغال باین امر حسن و شیوهٔ مستحسن معمور بود انا الحکیم علیکم بحسن الخط دست از قرین شغلی که خامه را امتیاز
علم کاویانی تواند داد برنمیداشت و تخم ریاحین از حروف و نقاط در حدیقهٔ صحیفه میکاشت بالجمله با دست و دو داشته بر
حیات گریوه پست و بلند باین و تیره طی میشد و معانی کلیه در سفر با گزیر معین همراه و همه فرو تحصیلها مجزون میگردید
تا آنکه کارکنان قضا تحصیل را بنه مقرر را که نخست مقالید آن در دست متکفلان مهام اولاد
میباشد در قبضهٔ سعی این سیار گلستان همیشه بهاری علاقگی نهادند بلکه رزق بسیاری از
بلند زمان آن مسافران بار نیستی بالمیز باسم این نابلد طریق کسب معاش برات مستمری واد بلد
به تکلیف امیدی عطف عنان از تحصیل مرام نموده در زمرهٔ محاسبان دیوان انتظام یافت و دست 100
و دلی که داشت بتاراج گم شدن رفت و نفس یمنی مراتع خود سیری چریدن آغاز نهاد و قوت
حافظه نزار و بیمار و ساغر مطلب والی نفس اماره سرشار گشت رفته رفته چشم روشناس دیدن
و دل خونخواه طپیدن شد مطالعهٔ بیاض گردن و صفحهٔ سیما ساحتهٔ اشهارات و شفار حجاب پذیر
و متاع کسب کمال گرد کسادی گرفت اشعار عاشقانه و ابیات در دمندانه و
سرود بلبلانه از متمنیات گوی پیشین ربود و بآب تازه هان تحصیل بر چهرهٔ خواهش گشود
از رفته رفته گرمی صحبت باده شیرگان خیال خار خار ضمیر را شعله ور
گردانید و زبانهٔ آتش زبانی و فصیح بیانی بکرهٔ اثیر رسانید نشئه که
گلستان از بادهٔ صبوح و گم کردگان کشور حیات از اعادهٔ روح یابند از اشعار
بلند می یافت و غیر از تماشای سیاه خیمه نشینان سطور از هرچه در نظر می آمد
روی دل برمی تافت تا درین امر توغل بجای رسید که باوجود اشتغال
شبانه روزی لحظه از فکر خالی نبود و در هنگام غنودن بر بستر آرام
[illegible] ازان نمی غنود چون ارباب ثروت و اصحاب جاه

جاه و مکنت که معشوق خاطر خواه را در پیرایهای مختلف بر خود عرض دهند و از غرائب اسلوب در صدد
سبز بهارستانی تازه نمایند بعضی از خرائد و اغانید مضامین در لباس نظم دری در جامه نثر عربی کاسه
اهل بینش را جلوه ظهور می یافت بمقتضای آن طلب شیئا وجد وجد فوجد در نغمی کام
خواهش فهمیدگان مطلب ساخته شد و نقش از رنگ خیال نکته موی دقت پرداخته آمد
بدین عینک دور نگار و شناس و در بستان گردید و آوازه سخنوری معانی باقاشه
و ادانی رسید و چون بلمع ضرص آئینه بدن نمای شاهدان موزون خیالست در پرداخت
آن نیز سگالش بعمل آمد درین ایام که زبان فرمانفرمای صاحبقران زمان ممهد
بساط امن و امان قره باصره شهریاری و کامگاری غره ناصیه جهانداری
سُلطانُ سَلاطِینِ الزَّمانِ المُتَمَکِّنُ عَلیٰ مَسنَدِ العَدلِ
پادشاه پادشاهان زمانه قرار گیرنده بر مسند عدل
وَالاِحسانِ آفتاب عالمتاب وَرَفَعناهُ مَکاناً عَلِیّاً عالی قدر برج
وَلَقَدِ اصطَفَیناهُ فِی الدُّنیا عامِرُ مَبانِی الاِسلامِ هادِمُ قَواعِدِ
و هر آئینه برگزیدیم آنرا در دنیا آباد کننده اسلام ویران ساز
اَصنامِ کَهفُ الثَّقَلَینِ مَلاذُ البَرَرَةِ فِی الخافِقَینِ الَّذی
بتان پناه جن و انس پناه نیکان در مغرب و مشرق آنکه
اِنتَهَت سُؤالُ السّائِلِینَ اِلیٰ بابِهِ وَاخضَرَّت
منتهی شد سوال سوال کنندگان تا در وازه او و سبز شد
رِیاضُ العالَمِینَ بِفَیضِ اِحسانِهِ مُحیِی مَراسِمِ العَدلِ وَالاِحسانِ
باغهای عالمها بفیض احسان او زنده کننده رسمهای انصاف و احسان
قامِعُ نَوائِرِ الظُّلمِ وَالعُدوانِ مُنَوِّرُ مَصابِیحِ العِلمِ بِاَنوارِ
کُشنده آتش ستم و دشمنی روشن کننده چراغهای علم بنورهای
الهُدیٰ مُسَجِّلُ مَناشِیرِ الفَضلِ بِاَصنافِ النَّدیٰ مُمَهِّدُ
راهنمائی سجل کننده فرمانهای بزرگی بانواع بخشش راست کننده

ارکان الخلافة بالعدل والانصاف مشیّد بانی السلطنة

ستونهای پادشاهی با عدل وانصاف استوار کننده بنیاد پادشاهی

بازالة الجور والاعتساف واقف اسرار علومهم وحکمهم کاشف

بسبب دور کردن ستم و بی راهی آگاه رازهای علمها و حکمتها کشاینده

استار علّم الانسان ما لم یعلم عیار نقد بینش شهریاری

پردهای آموخت انسان را آنچه نمی دانست

گوهر گرانبهای دیهیم والای تاجداری نقش خاطر خواه نگین اقبال فال مراد تنفاولان مصحف کمال شمیم ازاهیر شیمه بهار گلشن جهانگیری و جهانداری مرآت گیتی نمای صفای روشن ضمیری یاگیری کند خصم بندی پسندیده طبع شهسوار قبولی مشکل پسندی لال کوه بلند دهای وجوان بختی گره گشای عقده سرو رکم دشواری و بختی قوت بازوی قوی رائی و بی مرمند سے آخرین پایه معراج برتری و ارجمندی ثمر شاداب نخل پیوند دانش و شجاعت ترجمه آیات بینات بسالت و جلالت درّ گرانبهای صدف صدیم المثالی مصرعه رسائی فطرت بلند و همت عالی حضرت ونصارت بهارستان فتوحات نامه سرو بستان مرد و مروّت السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو المظفر شاه عباس ثانی حسینی بهادر خان ادام الله ایامه اقباله الی یوم الحشر والمیزان و بر خلاف از منه باستانی متاع فهمیدگی رائج و جنس ناقابلی کاسد است برادران معنی و آشنایان دوحانی مکلف ساختند که رساله مختصر در علم عروض و قوافی پرداخته آید که همگنان را عینک دوربینای تماشای پرده نشینان معانی بکونه بوده باشد حسب التکلیف احباب و اخوان ارتکاب آن را اهتمام داسته با آنکه نسخه مشتمل بر این علم در نظر داشت انموذجی از منقوشات صفحه خیال بر دفتر اظهار نگاشت و بجهت سهولت دریافت مرتب بیک تمهید و دو فصل گردانید و بالله التوفیق دیباچه که بجهت دیوان میر نجات نوشته شده کتابه پیشطاق دولت سرای سخن نامی سخن آفرینی تواند بود که از سفتن گوهر دو حرف کن که در صدف عدم مکنون بود مجمع منشور قابل بوده ست جهات مخمس حواس و رباعی اسطقسات مثنوی بست دلنشین

۱۰۲

آشکارا نموده آن قصیده مجاذات احمال انس و جان بجر طویل حرکات زمان ترکیب بند اصناف

حیوان و ترجیع بند انعام مع جودت پیش از قیاس را برشته انتظام و التیام کشید و صف نعال

مجلس هستی یعنی انسان خاکی نهان را که درین بحر بی پایان و محیط بیکران از زیر دستان

بوده به پیروی عواص عنایت شامله از حضیض قعر ناپیدا کرانه قعر بی بلندی باوج تاج امتیاز سرفراز

برکشید و این بشت گل را مخزن جواهر اسرار جزو کل و منزل مقصود سالکان سبل گردانید ساکنان

شهرستان معادن یعنی لعل و یاقوت را که بصفای آبروی اعتبار متعالی و در مهران اظهار جوهر

دقیقه یاب بحسب قیمت عالی اند لعل مشتاب در آتش هست که از در بند جمادی خلاصی جسته منوجه

بیت الله انسانیت گردند و لسروان نبات یعنی لاله و گل را که تاجداران اقلیم شگفتگی و انبساط اند

مانند سلیمان مسند سلطنت بر هوای وصول این بهشت آباد گسترده میباشد که خود را بتقریب

مقربان غاذیه و ماسکه بقاوبسا ارباب عرفان بند ند غزالان از بهوس دریافت این اهلی شیرین

صفات چون مجنون بیابان گرد و لساط عناصر در معرکه امتزاج و میدان مزاج از زد و خورد

فعل و انفعال و شکست و ظفر کسر و انکسار کیفیات بهوس این مطلب باهم در نبرد اند چنانچه این گوهر

را از ین کان و این قطره را ازین عمان آبروی افتخار بخشیده همچنین دل و زبان را از ساکنان عظیم الشان

این مدینة الشعور که دار السلطنت سلطان روان است برگزیده یکی خواه نخواهی را تبه تجر و نزد ان

معانی و دیگر را رتبه محرمی و ترجمانی داده و از دیده دریچه باین گلستان همیشه بهار

بیخزان کشاده و صدای عام رخصت دخول آن بهشت آباد در عموم آورده از زمان

در داده و منادی عنایتش ندای بشارت انتمای ان لله کنوز تحت العرش

مفاتیحها لسان الشعرا بگوش هوش ارباب دریافت رسانیده و مجال

من بیچاره آن قاصر بیان یعنی سیلی خور امواج حادثات طالب طریق اخلاص

و نجات بچه زبان طریق حمد پدید و بچه عبارت شکر عطایای لاتنباهی گوید چون اتیان

بران فوق طاقت انسان و خارج از وسعت آباد بیان است عطف عنان ازان وادی

بیجاپاین نموده بر لوح دریافت نکته سنجان می نگارد که چون عندلیب ناطقه که خوش

نشین شخان شاخ بر شاخ افنان این بوستانست در این گلستان خلد نشان عصر رشتا

بکسر و تقدیم فوقانی بر تحتانی یعنی آمدن ۱۲ افنان بفتح اول و سکون فا جمع فن یعنی شاخ درخت ۱۲ ... بروزن کریم یعنی آواز طایران ۱۲

وگاه بنگاه پرواز جناح خیال بسیر آن بوستان سخنان شتافته جهت سخن شناسان که هم
براه بازگشت سیاران این گلستان اند گلدسته از گلهای رنگارنگ سخن بدست خیال بسته
لا ابالی در کنند این سعدان روح فرهاد را بوصال شیرین معانی یعنی معانی شیرین پیوسته نقد
فرصت خرج وگوهری چند فروزان مخزن بیان درج نموده آئین درج را مهری جز نگارت
دوشیزگان سخن نیست واین عروس را پرده بر چهره دلربای غیر از دیده دل واکرده
وچون مخزن را قفلی ناچار وگنجینه را حارسی در کار است که نامحرمان را از آن دست
وصول کشیده وجه تعرف پیچیده باشد باب این بیت الصنم را قفل ابجد مقفل وکشاد آن را
بمفتاح دریافت حرف شناسان محول ساخته سبحان الله عجب گلستانیست که گل
لاله این بوستان چون عندلیبان نوا سنج وخوش الحان وسرمه خوردگانش چون
مژگان نیکوان حریف حرف وهمزبانند سخنان شوخش را در قید آرمیدگی رقوم
بازیگوشی طفلان دبستان مژده آزادی شنیده ومعانی بیانش را بی تکلفی عاشق
لاابالی بمعشوق رسیده شیرازه کتاب را از شوخی شان چون رشته طاقت عشاق
از نظاره معشوق خطر گسستن ونقلهای نقل شیرین لبان را که ریخته شیره حیات
باکام پسند تریاکیان صحبت چسپان اختلاطی پیوستن گریز قصائد را دلربائی پس کوچه خم
گیسو ونزهت خدائی قطعها را دلکشائی فاصله خیابان آبرو بیداران این شبستان را
هر دایره دهانیست بذکر خفی گشوده وعطر جهانداری مشکین لبانانش چهره آسوده دلهای
عاشقان غالیه سوده گلستانیست بیدرو بند وشگفته رویانش بی تکلف زرد وپیوند سوخته
برشتگانش را چشم انتظار براه وارسیدگان که کی از راه انتظار در رسند وشیرین کاریش را
گوش هوش وقف آنکه لذت شناسان این شهد را که انگشت پیچ زبان گردیده کی چشند سیران را
تکلیف مهمان بکار ومائده سخن درمیان تکلف برکنار است درد لیشانه بزمی چیده وبقدر
سرانجام طاقت خوانی کشیده اهل مشرب را شراب ریحانی ریاحین معانی در جام زاهدان را
حور وغلمان نکات بنقوای قطوفها دانیه که بر جهت تخصیص را مشاهد که بیاد انگار
آن سرو چهره پرگیاش از غبار کشادی پرگرد گرد ودیباچه که جهت بیاض

۱۰۴

آبداریاشی نوشته شده طبیعت که نقشبند شعرباف خانه سخن است قماش کاری تازه به نظر داد
واز محمل دو خوابه فکر و خیال هردم صورت بدیده تامل می آرد و میخواهد که زمین بیاض سفینه را از صفحه
شاخ برشاخ بلبلان گلستان بیان نمودار نقش از رنگ سازد و فرشی ملون که جامه کلفند
بهار را به نظر بینندگان جوار گرداند برای مسند نشینان بساط سخن انداز داز قلم و ناز آهو چشمان
ترکستانی شگفته روئی باغ خیال آرید داز فصیحه کلام شکر لبان شیرین سخن برای نقل مجلس
ستان معانی خوانی ترتیب نماید که جهت رطیب باغ هی دمزه باغ و کنج فراغ مهیا و آماده باشد
بجهت مامی ندیده ایم که تعلقش بود از خویش + غیر از شراب سخن اشعار با مزه + سوداگران سفر
و تتبع از هر سفر از امصار و قطری از اقطار مانند فرخ آباد حسن معاشرت و عباس آباد جلادت
و شجاعت و قزوین نرم خوئی و الفت و تبریز سلامتی و صحت و مشهد مقدس جانفشانی و شهامت
و کربلای تشنه لبی و مفارقت و چین بدخوئی و نزاکت و ختای بی پروائی و عدم مروت و شیراز
مهر امهات عطوفت نهاد و بیجاپور عقوق اولاد و اصفهان کثرت غنج و دلال و کاشان از
روی وصال و قندهار شیرین سخنی و حلاوت و سبزوار خط نونهالان سرو قامت و بحرین
دیده تماشا و حیرت و شام غریبان بیکسی و غربت و مکه مکیدن لب شاهدان و مدینه
الرسول پیغام وصال مشتاقان و کرمان صبر ایوبی و ملتان منکر معشوقی و دلگو
از هر قسم متاع که یافته دست خیال استادان دقیقت پیشه است پشته پشته آورده اند
و در انتخاب هر متاعی بجای پای دقت و استادگی دندان بر جگر افشرده پوشیده
که قباهای شالی که در کارخانه خیال از موی میان و زلف بتان و خط گلچهرگان
با تمام رسد و زربفت طلا و نقره بافته از خیال سیمین تنان زیب دهی رنگ
و دل باختگان انجام یابد نه بدان قماش خواهد بود که دست قدرت ارباب صنعت
بدامن آن رسد و از نظاره گل و برگ آن هر مشامی بوی اعجوبه کاری
و بدیع نگاری کشد این باغ همیشه بهار گلستان که انوری نوری از این
انوار و ازهری برگی از این ازهار و [illegible] و وحشی نهالی از این اشجار
و [illegible] دلی [illegible] از این انهار است [illegible] صاحب اطلاعان [illegible] که [illegible]

تماشای این بهشت آباد یابند چون آب در حوض وجد و آب آذری بفراغت برپشت نخوابند و
باکمال آمیدگی بهترین بوستان نمایند هرگاه من مجنون بی پروا که در بیابان بی تعلقی
و سودا که کلهٔ لیلی در بر حوصلهٔ آهوی خیال دارد در گلکاری این بوستان برای
خوشوقتی دوستان دماغ سوخته و چراغانی چندین افروخته باشد روا نیست که اتفق طبعان
پروانه‌وار بطوف آن سرگشته و بی پروا نیایند و از میوه های پیوندی ناز و نیاز حسن و عشق
این روضهٔ همیشه بهار لذت نیابند شکر الله که این بوستان از تاراج این آفت رسته
تماشائیان چون درگرفتن چراغ از چراغ و سفر کردن بوی گل از باغ نقصانی نیست
چندانکه موائد نعم این خوان آراسته برگیرند همان نقشهای تمامی برجا و این شمع فروزان
بدستور نخست صاحب ضیا است سخن کوتاه قصهٔ مختصر آنچه در پردهٔ بیان حسن صورت
آن منصهٔ ظهور کشیده سخن است که از دریای محیط تجرد به قصد دلجوئی و پای در گل فتادگان
گلزار تقید نخست وارد شد صورت تصوری و تصدیقی گشته جهان آباد قلوب ارباب عرفان
را مقر و مسکن میسازد و از آنجا لباس موزون الفاظ در بر کرده از خیابان زبان و دروازهٔ
آوازان بکوچهٔ هوش و دریافت دانایان در می آید و گاهی دنبفشه زار خطه رحل اقامت می اندازد
و مانند آب زندگی در ظلام و پرتو چراغ در تاریکی شام جان را تازه و روی مجلس را
صاحب غازه میگرداند مدتی تا قوت روح یعنی نفس همدم و شبهای دراز در خلوتکده
پردهٔ دل محرم بوده چنین مهمانی لامحاله بغایت گرامی کفران نعمتش نمک حرامیست آنرا
که دیده بصیرت بینا و آئینهٔ دل صاحب جلا باشد بی اختیار بطوف کوی این لیلی نژادان
می آید و مانند مستان لا یعقل ترک خودداری مینماید و آنرا که غبار دیده تمیز سد راه گشته
طریق تکاهل پوید محرومی او را بس دیگر کسی چگوید

دیباجه که لب الاشارات خود تالیف نموده نوشته آمد

نیایش و ستایش کریمی را سزد که بنا
اعمار انس و جان را از تار زبان بود و پود سپاس درهم بافته و رشتهٔ زرین
خطوط شعاعی جهت اتمام اطلس گلباف سپهر بدست قدرت تافته خامهٔ صورتنگار
هیولی را جهت خوش نشینان گلشن وجود شجر قابلیت های شاخ بر شاخ مفرد کرد

107

و در خانه مرکبات طرح اختلاط و آشنائی میان مخالفان ضد او انداخته آب مینا

دار آسمان حباب سبز بلهای تجلی نموده و گره شرار را گره کشائی نما یانند غلغل غنچه از هم گشوده

شگفته وتو منبر خاک زا لعبه زنگ سرهای تماشاور قدرت کرده و مصلحت بهار اکی انفاس حیات بخش

زندگانی شعبه ازانست اگر تم ممیانجی آب و آتش آورد آب انعل شتاب در آتش از آن

نان روز خواران را در بغل دارد و رگ ابر بهاری از آن سر باز است که نقطرات باران

نعمتهای الوان مردم شیار درخت سایبان ارزاق بیپایانش که دست قدرت ضامن ایصال

انست آسیا های آسمان میگردد و این منعم حقیقی با وجود پاکان آن اغصان اشجار رو دستیاران

اوراق و ازهار در رسانیدن وظائف مقرره موظفین خوان نعم فرو دست به نیروی فرمان

امر کن دیو نفس نبات که خدمتکار ریز زاد الهی فواکه شیرین حرکات میباشد از تعب خدمت

شبها در خواب و شبها بیدار رود در حالت بیداری و خواب این حارسین

مخازن نقود ارکان دیده دیدبانان لطف پنهان کوتوالان قلعه آسمان بنیاد خبردار

از سردوئی برف دوم سردی زمستان تنور گلهای بهاری برای پختن اثمار

گرم واز گرم خوئی چسپیان اختلاطی تابستان و بیع دلهای سخت استخوان اثمار

نرم ست در شکنجه صیاد قدرتش دریای محیط و عمان چون ماهی بر خاک طپان و در ادای

شرح قدرتش زبان آتش بیان شعله از بیم سهو و خطا بر خود لرزان ست نباتات

بفرمائش خاک خورده حیوان را چون دایگان مهربان بشیر نفخ اوراق و اغصان

می پرورند و ریشه های درختان چون خدمتگاران چابکدست برای آسایش

نازپروردگان و اتجسر گلهای بوستانی را می گسترند مفتاح گشاد کارش

طیور از نفس ... قلعهای در بسته بیضه با در می آیند و غنچه هاے گلها بیلات

بسیار متخفه را بگمارش با پای به دامن پیچیده از کمین مکامن شناخته ما

بر افراز منبر ظهور برامده جلوه گرے مینماید چراغ درخشان

برق را الفت سیلهاے قطرات ریزان باران برسان افسر فروز

زمین رشتهها که تابینده دست قدرت ست تا ها سے

اندامی برای موزونان سروشمشاد رسید و زرد گاهی صورت آن شی بفحوای الصلح خیر وساطت
صورتهوای بخانه خالی صورتنمائی بر می آید و گاهی بفرمان قهرش چون ناخن
سباع گره از رشته وجودش میگشاید و قوت غاذیه را بی زبان سخن طراز خادمان
چهارگانه جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه مطیع و فرمان پذیر و مصوره را بی میانجی خامه موی
موکاغذ نیست خوش قلم در پذیرائی تصویر در راه سرعت امتثال اوامرش نفس سوخته صبح را
نمودار شب ظلمانی و در حقه طبیب حکمتش برای درست کردن شکسته رنگی ماه شبهای تار را
خاصیت میانی انسانی و کانی خورشید را در طریق اطاعت از فروغ خود دامن بر میان
استوار و دربار درتروهش فرمان خار و خس کلفت بفراشی اضطرات خاطر از دل برکنار
عقد اخوت سیارگان بادوران آسمان در تربیت گوش برآواز آن سمکیات محکم و
حال طبایع کلیه از تشویش چگونگی باز بود اشخاص کائنات درهم و برهم است فرس فرا
دریا عسکان دقایق از معقولات اول و ثوانی در عقال حیرت و دیده بینائی حکمای دقایق بین تا
از سیاهی شبهای جهل مرکب خواب غفلت ست دلها را بدلهائی رشته پیوند محکم بسته
و بال الوان طیور رنگهای عشاق را بی طپیدن درهم شکسته انسانرا که در صف نعال مرکبات
جای دارد کمند بلند دوی آسمان از عقل در اندیش کرامت نمود و مونداق رغبت عبادرا
از چاشنی عبادت طاعت پیشوای تقلید راهنمای خافقین لذت برلذت افزوده از
برگزیده را چون عقد آخر تمامی عدد جامع فضائل پیشینیان ساخته و آئینه خاطر انورش را
از زنگ هوا و هوس خیال اغیار پرداخته نور شمع بد فروغ شریعت غرا را از درای ظلمت
ادیان منسوخه چون ثعبان موسی سراپا دهان نموده و به پرتو این چراغ خورشید ضیا
بینائی شبه طبعان ظلمت جهل مرکب آزموده این آسمان خورشید نشان را از دوازده
ست ماهیت که اثنین آن را باهم اثر قران سعدین ست موجب استحکام شرایع آینکار
و شنوندن فرمان ایمن گوهر والارا دست بدست بخازنان اوامر و نواهی یزدان سپرد
صلی الله علیه و آله و بعد مراث اذهان باریک بینان معارف منطبع میگرداند که عندلیب
آشفته بال پریشان حال خاطر در پرواز حدائق مختلفه کتب علمیه بصحن گلزاری

بلب الاشارات و مفهوم بود در سلوک مصنفات افضل الافاضل وقت خود علامه رازی منظوم بود
گذار نمود الحق گلشنی دیده شگفته بود یا انش مانند غنچه هم خند جلوه گر عطر یاسمن و شاهد انش را چهره و
گلگاهی بر باد خویش فحاشی تهیج سیران گلستان که سیار انش را عطر گلهای کیفیت باده ریحانی
جامی مست و حیران اقتضا [illegible] که این پوشیده رویان را که در هودج الفاظ غریبه از نظر تماشاییان
مستور اند حلیه پیراهن نمای عبارات فارسی که حکم آئینه بدن دارد محلی ساز تا بعضی از ارباب
فطرت را در تماشای جمال آن دلربایان طلبی طریق بگلزار الفاظ سنگ راه نباشد و این جامه
که باندام دلربایان گلفام به تیزی فهم جدید بریده شد در یکهفته بسوزن نوک قلم در رشته
پرپیچ و تاب رقم با تمام رسید توقع از مکارم اخلاق ناظران این بوستان آنکه اگر خار اغلاقی
در پیراهن شاهد مدعا ببینند از اعتراض زهرآلود احتراز کنند و عفو و اغماض را بر طعن و تثریب
برگزینند

دیباچه که بر بیاض عزیزی نوشته اند

سخن که بجادوکاری معانی تازه سامری و از سفینه‌های گاو زبان
را گویا و انوار روح الامین معانی را لباس دیجور نقوش و رقوم و ادهم فرس
دلها نموده کلیمیست که از صحرای تجرد بر شناسایی آشنایی روانه طور وطوی نفوس
انسان وادی ایمن دل و شجره زبان به صفت اصلها ثابت و فرعها فی السماء
در حدیقه مدینة السلام دهان انگشت نماست گردیده و نقوش بشیر را که هر یک در مصر وجود
[illegible] کنعان قوی و حواس را مخاطب بخطاب انا ربکم الاعلی میگردانند
در ربقه تسخیر و فرمانبرداری کشیده بحر نظم را بعصای قلم چون دو مصرعه بیت از هم شگافته
و بر بنیان نثر را غرق سهمان عصای معجز نما که قصب السبق سخنوران لقب دارد بهم بافته
بر ساحل [illegible] لفظ و معنی که برزخ تجرد و تجسم ست خضر سبز پوش خط را پیشوا ساخته و آنکه
[illegible] را رسند [illegible] بر هوا گسترده میباشد در غار نار صماخ رحل اقامت انداخته
موسی را از نسبت کلام آور نما کلیمی بلند و ادعیه مسیحائی بوسیله [illegible] اجابت را
[illegible] همت با آنکه بعلو [illegible] تقدس ش آلوده غبار تجسم نسبت نا [illegible] وجود عناصر و
[illegible] دیده و هرچند از الاکش [illegible] جاه و [illegible] مبراست [illegible] نهال

١٠٩

طوبی مثالش از آسمان برترین و دیده اگرسیما در صدق لجه خجاجته صادق بیان اخبار بنموده
اشتباه است کلام خدا که بیان امر جناب کبریا نموده بفحوای انما امره اذا اراد شیئا
بران گواه است سلسله ابداع و معدومات از وی برپا و صورت جمال باطن گوینگان باز
آینه حسن تالیف او پیدا و هویداست کاخ مطلب بضیع شریف او صور کار حصول مضباطه
عذر خواهیش توبه صاحبان افعال قبیحه مقبول است و احد را الا خود شمرده چندان ترجو رنجیده
که در جامه حصر نگنجد و مقدار پایه ارتفاع زین و قدر از دریافت چنان بلند که بنشسته که میزان
بیانش سنجد تا آنکه مثمن فلک ثوابت بطفیل او اطلس پوش مسدس جهات
بمحمل دو خوابه روز و شب برای او مفروش است از راه حسن معاشرت پری وار در جلد
هر بیاضی خزیده و چون نم در خاک بغور فهم افتادگان رسیده باندازه خواهش هر کس
چندانکه از چشم سخن گزاری داشته حکایت گفته و مطلب را در پرده ادب بآئینی ادا
نموده که شنونده بچشم خود شنفته مضطر را از دلربائی سواد چشم خوبان و بیاض را معجزه ید بیضای
موسی عمر آنست عاشق رمیده و معشوق رنجیده را در مجلس نشستن چون مقتضای القین رشته هستی
بهم بسته تماشاگه اغنیا و بنوایان پستی و بلندی در آغوش با هم نشسته اند رنگ لیلی را با هوای
مجنون محبت مجنون با لیلی طفل بدخوی گله گزاری در آغوش دایه رضامندی سر رشته
تسلی ست برزمش را آرمیدگی بهشت برین بلندی آسمان زمین غزلهای غزل
وفقین ست هر سفینه قافله گاهیست که مسافران دیار عدم با هم وطنان شهرست
در انجا صحبت میباشند و سواد هر بیاض محکیست که عیار نقد کلام هر کس را صیرفیان سخن
با آن میشناسند ثمر با نیست چون لبهای پیوسته خاموش مثنیست سراپا گوش هر کس را چون
سر مشق نکشیند و در سواد جلد مرکب هر سخن نشناسی چون آب حیات در ظلمات
حدیقه هر بیاضی را آبیاری سحاب پاش طبائع دریادلان سرسبز و ریان غنچه لبهای
گلستان تبسیم از انفاس مسیح دمان شگفته و خندان میباشند وا مانند جمعی چنین اگر همه
گرفتن دامن معشوق ست از دست توان داد و وداع حسب حال ها هم
باختیار بر جان و دل نتوان نهاد غافل مباشند که سخن سبب بیت قوت

نوشته اند از آثار سرمایی زوال شریعت مقدسه نبوی و خجستگی احوال ملت مطهره مصطفوی

فوت بدنسیه سخن تا شاهنشاه عز از بن نخست حسب الامر اعلی بجهت خاتمه قرآن

آنست که پادشاهان مالک رقاب دیدار ان بعد لیبین قول و فعل اثبات دینداری

و اطاعت و انقیاد فرمان جناب باری نمایند و راه هدایت بر سالکان طریق رستگاری

گشاده ادای سنن شرع سید البریه را بهمت حق شناس واجب دانند و از مصحف اعتقاد درست

و عزیمت صحیح سوره خیر انجام اخلاق حمیده اعمال ستوده اش مصداق اقوال و رسوخ

عقیده اش ثابت بگواهی شاهد حال باشند چشم خداشناسی روشن و

ریاض شریعت پروری گلشن که اعلی حضرت خدیو زمان فرمان فرمای ممالک ارواح

و ابدان صاحبقران نصرت پناه اقلیم گشای قوی دستگاه گوهر بحر دقیقه یابی و

آگاهی درة التاج سلطنت پناهی و صاحب کلاهی گل همیشه بهار گلشن خلافت عظمی نهال برومند

حدیقه دولت بی منتها شهنشاه خورشید جهانگشایی پیرایه پوش عرایس داد بخشی و

ملک آرایی روشنی بخش چشم فتح و ظفر منظور انظار کارکنان قضا و قدر السلطان

بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان

بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بجهت فروغ طلعت

... شاه صاحبقران عباس ثانی که ضیای آفتاب جهانتاب فلک

... نور طلعت آسمان هدایت و ولایت اند در معنی گوی امتیاز و پیشی از سلاطین

سلف ربوده اند و اوامر و نواهی الهی را بسمع دریافت از زبان سرایان خاموشی مقال مخدرات

جمال آیات ... شنوده و براذعان فرمان بشر انس و جان از حسن افعال ... الی ...

ان کتاب کریم و قران عظیم که طاوسان قدسی آشیان معانی در فضای آن

... حکم و حکم بر شاخسار الفاظش ... آوازه اند ... آن

... و امر سبحانی ... جلوه گاه شاهد هنر نهفته کرده ... الی ...

... باثمار گوناگون اشجار تماشائیان ...

... قوت دل ... روح ... الا ... علی ... نه ...

111

ارم کارگشته بزلال صاف اعتقادی که از چشمه سار خداشناسی تراوش ... طراز این

بوستان خلد عنوان گردیده و حسب الفرمان قضا جریان باین تاریخ فلان ... نهال خجسته نقوش

این بوستان اعتبار اثمار خجل آثار شده امید که با ثمار عمر دوام و حصول مرام که میوه شیرین ...

الهی ست شیرین کام باشند در تعریف میرزا معزالدین محمد موسوی

شهرستانی تجرد نژادان معانی و شتر جیلان قوافل آسمانی که از رواج اطلاق ... و در وه ...

بساحل دریای قلوب ارباب عرفان و غنیابه قلیب ذات عنوان چون ماه کنعان ... و ل منیر مانند ما

اوراق از بهار و نقود کامل عیار نثار در روایش و روان از نظاره و ... پیشگاه جیب و کنار

شعور و اشعار ذوی الابصار و للبصائر جلوه گری مینمایند همچون خضر الیاس در بحر قلوب و ...

لحظه از تردد تکاپوی نمی آساید پیوسته در حین ظعن اقامت و نزول رحلت در جامه اندامی حرف

و لباس تمامی نفوس هوادج مشک اند و در کلمات حدائق عنبر آمود الفاظ که هم ایشان از ...

بال و پرواز وهم متشابه پیمانه نشار باده اعجاز و هم ترجمان بیان و هم مانع تاراج قاطعان طر

و را نهان نست پیدا شد و این لب قشر نما و این پوشیده و بوسیده مانند از غایت امتزاج مانند ...

مزاج که نتیجه آبا و امهات کثیر ست بآن پریزادگان پوشیده در رنگ گل رعنا با وجود اختلاف

دم از اتحاد میزنند و از انحراف و انزیاغ انها از منهج اعتدال چون صورت آئینه ناخوش نما در

نظر ناظران معانی دگرگون مینمایند و از ینجاست که اقلام رقم نگاران را در اهالی این ...

مزاجان که بشوخ چشمی شرار و سبک جولانی نسیم بهار اند ... حبیب

ادیب و در رشته سطور مسطورات منظوم و منثور مقاتسه نبض مریض با انگشت

طبیب ست چون زبان روات ثقات بعفت دیانت داری موصوفند چون ... سلا

بحفظ الغیب معروف میباشند و نگارندگان اخبار و اشعار که در حقیقت ...

... از ... تجار ... استماع غذای روح ... نا

لیلی و شان ... حرکات معنی را مجنون ... چسپی

سر ... نیز سازند شریک خالب شعر بافان کارخانه ... می ...

و ... قلان کلام نساج قماش سخن ... برانند

112

نسیم عطر شمیم پیراهن وی ... نکهت ... درین جال گویند از نگارنده چون صاحب ... از شعر

بهشت پذیر ... و حال ... خیلند ... طالب هست ... منصوب ... صورت ... تمل قابل ... را آید و

نقاب این ... با مطالعه ... مصداق این کلام ... ضرور ... اعنی ... معز الکلام ست

... دبانه وطیبانه و شگفته ... جمال ... این بستان الفاظ و زادگان طبع ستاج

عنایت ... لطیف ... سید محمد طاهر ... شریف وحید رسید ... نامه وقت پرداز چهره ها

این دوشیزگان ... با وجود نهایت دقت ... این ... بادیه ...

و ... تلال آن را بپای ... تفتیش و تفحص ... این بوستان ... آراسته

سیر و سراسر روی ... صاحبان ... گوهر ... منت خود ساخته

و قدر هریک از ... کان معانی غریب ... سواد ... را بو ...

شناخته اکنون این خوان آراسته ... ارباب ذوق سلیم ... سبیل

و میزبان را در دعوت ... ان طبیعت ... خلیل ست و السلام

بهجت جامه جامع عباسی نوشته ... درویشانه

که نسبت خرقه ... سلطنت ادهمی رسد و بر جامع مرصع پادشاهان تفاخر نماید لباس جامع

... مسائل شرعیه ... بود که دوستداران آل رسول ید بیضای یکدیگر ... سوزن

... اقلام و رشته مداد و حریر قرطاس در خیاطت آن بذل جهد بتقدیم رسانیده

... معیار محبت و دوستی خود باهل بیت ... خالص ... ساخته

یقینکه ... نساج را هریک جائزه اجر می جدا از خزانه انعام عام الهی کرامت خواهد

... فارسی که ... رساله خلاصة الحساب ...

... تشن

... بدائع ...

... دو ... حضرت ...

... ساله ...

... مانند ...

منت مشاطه عروس آراسته زیور مغفرت بیان التحقیق نیازمند درگاه بی نیاز محمد طاهر [illegible]
اگرچه در اخراج این رساله فطرت ارجمند قوت مشیمه حکم آن اولاد دلها دا و لا و دار و لیکن موفق
بتوفیق حضرت احد اعزی معز الدین محمد که [illegible] اندیشه و منقاش کر [illegible] و تحریر کمال
عرایس سکیله این کتاب و تصحیح نموده مقام که [illegible] کردک سرای دو [illegible]
صدر نشین پرده های الفاظ این کتاب اند سعی بهار در آرایش اوراق درختان و [illegible]
بقراط و جالینوس در تدبیر علیل مرض بار [illegible] درازاله همت صاحبان فراش
این بهارستان رحمت بسیاری کشیده و در پی هر یک از وحشت زدگان آهو طبیعت
این مغازه بیابان نهاده و دیده اکنون اثر سعی او درین نسخه اگر مرغان مزیت فرع بر اصل
نباشد مانع ترجیح اصالت لامحاله نتوانند شد انشاء الله از خور سعی و رضامندی
نیازمند مثاب و ماجور خواهد بود خاتمه که بریاض مرزا
قصیح مرحوم نوشته شد هنگامه گزاران سخن را مژده باد که
بار دیگر ترکیب این بهار غنطه اقتضای وجود عنصر [illegible] طبعی موده و ساقی خمخانه فلک [illegible]
معانی را در شیشه دل پر حوصله پیموده دریای معانی آغاز گوهر افشانی کرده [illegible]
لسان شعر بدکاری شیوا بیانی قرین قصه پردازی و داستان سنجی [illegible]
شیرین شد مژده این خوش کلام اگر در بر دهان کوه غم از صلت فرهاد و تاج شاهی [illegible]
برگیرند روا باشد و اگر سحر دکان [illegible] خود نشا باشد آن پردازند بجا [illegible]
ظاهر شد که خامه عنبرین ختامه [illegible] سیه حال دوات کند سیه رای را اسیر شود دراز و
[illegible] اخلاص [illegible] سیاه در چشم آورد در لفظیکه غیر واقع باشد بر [illegible]
گفته و نوشته [illegible] صدق محض صواب باید [illegible]
[illegible] مبالغه [illegible] مصرعه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و نعمتهای [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible]

115

از دانش ... از رکیه واهمی ... سپانی را ... عمل در بر گرفته باشند که وا یافته اداهای رنم

چندی از این باشعاط ... سپر مرام عبان از کل ومی خوالنذ له بند والکون ... که خواهم

... پو بیان ... که از کمال معنی پیرائی ملاحظه فرمایید و ناخن طبع

جدید الفکری که پهلوی اداهای ... زک اخار ... سخن را سخندان میداند دیگر ما احتیاج گفتن

... اشتیاق آن یگانه ... مشتاق را چون محجوب ندارد و هر دو را ارتقا و تصاعد

بر مدارج کمال کرامت کناد بالنبی و آله الامجاد

جواب مکتوب حاکم ملتان که بذو الفقار خان حاکم قندهار نوشته

زلال عذب الفت واتحاد ... معین ... و وداد اعنی نامه محبت ختامه فلان که از چشمه

یکتا دلی و ینبوع دوستی و یکانگی ... بود مانند سحاب بهار و ابر مدرار که در حدیقه

... بر ریاحین واز هار ریزد ... فیض ... از زانی داشته ... گردنشان ... یگانگی

و کلفت و ... نخل ... از ریاحین التیام و الفت گردید ... آبدار مراعات قرب جوار که در اصداف

الفاظ آن بحر مصادقت ... بود بغواصی غور اندیشه دقت پیشه بدست آمد و

پسند جوهریها دریافت گردید بر ... دقائق عالم کون پوشیده نیست که

مراعات قرب جوار بعد ... عقل و نقل ... همت کافه امم و اصناف بنی آدم

... و بر حکام و کارکنان ثغور که ... ازین گروه ... بکافه رعایا و برایا

... لازم ... و پیوسته باید ... این امر خیر انجام سلسله جنبان

ارتباط و التیام میباشند لهذا بایالت پناه فلان که فاتح ابواب آن ... بود

... گردیده چون نسیم ... از بوستان طور ... الاحباب ...

... حقیقت ... طاهر ... داری ...

... الفضل ... این ...

... این امر ...

... در باب ... که فلانی ... آن ...

... سعید ... که با وجود ...

برموج برتر ... شرف تحصیل اجناس سطور ... آشنا ... همگی ... بیگانگی
ست سناسه بهمه گرمیه ... ان بود کی کافیانه سرکار ... متاع دقیقه شناسی طلب گرده
سنور نخواهد بود که تجار خریدار بهر طرفی ... و نظری از اقطار ... سکه ...
اجناس شایسته ... سعی ... آن جماعت بعضی تفصیلی از مضمون درگاه والا ... تحقیقات
که باین تقریب خدمت ... گالی خود را بر ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر ظاهر سازند و ...
که بعد از اطلاع آن ... سماطر زمانی تفصیلی ... روابط ... سلاطین حشمت تمکین
را منظور ... به بفرستادن اجناس مفصله فاتح ابواب یکتا ... نگردیده اند یقین
حاصلست که وقوع فلان مقدمه که در نظر والا ... سلاطین ... وقعی ندارد و مخرب
اساس دوستی که معماری چندین پادشاه دقیقه ... حقیقت آگاه تشیید یافته ... شد
نخواهد گردید و نواب فلان را از اقدام برین امر بغیر از رفع مظنه کوته اندیشان
چیزی دیگر ملحوظ و منظور نبود و مضمون بیان بود که بدستوریکه در زمان نواب فلان ...
... بیقید باعث مکدر و آلودگی منهل عذب دوستی طرفین نشده بود نخواهد شد لهذا العبد از
مفتوح شدن آن دیار نامه مودت ختامه مشتمل استقرار دوستی قدیم ارسال داشته
چون دنیا و ما فیها در نظر همت ایشان در نمی آید اعلام فرموده بودند که از استرداد
آن ملک بغیر از ... طلبی نبوده و چنان نیست که اینحرکت موجب تزلزل ارکان دوستی
قدیم شده باشد و هر یک از نفائس بلاد که رقم اختصاص بران کشیده شود
بتصرف کارکنان آن دولت عظیم الارکان داده خواهد شد ... از آن طرف بغیر از ترک
... یگانگی امری ملحوظ نگردیده و باوجود وقوع اینمراتب ... اجناس
مفصله ... ظاهر ... نمود چون ...
... والله ... دیده بودند بخاطر دوستی ...
... حرکت آن طرف ...
... تقریب جواب نامه ...
... کردند ...

٢١٦

از جانب یکی از حکام سرحد نوشته شده

چمن طراز حدیقه یگانه بهار دوستی و لاله و بنفشه زار فیروز بوستان صدق و صفا
بادهٔ [illegible] میکدهٔ اتحاد گلدستهٔ ریاض یکجهتی اولی [illegible] و داعی نامهٔ صداقت
ختامهٔ مودت عنوان مکتوبها و دوستی آثار خلت نشان فلان در ساعتی خیر و روز
مسرت اثر در بزم افروز شمع [illegible] انشا و مجلس طراز خوشدلی و انبساط گشته بر وجه
دوستی و خلت دماغ امید ما را [illegible] عطر یکرنگی مشام الفت و اتحاد را معطر
گردانیده و از مژده فرحت بی اندازه حاصل گشت الحق در نشاء امکان
سرای بی بقای [illegible] مرکب [illegible] گذشتگان و زبان زد آیندگان گردانند بود همین
شیوه ستوده مؤلف و التیام است که همیشه تا انسرای نیکنامی و شیرازهٔ کتاب
خوشدلی و شادکامیست [illegible] دورنمای عاقبت بینی شاهدان فائق المعنی را
در بزم حضور مشاهده نمود اند در هنگام التیام و حصول این کام اهتمام سفیر باید یقین
حاصلست که آن سر حلقهٔ ارباب دل یافت که در شیوهٔ وارستگی از همگنان پیش و در مراسم
[illegible] از سالکان این [illegible] در پیش اند بمعماری رای رزین در تحصین و تشیید این
بنای استوار خواهند کوشید چون دوستی از ارسال تحف و هدایا بدوستان آید و شد
[illegible] این فیما بین ایشان در حقیقت بمنزلهٔ تار و پود لباس مودت و یکرنگی و شاهد دوستی
را [illegible] این پیرایه خوشنماست الحمد لله از اجناس این دیار که تیار بود تحفه
گشت مکتوبیکه از جانب قورچی باشی بیگلربیگی [illegible] ه جهت
[illegible] علم خواند [illegible] نوشته شد [illegible] پیوسته ریاض دولت و اقبال
[illegible] از رشحات سحاب عنایت [illegible]
[illegible]
[illegible] ارسال هدایای انفس [illegible]
[illegible] و الزلال و [illegible]
[illegible]

117

۱۱۸

بادشاهان سعادت قرین لهذا بسبب لازم و فرض و متحتم است که در ضمن رعایت ابتغای اطاعت خالق انس و جان

و فرمان پذیری پادشاه دوران بوقوع آمده باشد و چون بنابر مراعات رفاه حال عباد و وامنیت

و آسایش بلاد و بساط دوستی والمیانه مصالحه فیمابین ملکین شاهین طرفین و سلاطین جانبین

گسترده و افراشته و سررشته نقاص و خلاف پیگل حکمت انگاشته است لهذا ارتکاب وقوع

این امر شریف منسوبان این دولت ابد مدت انهم نقض آیین ولا و بازخواست بندگان

اشرف و اقدس اعلی مرتکب امریکه منافی آیین دوستی باشد نگردیده اگر خلاف ادا

از اکراد بدنهاد که از خبث طینت همواره در صدد آزار و اضرار خلائق اند بظهور رسیده نادیده و

ناشنیده انگاشته اند و این معنی موجب زیادتی جرات آن ناعاقبت اندیشان گشته بیشتر از بیشتر

سلسله جنبان مفاسد و شرور شده اند و خود را مضمون الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها

در معرض بازخواست نشاء اولی و اخری در آورده اند تا آنکه درین اوقات بعضی طوائف

کوهی از رمیدگان اکراد و سررشته فتنه و فساد بدست مکر را بسر راه تجار و متردّدین آن آمده

رسلغی خطیر از مال ایشان در معرض نهب و یغما در آورده چندی را بتیغ بی دریغ

مقتول گردانیده و با آنکه گوشمال و استرداد مال از ایادی آن کوته اندیشان بدستیاری اقبال

زوال صون از اختلال با سهل وجوه مقدور بود مستور تصور آنکه مبادا اتلافی این امر محمول

بر نقض عهد و پیمان گردد و بندگان این دولت محکم بنا در صدد قلع و قمع او در نیامده مکرر

دران باب بحکام جلیل القدر سابق ولاحق و آن اعلام نموده مترصد آن می بودند

حکام و ان تنبیه بازخواست آن جماعه را از راه مسلمانان قلع و قمع نمایند تا امروز

بعد از آنکه بدستیار اقبال عرض نموده تنبیه خواهم نمود حسب ... در مقام

تادیب او در نیامده اند و اهمال ایشان درین امر باعث زیادتی

... باین قسم اکراد ... شنیع نموده جمعی کثیر از عباد الله ...

... الکاء متعلقه این حدود را در معرض تقصیر و تعطیل ... آورده

... روز بروز بیشتر از بیشتر مواد فتنه و شر ...

... میگردد شاید که حکام جلیل القدر آن جانب در هر سال

بعلت بعضی مطالب که ایشان را منظور باشد یا عدم فرصت تنبیه و تادیب آن ناخوش شناس
قیام نمیمانید و چون امر خزینه رفته رفته فتح مغالبه کلید بگرود و دانمیعنی نایره محال
سرایت نموده موجب مناقشات عظیمه میشود لهذا این خیرخواه بجهت انسداد راه حرف
ارباب غرض حقیقت حال او را در معرض اظهار و اعلان در آورد که اگر از جانب آنجناب
دفع و رفع او خواهند نمود دانسته کس تعیین نمایند که باین امر قیام نموده زیاده از این او
که در گلزار همیشه بهار صلاح این قسم خار پر آزاری ریشه محکم گرداند و اگر چنانچه بعلت اشتغال
و موانع سنه کینه خواه آنطرف فرصت سرانجام این امر نباشد چون حقیقت واقع
در معرض ابلاغ در آمده و یقین حاصلست که احتمال نقض عهد را بخاطر راه نخواهند داد این
خیرخواه باهل وجوه آن بداختر را بابعه و تحمله آواره دیار عدم سازد غرض که من بعد
فتنه انگیز واقعه طلب را مجال تردد نداده بعون الله ارکان حیاتش از بنیان قلع و قمع
خواهد گردید

119

کتابیکه از جانب میرزا تقی اعتماد الدوله بصفدرخان نوشته شده

مرات چهره نمای شستی لعبتان دوستی
و محبت و گلزار همیشه بهار ازهار اظهار التیام و الفت اعنی رقیمه کریمه که صفدرخان رسال
داشته بودند در هنگامیکه اعلی حضرت والا تبار خدیو سکندر لشکر جم اقتدار فریدون خاتم سلیمان
ظل خورشید فروغ حضرت سبحانی اشرف اقدس خاطر همایون از امور ملک پیرائی
من جمیع الوجوه جمع فرموده ایلچی پادشاه والاجاه روم را رخصت انصراف ارزانی
داشته بودند والویه دولت و اعلام اقبال ظفیر قرین نصرت به جاه و جلال بدار السلطنت اصفهان
که مقر سلطنت و مرکز دایره جهانبانی و خلافت نهضت مینمود رسید و از نسیم
یکتادلی دهان غنچه های گلبن اتحاد لبریز تبسم گردید آنچه درباب تجدید مراسم اتحاد و الفت
کارزار وطلوع خیر جهالمتاب بدولت ابد فروغ این طبقه علیه و ظهور ماه جهان آرای
السلسله جلیله که چون آفتاب خورشید و ماه بمقتضای ذات فیمابین مشید و مستحکم بود قلمی
نگاشته خامه مطلب نگار شده بوجه الحق در عالم اشباح که اعضای آن ترکیب
دوستی دست در گردن آمیزش هم دارند چه جنس شبیه و نظیر صداقت و الفت

تواند بود که بنای آرایش بلاد و آسایش عباد و بی‌ثباتی این امر از اهمیت اساس رصد لیکن این
حوادث دوران لطمه نیرنگی اوضاع نشار امکان ایمن نیست و ازینجاست که رموز خوانان
لیالی و ایام در رعایت این معنی مبالغه نموده اند و هر جمعی از بندگان دولتخواه طرفین که مقتضای
خیر اندیشی در پیشگاه ضمیر بیضا نظیر پادشاهان ذوی الاقتدار بعرض مطالب یافته باشند
لازم است که بمجلی مرعیات آیینهٔ خاطر این طبقهٔ علیه را از غبار کلفت مصفی سازند و شرحیکه از باب
جنود او زبک که بسبب توجه پادشاه والاجاه بتسخیر ماوراءالنهر پای در دامن احتیاط کشیده مرتکب
تاخت خراسان نمیگردند صورت یافته بود و کیفیت محاربات قزلباش ظفر تلاش و استیلاد
اقتدار این گروه نصرت پژوه بر اصماغ و اعالی ظاهر است در آن باب بتصدیع ندادن آن
وارسیده آگاهی را اولی میداند ایمائیکه درباب مغتنم دانستن شیوه التیام شده بود بر ارباب
بینش ظاهر است که از بدایت ظهور این دولت ابد پیوند همیشه پادشاهان اطراف و اکناف بمعاضدت
مظاهرت این خاندان ولایت نشان از اعادی گوی تفوق و رجحان بوده اند چون
پادشاهان الاتبار رسایه رحمت پروردگارند بمقتضای لوازم ظلیت همواره از مشرق عنایت
ازلی قرین استفاضه انوار جهان‌آرا بوده اند در آن مقام که خورشید چهره افروزد
بنور شمع و فروغ چراغ حاجت نیست شرحیکه درباب فرستادن لد علیم دانخان نگارش
یافته بود در آن حق نعمت شناس ظاهر است که منهل عذب دوستی قدیم بسبب شورش آن
حق نعمت ناشناس آلوده غبار کلفت است و با وجود رسوخ قضیه جانگزای مستغرق بحار رحمت
یزدان مسند نشین اورنگ جنان خاقان رضوان مکان علیین آشیان که ناسور دلها هنوز
آن جراحت حقگوی نواب همایون اشرف اقدس اعلی بر او نیک علیه باید
که وقوع هر نکبت بیگانگی را وسیلهٔ آشنائی و آشنایان را موجب عیار محبت از یاد
و لغزیت تقدیم نرسیده باشد بندگان اخلاص آیین را کجا جرأت اظهار این معنی میتواند بود
فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز بوده بارجاع مهمات مسرور رسازند نامه که بعضی از
سلاطین کامگار نوشته شده مرآت مصفای محبت میگردد ما الیتام
والفت ایشان همیشه بهار الفت و وداد و گلستان یکرنگی از خس و خار کلفت

121

اعنی نگمه مولات رقم فلان که در نیولا چراغ افروز محفل ائتلاف والتیام و بزم آرای مجلس ارتباط

وانتظام شده بود از نسایم آن نوبهار یگانه دلی از بهارگلستان محبت در اهتزاز و عندلیب شوق

مکالمه غایبانه در پرواز اند الحق در عالم عنصری و نشاء هیولانی باریک بینان دقیقه شناس به تر از دوستی

و محبت اقرامری نشان نداده اند چه چیز شریفتر از این معنی تواند بود که بهار عیش صغیر و کبیر و خزان محنت

اند وه برنا و پیر از فیض شکر خنده این صبح صادق نفس است خوشا کسیکه بمددگاری تایید الهی استحکام

این بنای رفیع البنیان کوشش نماید حلاوت رقم که رنگ طراز بهارگلستان صداقت و مودت

است در ضمن چلشیه بهار نامه محبت ختامه نگاشته بود که شخصی را که قبل ازین بطلب خربزه کار گزر

فرستاده بود بعد از نیل مقصود مراجعت نموده آمده و رفت مشار الیه ثمری نداشته بران دقیقه شناس

که واقف مصالح کافه جمهور اند مخفی نخواهد بود که درانسال بنابر وقوع آفت و شیوع کلفتی که فیمابین

پادشاهان جم اقتدار رو نموده بود خربزه کم حاصل و شیرینی آن درین ولا تلخ و ناگوار بود و

بدون عرض اقدام این مراز حوصله جرأت این بندگان دشوار و مقدمه مزبور از دایره

قابلیت عرض بیرون میبود لهذا در عقده تراخی و تعویق مانده و الا ظاهر است که این مقدمه

قابل آن نبود که بتلخی مضائقه فائقه اهلیت را بمرارت آمود گردانده و باب مدورفت قوافل

که در حقیقت مستلزم بندی دست ایشان و صفاجمیله پادشاهان والا اقتدار است درایام که منهل

عذب دوستی قدیم تازگی بسبب شورش مفسدان ناصاف غبار آلود شده بود و نه درین ایام که

من الوجوه سد باب صدور و ورود امین ملیعت شده و نخواهد بود و نه چنانکه در باب صداقت و محبت والتیام

و ائتلاف این طبقه علیه این و دودمان لایت نشان که قبله آمانی و اقبال جهانیا تحریر یافته بود بنا

مراتب آگاهی منحنی بسبب که بمقتضای بالله تتم الخیرات و از نتایج دوستی این سلسله علیه

که فیض آن مانند سحاب نیسان بیا یاسیب گلشن اقبال اندولت قومیه القوائم بهتر ازیافته و از آثار مودت

این دو دودمان الا دوحه اقبال فشان آن دولت خضرت و نضارت پذیرفته تعمیر و تجدید بنیان این

قصر بنای ثابت الارکان که حوادث روزگار در تزلزل آن سعی و گریبان و دست

حیرت در دهان مانده بود به فسانه بنیاد اساس حق شناسی که والدا کند رب الوجود

او بود دوازده هزار و چهار رمز سوم دانسته ... ... باب ... دافی ... نموده

122

از اشراقات انظار خورشید انوار جامع کمالات کونی و الهی و واقف رموزات سفیدی و سیاهی
اعلی حضرت خاقان گیتی ستان علیین آشیانی بانمرتبه که منظور انظار جهانبانست رسیده و حق نعمتهای
چندین ساله را نسیا و منسیا انگاشته از طریق محبت و آداب دوستی بسیار بعید می نمود و هرگاه
حق چند ساله نعمت را فراموش کند حقوق نعمت چندین روزه را بطریق اولی نخواهد دانست و اینقسم
شخصی چگونه محل اعتماد تواند بود اگر اعلی حضرت فرمان فرمای اقلیم دانش و بینش منتخب مجموعه
آفرینش نواب خاقان رضوان مکان فردوس آشیان را امری خلاف دوستی
بخاطر مبارک می رسید با وجود وقوع این قسم امور که هریک از آن بتنهائی
علت تامه کلفت بی اندازه بود آن عمده واقفان اسرار ملک پیرائی را بعنوانیکه میدانند
رخصت انصراف ارزانی نمیفرمودند درینصورت با وجود وقوع این قسم قضایا
تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت از لوازم دوستی بود و انچه درباب خرد سالیها
این بزرگ کرده آفریدگار باعث آرایش و آرایش روزگار و باز گشتن شاهزاده والا تبار
بجنود جغتائی در معرض ابلاغ درآمده بود بر خرد و بزرگ مستور نیست که از آغاز این دولت
مرصوصة البنیان که نیر عالم افروز جهانگیری ببرج شرف خود که عبارت از دودمان عالی تبار
این کامگار نامدار عالی مقدار است تحویل نموده خاقان بلند مکان یکتا گوهر دریای خلافت
سیف مسلول بازوی ولایت علیین آشیانی فردوس مکانی صاحبقرانی در دوازده سالگی
به نیروی سر پنجه استیلا و اقتدار رقبه فرمانروایان اطراف و اکناف را در ربقه اطاعت
و بندگی کشیده بودند بعد از ارتحال آن یگانه گوهر عز و علی بصوب عالم بقا فرازنده سریر
مظهر الطاف بی پایان حضرت آله نواب جنت مکان علیین آشیانی در ده سالگی
بمقتضای الولد سر لابیه متقلد امور سلطنت و جهانبانی شده بعد از دامن افشانی
آنجناب مظهر آلائش نشار عنصری روان بخش قالب افسرده صاحبکلاهی زلال چشمه حیوان آگاهی
نواب گیتی ستان فردوس مکان در سن هفده سالگی و اعلیحضرت خاقان رضوان بارگاه
نیز در سن مزبور روشنی افزای چراغ دولت ابد فرجام گردیده اند و اخلاص بهجتی

و سربازی و جان‌نثاری لشکر قیامت اثر قزلباش نصرت تلاش که در شیوهٔ شجاعت و بسالت از
شجعان روزگار ممتاز و از تیغ شعله‌بار رزم‌آرائی بخش صدیق اعجاز اند نسبت باین طبقهٔ علیه از مقولهٔ آفتاب
و نور است که خردی و بزرگی منظور باشد بلکه از محض ارادت و اخلاص پیری و مریدی اعتقاد حیات را ثمار نماید
و حقیقت حسرات و جانفشانی و اخلاص عساکر طرفین معلوم ممکن نیست بهتر آنست که در این باب تقسیم گفتگو
نموده از آن مقوله حرفی مذکور نشود و لله الحمد والمنه که اعلیحضرت ظل الهی مردمک دیدهٔ آگاهی تاج بخشان
شاهان فرمانروای والا اقتدار کامبخش فدویان جان‌نثار سایهٔ حضرت ملک منان آفتاب فروزندهٔ عظمت و شان
خلف صدق ائمهٔ اطهار منظور انظار الطاف بی‌پایان حضرت کردگار در سن [illegible] باقتضای
جوهر فطری که لازم ذات این سلسلهٔ علیه است گوی دانش از پیر خردمند ربوده اند و بقطع و فصل مهام
منظور برای رزین آن برگزیدهٔ انفس و آفاق است از بدو جلوس اورنگ بلندپایهٔ جهانبانی ارکان دین و دولت
و اعیان حضرت و سایر طوایف قزلباش در مقام بندگی و طاعت و انقیاد و فرمانبرداری بیشتر از پیشتر
درآمده همگی را آرزوی خاطر آنست که چون بمقتضای تقدیرات ازلی از عظیم جانسپاری در رکاب نواب
خاقان خلد مکان خلد آشیان فردوس مسیر محروم مانده اند بتلافی و تدارک نقد جان را در راه برگزیدگان
حضرت نمایند که از عهدهٔ عشری از اعشار و اندکی از بسیار اخلاص و اعتقاد وافی بیرون آمده باشند و حقیقت
مصالحهٔ پادشاه والاجاه روم بسامعهٔ فیض فرو رسیده خواهد بود که آن مغنی را نواب عظیم [illegible] با وجود کثرت جیوش
و نهایت اقتدار و کمال استقلال مکرر احکام بامرای سرحد ولایت خود نوشته و تشیید مبانی صلح و صلاح
نهایت مبالغه نموده بود که مبادا چنانچه کاری که منافی امور مصالحه و صلاح باشد وقوع یابد و ظلی از مراتب مذکوره
ساخته بود که ایلچی نکته‌گزار سخن‌شناس دقیقه‌یاب بجهت تقدیم لوازم امور تهنیت تعزیت و تهنیت فرستاده بکار
نیز که جان‌نثار بندگان فلک فرسای نام نامی شان ایلچی پادشاه الاجام بود از جهت انصرام ارزانی و ایلچی کاردان تعیین نموده
باتفاق فرستاده از هیچ رهگذر امری که موافق رضای آن باشد وقوع بافته از ابد مهیا باشد و اقبال بیشتر آنچه جان
از فرخندهٔ خورشید سایهٔ اقبال در نشو و نماست بیشتر ابواب مکاتبات را که در حقیقت از مقولهٔ مکالمات و مجالس
مفتوح داشته بار جهات مهام ممنون سازند که نیروی اقبال زوال صورت انجام یابد کتابتیکه یکی از
آشنایان خود نوشته اند
چون سلام دوستانه [illegible] از تجدید رسم تعظیم تاثیر دعای ایشان در حق
اینجانب [illegible] رسم عافیت در ترتیب اعجاز مسیحائی باشد لهذا بورود بشر صحت

ذات شریف یعنی نامهٔ مودت ختامه که بطراز قمیص یوسف فی اجفان یعقوب مطرز ستان مشتاق

که ساکن بیت الحزن اشتیاق بوده در اهتزاز آمد بحمد الله والمنة که نور حدیقهٔ دار السلام آشنائی

بمعماری صحت ذات ستوده صفات آن سرگروه ارباب دریافت چون حدقهٔ دیدهٔ اصحاب

تفتیش بنور انوار معمور و از دست انداز خزان سرد مهری ایام مستور است امید که همواره از اصابت

عین الکمال در حصن حصین حرز الهی محفوظ باشند حال مخلصین بعون عنایت رحمانی وجه خیر گذران است

و بر روی ترددات خاطر بسته و در حصار توکل نشسته گوش بر آواز مبشر غیبی مهیا باشند و از برای دل

بهانه جو از هیچ دست آویز تسلی میسر اشد بخاطر حنان میرسد که نقد فکری که درین ایام از معدن

طبیعت استخراج نموده به محک اصلاح خدام رساند چون ضیق وقت مانع از ارسال تمام آن بود

آنچه میسر گردید روانهٔ بزم موفور السرور شد بزیور اصلاح محلی ساخته پیوسته باعلام صحت مزاج و

بشارت بهجت گان طبع وهاج مخلصان را رهین منت خواهند ساخت مکتوبیکه به حاجی علیخان

زنگنه سردار آذربایجان نوشته عرض مخلصان صادق الولا آنکه نگنجیدن

لا انتهاء در تضییق عقد احصا چون برهان سلّم مسلم دانشمند است و از اینجاست که خامهٔ قاصر بیان

در صدد تعداد القاب جلیله و اوصاف جمیلهٔ بی پایان آن عظیم الشان رفیع الارکان

که از مقوله گنجیدن دریا در جوی و پیمودن جیحون بسبو است در نمی آید خاموشی در مقام بیان امریکه

از وسع اطاق نطق خارج باشد نایب مناب طی اللسان میباشد چه آنچه در طومار شد زبان نگنجد

عجز سخن طراز زبان بی زبانی ادای آن مینماید لهذا اعطف عنان از ان ادعای بی پایان نمود

بر مرآت ضمیر خورشید ضیا که از مصقل عنایات خالق ارض و سما مجلی است منقش و منطبع خواهند بود

که رستن سبزه از زمین قاصر زبان بعد از بارش لطلان باران بی پایان همزبان دشکر احسان

و ادای شکر زر وافشان ابر نیسان گشوده لسان است و درین صورت پوشیده نخواهد بود مهبط

آن حاوی لطف عمیم را هر گاه بهره مندی از دریافت حاصل بوده باشد هر آینه رزن

این لطف غیر مترقب خواهد بود و غریق دریای عرق خجلت را اگر فراغتی از دست و پا زدن

حاصل آید جز بدعای بقای ذات ستوده صفات و دوام دولت قوی تمیّه ابهمات

ازین بحر عجز بر نمی آید امید که پیوسته وساده بزرگی و مسند برتری

۱۲۵

قدردانی و مخلص پروری بوجود سامی گرامی خورشید آراسته بوده بهواره محسود امائل و اعیان باشند

در طی نوازشنامه سامی اظهاری با نحراف مزاج و هاج از منهج اعتدال رقم غبار آن ملال بر سحاب

سحاب لطف لایزال شده بود شرب این سم بعلاوه اگر آن تریاق قرین بود حال بر گزیدگان فاعی

نوائب دشواری نمود گواهی الحقیقت منزل آن خانه سیاه که با وجود یگانگی و یکتادلی به از شهادت عدلین

سند ثبوت دعوی خلوص عقیدت این اخلاص کیش بکافی خواهد بود چه خریدار متاع خلوص عقیدت

از دکان شیر و نقی که در گرد کسادی گم شده باشند ثانی اثنین خارق عادات است مورد این احسان

حسان قدر آن نداند و صحت ذات شریف چنین قدردانی را فوزی عظیم نشمارد و بچه زبان از عهده

شکر مژده صحت ذات کامل السجیات ملکی ملکات بیرون آید صاحبا بر محرمان سرادق عصمت ظاهر

ست که این زاویه نشین کنج انزوا را از آمد و شد منسوبان آن عالیشان الامکان بدرگاه معلی اطلاع

حاصل نمیتواند شد اگر در ارسال اخلاص نامه تقصیری شده باشد کرم عمیم عذر آن خواهد خواست خاطر

شکسته را مژده سلامتی و درستکامی آن مرکز دائره نکوئی و ملکی صفاتی بجای مومیائی انسانیت

توقع دارد که کوتاهی این طرف درین قسم امور که معلوم خاطر دریا مقاطر است بعفو مقرون بلطف

رسیدن مژده خیر خبر این کسر نموده باشند سایه آفتاب پایه تا نشان از آفتاب و سایه تواند بود

ابدی التطلیل باد **مکتوبیکه بوزیر خراسان نوشته اند** مارعین کار زیر منظمس

و دو که نقیه شفی باد و بوراند و شد روان و زلال منبوع بلاغت که از عیون خامه و دوات

آن منتخب دوستان در فوران آمده بود لب تشنگان وادی شوق را عذب البیان و رطب اللسان

گردانید چون شمیم سرین سفی که بعد از سنین موجب خصب اراضی ابتهاج یعقوبی گردد نهال

انتعاش در اهتزاز آمد اگرچه خشک سالی دماغ دران پایه است که بریزش رگ ابر خامه باران

طراوت و شگفتگی تواند یافت لیکن بازار بغیر روغن بنفشه رحمیه مسکینه الفواید دوستان دوام نمیتواند

داشت قوافل روائح آن گلدسته ولا بتعاقب اختلاف شمال و صبا متواتر باد **مکتوبیکه**

بعالیجاه حاجی علی خان زنگنه سردار آذربایجان نوشته شده

پیوسته سمند دولت و کامرانی قدر زیر ران و اسباب حصول مطالب از این

مهیا بکام خواهش دوستان باد سواد مداد نامه معطر از همنشینان

رسوم لطف و احسان که در دیباچهٔ نیکونگار عرایس معانی نسبت بخانه خجسته طلوع خلوتکدهٔ دل رهنمون جمال آراسته و بهترین ذخایر عیش و نشاط و خرمی دلی انبساط نموده جوهر سرمه آسایش قوت بینائی داده و کما قال قمیص یوسف فی اجفان یعقوب چون حمل این لطف بی بدل آن سینه بیایش مانند بنیک انفاس که در منزل قلوب جوهر عشق مقارن و حول نمیباشد رواج استعجال روان بود مجال آنکه بقدر مواهش خاطر شکر غایت بیغایت تواند نمود و نیافت امید پیوسته سرمدی یان شجر اخران را از نسیم التفات مشمر روشن فرمایند ایام حشمت و عظمت و جلالت و ابهت و شوکت دوام باد

کتابتیکه بنواب مرزا نوشته شد

فرزندا اعزا اغنی القابا جامل رتبه اللاجلالا خبر آرا از فرزند دلبند دامن آن آتش شوق ملاقات گشته احرام طوف حریم عزت بسته عنقریب بمنزل فائز میگردد و قطع نظر از تحقیق موهبات مرحمات و شمیمه صفات حمیده که دارند علت نامه عاشقی که شیمه قدردانی خدام عالی باشد میتوانند بود چون سطری از مکتوب کلید انفتاح مکالمه عالیات میشوند بهمین کلمه اکتفا نموده بسلامت بوده کامیاب باشند

کتابتیکه بشاه قربخان بیگلربیگی گردستان نوشته اند

پیوسته منطاق آفتاب اشراق و کرامت جوهر رشید اتیلاق مانند نجم دری و ستارهٔ سحری هادی گم گشتگان معادی ظلمات تحیر باد برای آفتاب ضیا کاشف غمائم استار از وجوه خبایای اسرار و منبع معدن لؤلؤ لالای معانی ابرار مستور نپوشیده نه ماند که سمی خلیل الرحمن یعنی منهل ایقان و زمزم عرفان افاضت و فضیلت پناه ظهیر مولانا ابراهیم که از اجلهٔ طلبه دار السعادت گیلان است بقصد طوف ارکان یمانی و کعبه یا جنبه عیان یعنی نجف اشرف اقدس و باقی اماکن شریفه مقدسه احرام زیارت حرم عزت بسته بفحوای واتوا البیوت من ابوابها از راه ولایات متعلقه بآن عالیجاه بمقتضای حسن اخلاص که بآنجناب مقدس القاب دارند و این بیسبب حسن ایالت آن عالیجاه از خار و خس رهزنی در این بر مانند دل ارباب جلال از دو سواس نقصان و زوال رفته میباشد روانه گردید چون افادت پناه مشار الیه خلوتکدهٔ خاطر را که از تابش لمعات هوادث علم آتشکده افروخته دارد بفحوای یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم صحن گلشن مشحون بانوار و ازهار دیده و بمعرفتی از این گلهای آتشی بشناس رسیده گاهی بنابر اقتباس بعضی از اشراقات ... به بنده خلقه الیشان بعد ابشتت بگمان نیکیه ترقیمه مشتمل الطاف و اخلاص مخلص بتحدید مستلزمان سامی و نامی در صفای منهل مشرب و وسعت مشرب آورده باب ایاب و ذهاب مینمواند بود و خواهش آن نمود که باین ذریعه الاخلاص متصدع ملازمان سامی گرامی شود ایجا بالمسئله خود را در زمره بارهیگان صفحه باز ... 126

۲

مهر تنویر مسلک دوست یقینیکه ملازمان را با ملاطفات و لطایفی که لازم باشد [illegible] خواهند فرمود به سایه قباب پایه مسند امر

کتابتیکه بعالیجاه حاجی علیخان میر آذربایجان نوشته شد

تا نساج [illegible] و نگارگاه امکان نتایج زر بزین فروغ مهر تابان [illegible] دقت کلباف ظلال و الطاف و قماش شبانه بوقلمون

نهار را باندازه قامت هر یک از ساکنان بهشت نشان با تمام میر سلند دست دولت و بازوی شوکت

و پای [illegible] کارگاه [illegible] مشغول تحصیل آمال و [illegible] غنا [illegible] آن [illegible] پاسبان حال و مال خدا و الانعام

منبع المکان منبع الارکان عظیم الشان [illegible] روی قالب [illegible] انضارت [illegible] و کان [illegible] بسال

فضل و افضال طراز ذره ارتقا نامه مجد و اعتلا در سماوی معالی گستری در [illegible] شیری و بربر

سرلوح دیوان [illegible] فال مراد گرفتار [illegible] به یکسو [illegible] طلوع [illegible] حوادث دوران [illegible]

بلوح عرض مینگارد که [illegible] این غواص بحر تعجب در بای بیپایان تفکر [illegible] در بیداری بی انتها [illegible]

و عالم [illegible] بود که آیا چه جهت چشمه [illegible] اطوار و عجایب [illegible] خرق عادت در سولت زمان [illegible]

در جوش و دریای [illegible] کاری [illegible] کل یوم هو فی شان [illegible] و اکنون خشک [illegible]

از سر زمین [illegible] آسمان [illegible] در تحری چهره [illegible] نمایان [illegible]

[illegible] حسن [illegible] یتیم [illegible] بیت الاحزان می آید که در

[illegible] گلزار [illegible] چون [illegible] گل و غنچه [illegible] آگاهی رسید و صبح [illegible]

بگذشت [illegible] این خط اندیش [illegible] افق [illegible] قاصد [illegible] قبول [illegible]

انتباه گشته [illegible] رسانیدن نوازش نامه [illegible]

از انوار و ازهار آن [illegible] چون صحن چمن گلشن سینه دل چون مطلع مهر [illegible]

[illegible] چون [illegible] رفات اهل [illegible] حیات [illegible] چون [illegible]

[illegible] بدین هلال عید [illegible]

[illegible] خال [illegible] سنت [illegible] الله [illegible]

[illegible] کامی [illegible] زبان [illegible]

[illegible] عبارات [illegible] گردن [illegible] الفاظ و معانی آراید [illegible]

[illegible] تحصیل جواهر لآلی ثناگستری و مدیح سکالی فشانند و سوداگران [illegible]

۱۲۷

که مسافران بحر و بر خشک و تر اند از طلب معانی خوش قماش که غمائنسته ارمغان محفل خلد شمایل باشد
بشهرستان جمال و دار السلطنت غنج و دلال فرستاد که هر قسم متاعیکه در مخزن ها و رسته بازار زبان و پیش گوهر سیو
و چار بازار خط پشت لب ابرو و لب امانط خط بناگوش و هر سو و بوش دست فروشان ساعد گلپوش بهم رسد
بقدر رایج وقت خریده و ترازوی نظر سنجیده بحضور آرند که شاید تار و پود قماش تحیت محبت تواند بود
بعد از تنگ و دو گفت و شنید چهره شاهد مقصود را گلرنگ شرمساری دید و از سنجیدن این خزف ریزها
با آن گوهرهای گرانبها خجالت کشید اکنون چگوید که با آنکه از گفتنیها سطری نخوانده ناگفته
بر جای مانده امید که عذر تقصیر پذیرفته و غبار انفعال از صفحه خاطر رفته گردد کتابیکه

به میرزا سعید الدین وزیر خراسان نوشته شده

عمری بود که سیاه خیمه نشینان رقوم نقوش یعنی لیلی نژادان معانی که چون آب حیوان در روشنائی دیده انسان جز در پرده سواد الشبهین منزوی اند لقبا دت لکم گرده راهای بی اسرو قت مجنون طبعان گوشه بادیه اعتزال و کناره گیران فیفای انزوا نکبر و بند تا آنکه درین ایام سعادت انجام بحسن الفای عهد آراسته بر صفت شیرین حرکاتی لشسته روئی برگ گل سوری از افق انقضای دقیقه یابی و رضای چشمک زن دلبری رسیدند و تحفه فواتح روایح صحت مزاج شریف خدام فرشته احترام را که در نوافح الکمام مخزون داشتند رسانیدند و آنچه از متاع آفرین در دل محبت قرین دیدند بغایبانه برچیدند و بپاداش آن شاباش و تحسین شنیدند رسیدن مژده صحت متواتره متوالی و سایه دوام زندگی ورق گردان ایام و لیالی و اقدام اعتبار رائی سپاه تعالی باد کتابیکه بعالیجاه سردار

آذربایجان نوشته شده

کمالات لا متناهی فروردین شر مردگان بوستان دانش و اردی بهشت نرگسستان بلبش مهر عجز و سکوت بر لب ثنا گستری و محمدت سگالی زده مبتلا بشان اظهار شوق های البال را سیلی خور موجه حیرت داشت که درین اثنا نسیم التفات تخته پاره نشینان دریا نمد را مجد و لنغریق لجه اضطراب گردانید اظهار شکر احسان را حواله بعجز از ادای آنکه ثانی اثنین طلل السانست نموده بدعاهادات مرضیه المسجبات الکفا بمنا بد امید که کامروای نشائتین فلتر اقتیاد ازین باشند

تمت